

کشف دروغ‌ها و فریب‌های نگارنده «المراجعات»

نویسنده:

عبد الله بن عبشان الغامدي

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم
فهرست مطالب

مقدمه.....	۳
باب اول.....	۷
فصل اول: حقیقت کتاب «المراجعات».....	۸
فصل دوم: شیوه شیعه عموماً و عبدالحسین خصوصاً در استدلال از کتاب های اهل سنت.....	۱۲
باب دوم: موضع و فقره‌های ننگین و شرم‌آور در کتاب المراجعات که ارزش علمی آنرا تماماً از بین می‌برد.....	۱۶
فصل اول: فقره‌هایی که در نقل، دروغ می‌باشد.....	۱۷
فصل دوم: فقره‌هایی که نقل در آن دچار تغییر گردیده است.....	۳۴
فصل سوم: مواردی که در آنها نقل [روایت] قطع گردیده است.....	۴۵
فصل چهارم: مواضعی که کذب صریح در آن می‌باشد.....	۶۳
فصل پنجم: مواردی که مولف در آنها خدعه و نیرنگ را به کار برده است...۷۶	۷۶
فصل ششم: مواضعی که موسوی در آنها اموری را پنهان و کتمان کرده است	۱۰۲
فصل هفتم: مواضعی که با مطالب همان کتاب (المراجعات) تناقض دارد....۱۲۶	۱۲۶
فصل هشتم: مواردی که در آن طعن در یکی از صحابه به تنهایی یا عامه ایشان باشد:.....	۱۳۳

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

سپاس خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و تاریکی‌ها و روشنایی را ایجاد کرده است، ولی آنهاییکه منکر پروردگار خویش می‌باشند به او شرک می‌ورزند. شمارش کنندگان نمی‌توانند تعداد نعمت‌های وی را شمارش نمایند، و شکر گزاران از ادای سپاس و حمد او عاجزند، و توصیف کنندگان به نهایت عظمت وی نمی‌رسند. گواهی می‌دهم که معبود بحق جز خداوند نیست، و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده راستگوی او و فرستاده اوست، رسالت را ابلاغ نمود، و کلام را هویدا کرد، امت را اندرز داد، و نهان را برملا ساخت، و در راه خداوند با مشترکین پیکار و جهاد نمود، تا مرگ او فرا رسید، پروردگارش را پرستش نمود، پس درود و سلام خداوند بر محمد سرور مرسلین و بر اهل بیت پاک وی، و یاران راستگوش، و همسران پاک دامن او (مادران مؤمنان) و بر پیروان راستین آنها تا روز قیامت باد،

اما بعد:

همواره باطل‌گرایان در تمام عصرها، تاریخ خویش را با باطل می‌سازند، و بزرگی و مجد خویش را در آرزوها و در میان سلسله‌ی وسیعی از مکر و نیرنگ‌ها پایه‌ریزی می‌کنند، و پروردگار متعال، حق جویان را موظف ساخته است تا با خدنگ و نیزه و گاهی هم با زبان و بیان، در معرکه‌ها و مناظره‌ها و با بحث و مناظره نیرنگ و مکر آنان را پاسخ و ردّ داده، و در گلوهایشان خفه کنند، و باطل بودن آنان را افشا نموده و آنان را از ریشه برگند. خداوند با این مبارزات حق را آشکار ساخته، و جلوه‌های آن را برتری می‌بخشد، و باطل را خاموش و نابود می‌سازد، حقارت آنرا بر ملا می‌سازد. و خداوند در قرآن به جهاد و مبارزه مشروع دستور می‌دهد و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ جَاهِدِ الْكُفَّارَ

وَالْمُنْفِقِينَ وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٩﴾ [التحریم: ۹].

«اهل علم با توجه به اینکه به مبارزه دائمی، میان حق و باطل واقفند، با بهترین شیوه به انجام این وظیفه پرداخته‌اند».

از زمانی که شروع به مطالعه کتاب‌های شیعه نمودم، و از اعتقاداتشان آگاهی یافتم، به میزان جهل آنان و خطرناک بودن آنان، و نیرنگشان و ضعف آنها در رویارویی و دفاع از عقیده شان واقف گردیدم. آنان بی‌ثباتی و تغییر مداوم موضع و چهره را به عنوان شعار و روش خود اتخاذ نموده‌اند، پناه بر خدا، چه عقایدی را به تباهی کشانده‌اند، و چه عقل و هوشهایی را محجور ساخته‌اند، و چقدر گمراه شده و یا گمراه نموده‌اند؟! تا اینکه خداوند بعد از گذشتگان، (سلف) کسانی را هدایت و مقدر نمود، تا باطل بودن آنان را مفتضح ساخته، و کج اندیشی آنان را بر ملا کنند. -سپاس همیشه شایسته خداوند است-.

همواره کتاب «المراجعات» اثر عبدالحسین شرف الدین موسوی (م ۱۳۷۷ هـ)^۱، از نظر شیعیان پیروز و برنده‌ی میدان، و مرجع مهمی - که به نیابت از شیطان به تدوین آن پرداخته است - خواهد بود. او ادعا می‌نماید که این کتاب خلاصه نامه‌ها و گفتگو و مناظره‌های میان او و شیخ و استاد دانشگاه آلازهر سلیم بشری رحمته الله علیه می‌باشد. دروغ پردازی این گروه مسلک و روش تازه‌ای نیست، این راه و روش در طول تاریخ رهروان و پیشگامانی داشته است. ولیکن شگفت اینکه پیروان موسوی چگونه به این سفاهت راضی و خشنود می‌گردند!! آیا دارای عقل نیستند!؟

﴿فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۷۸].

و یا گفته می‌شود: رسوا شدند پس با هم به توافق رسیدند، کمترین توصیفی را که برای کتاب موسوی می‌توان به کار برد، این است که: از گوشت خوک در سینی و ظرف طلایی کثیف‌تر است، و علیرغم همه این خصوصیات و رسوایی‌هایی که در کتاب وی وجود دارد، اما میلیون‌ها نسخه از آن در اطراف دنیا میان اهل تشیع و اهل سنت توزیع و

۱- در کاظمیه عراق سال ۱۲۹۰ هـ متولد شده است، در نجف و سامراء به تحصیل پرداخته است، و در سن ۳۲ سالگی به لبنان برگشته است، و تعدادی از کشورها را گشته است.

به فروش رسیده است. و شما خواننده گرامی به محض ورق زدن صفحه‌هایی از این کتاب به حقیقت موسوی پی خواهید برد، و اینکه صرف ترشحات و تراوش‌هایی است، که بر آن سازوکار شده است، و در حقیقت بازیچه قرار دادن و ریشخند نمودن آشکار حوادث می‌باشد، و نوع جدیدی از بحران علمی و دروغ‌پردازی با حقایق تاریخی و بذله‌گویی با اصطلاحات می‌باشد. خلاصه اینکه همه چیز در این کتاب یافت می‌شود، جز واقعیت و سلامت تحقیق، و میزان جهل و دروغ و فریب خوانندگان توسط موسوی - به شکل ناشایست و وسیعی که سزاوار اوست، و هر مؤمن راستگویی که خواستار خداوند و قیامت باشد، از آن مصون است-، نمایان می‌گردد.

این ردّ (جوابیه) - بر موسوی و آنچه از آیات و احادیث و حجت و برهان‌هایی که بر برتری علی علیه السلام و امامت وی، و اثبات و اسقاط امامت اقامه نموده و مورد استدلال قرار داده است - در پی نادیده گرفتن فضیلت و مناقب علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نیست زیرا احادیث صحیحی در مورد علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام روایت شده است، که با وجود آن احادیث، امام علی علیه السلام و اهل بیت نیازی به کذب و جهالت‌های عبدالحسین (وامثال او) ندارند، و لیکن اهل سنت روایات را به دور از احساسات و عواطف، و بر اساس قواعد علمی تحقیق مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند.

امیدوارم خواننده شیوه تند و صریح کلامی را که در این جوابیه دنبال کرده‌ام و تازیانه‌های محکمی که بر صاحب (نویسنده) کتاب (المراجعات) و کتاب وی فرود آورده‌ام مورد ملاحظه و دقت قرار دهد، و همین مرا کفایت می‌کند، [که چرا جوابیه‌ام تند و جانکاه است، م] که من چیزهایی مشاهده نموده‌ام - همچنانکه خواننده خواهد دید - که هیچ مسلمانی بر آن توان صبر ندارد، این رافضی، و گروه او یاران محمد صلی الله علیه و آله را مورد طعن قرار داده‌اند، و خیانت را به آنان نسبت داده‌اند، و آنها را که حاملان و حافظان دین و قرآن می‌باشند از لحاظ دین و امانت مورد نکوهش قرار داده‌اند، و این نیز مرا بس است، [دلیل دیگر نکوهشم به نگارنده «مراجعات» م] اینکه من بدعت گذار نبوده و بلکه از دین پیروی کرده‌ام، زیرا خداوند از بالای آسمان‌های هفتگانه بر آنان - نگارنده

مراجعات و پیروان او - خشم گرفته است، و در مدح و برائت یاران پیامبر آیات و نشانه‌هایی فرو فرستاده است، که تا روز قیامت تلاوت می‌گردد، پس امیدوارم نزد خواننده گرامی گستره‌ای از پوزش و دعا را بیابم.

ای خواننده گرامی: من ادعا نمی‌کنم که آن برگ‌ها فقط از افکار خودم سرچشمه گرفته است، تا لباسی را بپوشم که از آن خودم نیست، ولیکن ورق‌هایی از عراق [از سایر دانشمندان، م] است و در دست یمنی‌ها قرار گرفته است، [با دست من نگاشته شده است] و علم اهل خود را به هم پیوند می‌دهد. ما با برهان و حجت و نیروی بیان شرّ و گرفتاری را از قلمرو و قلعه‌های خود می‌زداییم، که با ناله و فریاد زدوده نمی‌گردد، زیرا پلیدی، با پلیدی پاک و شسته نگردد، و این ردّ (جوابیه) را «السیاط اللاذعات فی کشف کذب وتدلّیس صاحب المراجعات»^۲. نام نهادم و در پایان: بی‌گمان خواننده خطا و اشکالات فراوانی در این کتاب می‌یابد، و من ادعا نمی‌نمایم که من این عمل را کما هو حقّه و کامل أداء نموده‌ام، لیکن همین مرا کفایت نماید که هر آنچه در توان داشته‌ام در راه نیکی و اصلاح اراده نموده و به کار برده‌ام.

و حال می‌دانیم که بیشتر اعمالی را که در دنیای خود انجام می‌دهیم، بی‌گمان با آرزوها و هواهای نفسانی و دنیا دوستی آمیخته است. از خداوند می‌خواهم که این عمل براخلاص و رضایت خداوند باشد، و نزد خداوند سنگین و برتر باشد، و با این عمل بر حسنات بنده‌ای که نیازمند فضل و رحمت خداوند است، بیفزاید - وما توفیقی إلاّ بالله، علیه توکلْتُ وإلیه أنیب-.

عبدالله بن عیسان الغامدی

عصر جمعه (۱۴۲۵/۳/۱۱) هـ

۱- لازم به ذکر است، عبارت‌هایی که داخل [.....] قرار گرفته‌اند متعلق به مؤلف [غامدی] نیست. م

۲- شلاق‌های سوزان در کشف دروغ و فریفتن نگارنده «المراجعات».

باب اول

فصل اول : حقیقت کتاب «مراجعات»

فصل دوم : روش شیعه [عموماً] و عبدالحسین [خصوصاً] در
استدلال از کتاب‌های [منابع] اهل سنت.

فصل اول: حقیقت کتاب «المراجعات»

کتاب «المراجعات» داعیان تشیع را به خود مشغول ساخته است، به طوری که آنرا جزو بزرگترین ابزار خود، در فریفتن مردم عامی قرار داده‌اند، یا به عبارت درست‌تر پیروان و شیعه خویش را با آن می‌فریبند، زیرا اهل سنت از این کتاب اطلاعی ندارند، گرچه شیعیان در این اواخر در تیراژهای فراوانی اقدام به چاپ آن نمودند، و در میان گروههایی از اهل سنت در مناطقی که از لحاظ علمی ضعیف، و از لحاظ دینی عقب افتاده بودند، به سبب حرص‌ورزی بر قشر شیعی‌گری و آشفتگی فکرشان با ادعای وحدت در بین اهل سنت به پخش آن [کتاب] اقدام نمودند، و این کتاب حامل نامه‌هایی میان شیخ الازهر سلیم بشری^۱ و عبدالحسین مذکور می‌باشد، که نامه‌ها با اقرار شیخ الازهر (بشری) به صحت مذهب شیعیان و بطلان مذهب اهل سنت به پایان می‌رسد!! بی‌گمان کتاب (مذکور) بر شیخ الازهر جعل شده است، دلایل دروغ و جعلی بودن آن فراوان است، و ما به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم که عبارتند از:

۱- کتاب «المراجعات» در برگیرنده نامه‌های خطی میان شیخ الازهر سلیم البشری و میان این فرد شیعی (عبدالحسین) می‌باشد، با این وجود کتاب تنها از طرف فرد شیعی پخش و انتشار یافته است، و چیزی از بشری - که دلالت بر اثبات آن نماید - صادر نگردیده است، و نشر کتاب از طرف فرد رافضی خالی از هر گونه وثیقه و اعتباری است، و هیچ نوع ابزاری از ثقه و اعتبار در کتاب که بیانگر انتساب این نامه‌ها را به سلیم البشری باشد - مثلاً نمونه‌هایی از بعضی نامه‌های خطی رد و بدل شده، در آن وجود ندارد، - که معمولاً اهل ثقه و اعتماد نمونه‌هایی از آنرا عرضه می‌نمایند - و تعداد نامه‌ها در این کتاب

۱- سلیم بن ابی فراج بن سلیم بشری استاد دانشگاه الازهر، از فقهای مالکی، در محله بشر متولد شد در الازهر به تعلیم و تعلم پرداخت، و کرسی فتوای مالکیان را بر عهده گرفت. و سال ۱۳۳۵ در قاهره وفات یافت.

به (۱۱۲) نامه می‌رسد، و سهم سلیم البشری در این نامه (۶۵) نامه می‌باشد، پس آیا همه آنها از بین رفته‌اند؟!.

۲- جاعل این کتاب «المراجعات» بعد از بیست سال از وفات البشری به نشر آن پرداخته است (بشری در سال (۱۳۳۵ هـ) وفات یافته است). و اولین چاپ کتاب المراجعات در سال (۱۳۵۵) در صیداء به طبع رسید.

۳- شیوة نگارش این نامه‌ها یک شیوه [اسلوب] می‌باشد، که همان اسلوب رافضی باشد، و هیچ نامه‌ای حامل اسلوب سلیم البشری نیست، و این خود عبدالحسین موسوی را رسوا ساخته، و بی‌گمان دروغ وی را برملا می‌سازد، و عبدالحسین در مقدمه [کتاب] ناچار شده است، که خود را رسوا سازد، زیرا چاره‌ای نمی‌یابد، تا نامه‌هایی جعل نماید، که بیانگر اسلوب بشری باشند، و اقرار نموده به اینکه این نامه‌ها را با اسلوب نگارش خاص خود وضع نموده است، و می‌گوید: «وَأَنَا لَا ادَّعِي أَنَّ هَذَا الصَّحْفَ تَقْتَصِرُ عَلَى النُّصُوصِ الَّتِي تَأَلَّفَتْ يَوْمَئِذٍ بَيْنَنَا، وَلَا أَنَّ شَيْئًا مِنَ الْفَافِظِ هَذَا الْمَرَاஜَعَاتِ خَطَّهَ غَيْرَ قَلَمِي».

یعنی: «و من ادعا نمی‌کنم که این برگها همان متنی است، که آن روزگار میان ما ردّ و بدل شده است، و ادعا نمی‌کنم که چیزی از الفاظ این «المراجعات» و خط و تحریر آن، به قلم من نیست». و رسوایی دیگری به آن می‌افزاید و می‌گوید: «مع زیادات اقتضتها الحال ودعا إليها النصح والإرشاد». «با اضافاتی که موقعیت مقتضی آن بوده است، و مواردی که به راهنمایی و ارشاد نیاز داشته است».

۴- اما متن‌های کتاب در نوع و ساختار فراوان خود دارای نشانه‌های زیادی از جعل و کذب می‌باشد، از جمله: اینکه شیخ الازهر سلیم البشری - که در آن زمان از لحاظ دانش و جایگاه علمی رئیس و پیشوای الازهر بوده است، نه از لحاظ پُست و مقام اداری [دانشگاه الازهر، م] - تفسیر باطنی قرآن را از این رافضی می‌پذیرد، و این عمل تأویلی است که دانشجویان کم سن و سال [که بنیه علمی چندانی هم ندارند. م] و کسانی که

دارای فطرت سالم می‌باشند، چه برسد به بزرگان الازهر آنرا انکار می‌نمایند، ولیکن این فرد شیعی (عبدالحسین) نقل می‌نماید که شیخ الازهر - در آن نامه‌ای که شامل آن تأویلات باطنی است - می‌گوید: «... أما در نامه اخیرت ... به آیات محکم و نشانه‌های استواری استدلال نموده‌ای، پس کسی که این دلایل را نپذیرد سرسخت و یک دنده و در قبال حجت‌ها مغرور و خودپسند است، و در بطلان دست و پا زده، و قضاوت جاهلانه می‌نماید»^۱.

سپس رافضی اقرار شیخ الازهر را به صحت و تواتر احادیثش نقل می‌نماید، که از دیدگاه حدیث شناسان ضعیف و یا موضوع می‌باشند، و بلکه علاوه بر شیخ الازهر دانش آموزان خردسال نسبت به ضعف و جعل آن احادیث بی‌خبر نیستند، و در آن زمان کسی می‌توانست، مقام ریاست [علمی یا اداری. م] الازهر را به عهده گیرد که از سرچشمه علم سیراب گشته، و در علوم اسلامی به شکوفایی رسیده باشد.

و به این اکتفا نکرده است. بلکه موسوی شیخ الازهر را طوری به تصویر می‌کشد، که او از شناخت احادیث موجود در کتابهای اهل سنت نه حتی اهل تشیع ناتوان بوده است، پس شیخ الازهر را می‌بینیم - آنچنانکه رافضی می‌گوید - نامه‌ای می‌فرستد، در آن می‌گوید: «تکرّر منك ذکر الغدير، فأتل حديثه من طريق أهل السنة، نتدبره»^۲. یعنی: «از طرف شما نام غدیر بارها ذکر شده است. پس از طریق اهل سنت حدیث آنرا ذکر کن تا در آن تأمل نمائیم». و نیز می‌گوید: «حدثنا بمحدث أهل الوراثة من طريق أهل السنة، والسلام»^۳، «حدیث اهل ارث و وراثت را از طریق اهل سنت برای ما روایت کنید، والسلام». آیا شیخ الازهر آنرا نمی‌دانسته است؟ و آیا او از بحث و بررسی عاجز بوده است، در حالیکه کتابخانه‌هایی نزد وی وجود داشته است؟ آیا به تکلیف این فرد شیعی

۱- المراجعات (۴۹/۱۳).

۲- المراجعات (۱۷۷/۳۵).

۳- المراجعات (۲۰۹/۶۵).

نیاز داشته است، و حال آن که دانشمندان و دانشجویان دانشگاه الازهر در کنار وی بوده‌اند؟ از کی رافضیان در نقل حدیث نزد محدثین اهل سنت امانت‌دار و مورد اعتماد بوده‌اند؟ و می‌توانیم بپرسیم که:

اگر شیخ سلیم البشری تمام گفته‌های موسوی رامی‌پذیرد، و همچون شاگرد و غلام حلقه به گوشی است که جز اندکی، از اسلام چیزی نمی‌داند، و در برابر عبدالحسین همچون شاگردی است که در پی کسب علم است، و تمام گفته‌های او را می‌پذیرد - آنطور که عبدالحسین می‌گوید - پس چرا شیخ بشری شیعی نگشته است؟ پس اگر وی را بر حق دانسته است چرا چیزی از او صادر نگشته است، که تأیید کننده سخن عبدالحسین باشد؟ چرا دانشمندان هم عصر او یا شاگردان خاص وی و خانواده او چیزی از وی [در این مورد] نقل نکرده‌اند تا این سؤالات [مذکور، م] از طرف شاگردان شیخ و پیروان او پاسخ داده شوند؟ میزان امانت موسوی، و منزلت صداقت وی، و اسلوبی که در این کتاب دنبال کرده است، و مقدار احترام وی برای اندیشه و عقلهای دانشجویان و خوانندگانش و شیعه عموماً، برای ما معلوم می‌گردد.

فصل دوم: شیوه شیعه عموماً و عبدالحسین خصوصاً در استدلال از کتاب‌های اهل سنت

کسی که - چه در گذشته و چه اکنون - در کتاب اهل تشیع نظر می‌افکند با بسیاری از متنهایی مواجه می‌گردد، که گمان می‌برند از منابع معتبر کتاب‌های اهل سنت گرفته و دریافت شده‌اند، و با گمان خود این مطالب مذهب آنان را تأیید، و مذهب اهل سنت را مورد نکوهش قرار می‌دهد و با اینگونه مسائل افراد سرگردان و دارای شک و گمان از پیروان خویش را قانع می‌گردانند. آنان در این عمل دارای ابزار و شیوه‌هایی می‌باشند، که علماء بر آن هشدار داده‌اند. مسأله نیازمند تحقیق و دقت بیشتری است، و در اینجا مجال بحث کافی آن نیست، و ما به برخی ابزارها - تا پرده را کنار زده و واقعیت آنان را نمایان کند - اشاره می‌نمائیم و ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَ بِأَسِّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا﴾ [النساء: ۸۴].

وسائل و ابزار و شیوه‌های پوشیده شیعه در احتجاج از طریق اهل سنت که علماء بر آن هشدار و تحذیر نموده‌اند عبارتند از:

۱- برخی از علمای آنها به علم حدیث اشتغال می‌ورزند و احادیث را از ثقات محدثین اهل سنت دریافت می‌نمایند، و احادیث صحیح و حسن را روایت نموده، و در میان آن احادیث موضوع متناسب با مذهب خویش را درج و وارد می‌نمایند، و با این کار علاوه بر عوام، بسیاری از خواص اهل سنت هم فریب خورده و دچار گمراهی گردیده‌اند، ولیکن خداوند کسانی را موظف و برانگیخته است، تا عیب احادیث و موقعیت رجال آنرا نمایان و تبیین گردانند.

۲- از دیگر نیرنگ‌های آنان، اینکه در اسامی افراد معتبر نزد اهل سنت نگاه و نظر می‌افکنند، هر کس در اسم و لقب با فردی از آنان مطابقت و هماهنگی داشته باشد،

روایت حدیث آن فرد شیعی را به وی نسبت می‌دهند، پس هر که از اهل سنت با این نوع نیرنگ آگاهی نداشته باشد، چنین می‌پندارد، که او یکی از ائمه اهل سنت بوده به سخن و روایت وی اعتماد می‌نماید، و از نمونه‌های آن سدی می‌باشد، که دو نفر به آن نام سدی وجود دارند، یکی از آنها سدی کبیر، که از رجال ثقه اهل سنت می‌باشد، و دیگری سدی صغیر، که از شیعیان غالی، و از جاعلان و کذابان می‌باشد، و ابن قتیبه نیز دو نفر می‌باشند، یکی: عبدالله بن قتیبه که فردی رافضی و گمراه است، و دیگری عبدالله بن مسلم بن قتیبه از ثقات اهل سنت می‌باشد، و کتابی را به نام «المعارف» تألیف کرده است، و فرد رافضی نیز به قصد گمراه کردن کتابی را بدین نام «المعارف» تألیف نموده است.

و هم چنین محمد بن جریر طبری نیز دو نفر می‌باشند یکی امام مشهور سنی، صاحب تفسیر، تاریخ، و دیگری محمد بن جریر بن رستم طبری از پیشگامان شیعه می‌باشد، و باز شیعی دیگری به نام ابوجعفر طبری محمد بن ابی القاسم از علمای امامیه در قرن ششم وجود دارد، و دو نفر ابن بطه هم وجود دارد، یکی ابن بطه با فتح باء و دیگری ابن بطه با ضم یاء که اولی اهل سنت و دومی اهل تشیع می‌باشد.

۳- آنان برخی از کتاب‌هایی را که به طعن و نکوهش صحابه و مذهب اهل سنت می‌پردازد به بزرگان اهل سنت نسبت می‌دهند، مانند کتاب «سِرِّ العالمین» که آنرا به امام غزالی نسبت داده‌اند، و کتاب «الإمامة والسیاسة» را با دروغ به امام ابن قتیبه نسبت داده‌اند.

۴- چیزهایی نقل می‌نمایند که طعن به منزلت صحابه می‌زند، و بر بطلان مذهب غیر شیعه استدلال می‌نماید، و مرجع آنرا به تألیفات برخی از بزرگان اهل سنت نسبت می‌دهند، با این وجود آن کتاب وجود خارجی ندارد، و یا اخباری از برخی کتابهای ارزشمند اهل سنت در نکوهش صحابه نقل می‌نمایند، که در آن کتاب‌ها اثر و نشانه‌ای از آن اخبارها وجود ندارند.

۵- بر نص و (روایت) متداول و مشهور تکیه می‌نمایند، و چیزهای بی‌اساسی را به آن اضافه می‌کنند، از مهمترین این نمونه‌ها می‌توان به حدیث غدیر اشاره کرد. این روش - که از مشهورترین روشهای آنان است - در میان کتاب‌های آنان بیشترین رواج را داراست.

۶- از دیگر اسلوب‌های آنان اینکه حدیث را در کتاب‌های اهل سنت با تمام طرق و روایات آن وارد می‌نمایند، و در آخر بدون اینکه الفاظ وارده از هر محدث را معین نمایند، به ذکر محدثین که روایت را اخراج کرده‌اند، می‌پردازند. تا به خواننده چنین وانمود کنند، که حدیث و یا نصی را که از کتب اهل سنت آنرا جمع‌آوری نموده‌اند، نزد همه محدثین با چنین عبارتی وارد شده است، و به علت اتفاق محدثین بر الفاظ و روایات آن حدیث صحیح می‌باشد و ...

۷- به خاطر ترویج ضلالت خویش یکی از علمای معتزله یا زیدیه و غیره را ذکر می‌نمایند، و می‌گویند: او از افراد متعصب اهل سنت می‌باشد، سپس از او چیزهایی نقل می‌نمایند، که دلالت بر بطلان اهل سنت و تأیید مذهب شیعه امامیه می‌نماید.

۸- کتاب‌هایی را در فضایل خلفای چهارگانه (راشدین) تألیف می‌نمایند، و احادیث صحیحی را از طرق اهل سنت، که بیانگر فضایل و مناقب آنان باشد، می‌گنجانند، و در مناقب امام علی، چیزهایی وضع می‌نمایند، که سه خلفای دیگر را مورد نکوهش و سرزنش قرار دهد، و هر گاه خواننده فضایل خلفای سه گانه [ابوبکر، عمر، عثمان] را بخواند گمان می‌کند، که نگارنده از اهل تسنن و دارای عقیده نیک است، و چون به فضایل خلیفه چهارم (علی)، و به چیزهایی که خلفای ثلاثه را مورد نکوهش قرار داده است می‌رسد، گمان می‌نماید که در تصانیف اهل سنت احادیثی وجود دارد، که خلفای سه گانه را مورد سرزنش قرار داده است.

۹- آنان علاوه بر اینکه برخی احادیث موضوعه را در ژمره احادیث مورد اتفاق در منابع اهل سنت ارائه می‌دهند، موارد احتجاج خود را از منابع و مراجعی که شامل حدیث

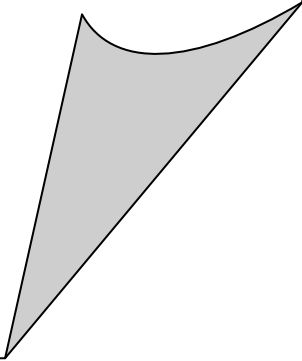
ضعیف و موضوع می‌باشد، دریافت می‌نمایند و ادعا می‌نمایند که آنرا از منابع معتبر اهل سنت اخذ نموده‌اند.

۱۰- از جمله روش‌های مشهور نزد آنان این است: که از متن حدیث آنچه را گمان می‌کنند برای آنان حجت است وارد نموده، و آنچه از حدیث که بیانگر مقصود و مراد حدیث است قطع و قیچی می‌نمایند.

به غیر از این موارد مذکور ابزار و اسلوب‌های فراوان دیگری وجود دارد، که جهت خودداری امت و پندپذیری آنان به برخی از آنها اشاره نمودیم. برای مبارزه و رویارویی با حرکت افتراء و جدایی و انتشار فتنه‌ها که ما به آن واقف می‌باشیم و رافضیان به طور گسترده و ناشایستی جهت گمراهی پیروان خویش به عنوان ابزار به کار می‌برند، برماست بیشتر از گذشته در مقابل آن پیکار و مقابله نمائیم.

**باب دوم: موضع و فقره‌های ننگین و شرم‌آور در کتاب
المراجعات که ارزش علمی آنرا تماماً از بین می‌برد**

فصل اول : فقره‌ها و قطعه‌هایی که در نقل دروغ وجود دارد.
فصل دوم : قطعه‌هایی که در نقل تغییر و دگرگونی نموده است
فصل سوم : قطعه‌هایی که در آن نقل را قطع نموده است
فصل چهارم : قطعه‌هایی که در آن دروغ آشکار وجود دارد
فصل پنجم : قطعه‌هایی که در آن فریفتن و دغل وجود دارد
فصل ششم : قطعه‌هایی که در آن کتمان [واقعیت] شده است
فصل هفتم : قطعه‌هایی که در خود کتاب تناقض وجود دارد
فصل هشتم : قطعه‌هایی که در آن طعن و نکوهش صحابه می‌باشد



فصل اول: فقره‌هایی که در نقل، دروغ می‌باشد

و آن عبارت است از قطعه و فقره‌هایی که ادعای چیزی می‌نماید، که اساسی از صحت و درستی ندارد، مانند اینکه ادعای وجود حدیثی نماید، و حال آن حدیث وجود نداشته باشد، و یا غیر از آن حدیث باشد.

۱- موسوی گفته است [۱۸۸/۵۶] «بل لاریب فی تواتر من طریق أهل السنة» بلکه از طریق اهل سنت شکی در تواتر آن - حدیث غدیر - به حکم قوانین طبیعی، نیست، موسوی این سخن را بر اعتراضی پایه‌ریزی کرده است، که در واقع وجود نداشته است، زیرا اهل سنت و هر کسی بهره‌ای از علم الحدیث داشته باشد، در اثبات تواتر حدیث غدیر معارضه‌ای و ایرادی ندارد، ولکن منظور اهل سنت از حدیث غدیر، فقط همان حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ». می‌باشد، نه آن اضافات باطله‌ای که آن شیعی در مراجعات^۱ خود، به آن افزوده است، و در مورد تواتر حدیث غدیر می‌گوید: «وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ تَوَاطُؤَ الثَّلَاثِينَ صَحَابِيًّا عَلَى الْكَذْبِ مِمَّا يَمْنَعُهُ الْعَقْلُ...». «و شما می‌دانید که اجتماع و اتفاق سی نفر از صحابه بر کذب، با عقل ممانعت دارد»، پس از کی تا الآن شیعیان برای صحابه و اجماع آنان ارزشی قائل شده‌اند؟ آیا مگر آنان قائل به این نیستند، که همه صحابه بعد از مرگ پیامبر ﷺ جز عده اندکی از دین برگشتند، و راه کفر و ارتداد را پیش گرفتند؟ یا اینکه همان دو چهرگی است، که آنان در وقت نیاز آنرا به کار می‌برند؟! و چرا موسوی و قوم او به عدم توافق بر کذب در خلافت سه گانه [ابوبکر، عمر، عثمان] احتجاج نکرده‌اند؟! یا اینکه گزینش و انتخاب اقوال است، بر افزودن به سیاهی لشکر در خدمت مذهب؟ و چرا عقل نزد وی در بسیاری از مسائلی که ایراد نموده است، دارای

۱- نگا: مراجعه (۵۴، ۵۶).

اعتبار و اعتماد نیست؟ یا ترور فکری است که آیات [عظام] بر پیروان خود وارد می‌نمایند؟! هر کس با روش استدلال آنان از کتب اهل سنت [همچنانکه ذکر کردیم] آشنا باشد، این حقیقت را در می‌یابد، - والله المستعان -.

۲- حالا با نمونه‌ای دیگر از حقّه بازی‌های این فرد موسوم به عبدالحسین آشنا می‌شویم، عدم شناخت دروغ و احاطه بر تمام افتراء و دروغ‌ها جای سرزنش و عیب نیست، بلکه عار و ننگ این است، که فرد توان تشخیص تفاوت میان صدق و دروغ در اخبار و آثار را نداشته باشد، و آن همان چیزی است که موسوی و قوم او آنرا نشناخته‌اند، ولیکن به جهل خشنودند، همچنانکه گفته شده است:

أَتَانَا أَنْ سَهْلًا ذِمَّ جَهْلًا علوماً لیس یدرین سهل
علوماً لودراها ماقلاها ولحن الرضی بالجهل سهل

نزد ما خبر رسیده است، که سهل جهل را ذم نموده و سهل علوم را نمی‌داند اگر علوم را می‌دانست آنها را ترک نمی‌کرد ولیکن رضایت و خشنودی به جهل سهل است، به گونه‌ای که عبدالحسین در مراجعه [۱۹۹/۶۲] چهل متن و عبارت را انتخاب کرده است، و آنها را چهل حدیث نام نهاده است، و در حاشیه آن احادیثی را در مورد این تعداد اضافه و تعلیق کرده است، مانند حدیث «من حفظ علی أمتی أربعين حديثاً فيما ينفعهم من أمر دينهم...». که این حدیث با وجود کثرت طرق روایت آن حدیث ضعیف می‌باشد، ولیکن آنچه برای ما مهم و جای بحث است، این است که خفاش شب تخریج حدیث را کاملاً از امام نووی دزدیده است، و حکم آنرا با ضعف این حدیث با گفتن «واتفق الحفاظ علی أنه حدیث ضعیف وإن کثرت طرقه». اسقاط نموده است، و بی‌گمان عبدالحسین مذکور آنرا دزدیده است، و حکم آنرا ساقط نموده است، و اثبات آن هم به دو دلیل زیر می‌باشد:

۱- جز راویانی را که امام نووی ذکر کرده است راوی دیگری را ذکر نکرده است، و

چیزی بر آن نیفزوده است.

۲- او همان الفاظی را که امام نووی با همان ترتیب و اسلوب عرضه داشته است، ذکر کرده است، حتی او به روایت علی رضی الله عنه تصریح نکرده است، که سزاوار بود به آن اشاره نماید، اما نتوانسته است، زیرا نووی به آن تصریح نکرده است، پس از کی تا الآن شیعه به ابوهریره و ابوسعید و انس و ابن عمر احتجاج می‌نمایند؟! ولیکن از فقر علم موسوی و قوم او چاره‌ای ندارند!

۳- موسوی گفته است [۱۲۱/۷۰ - ۱۲۲]: «آنچه را که بخاری و غیره از طلحه بن مصرف روایت کرده‌اند، بر ما حجت نیست، جایی که گفته است (طلحه): از عبدالله بن اوفی سؤال کردم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت و توصیه نمود؟ گفت: خیر گفتم: چگونه وصیت را بر مردم نوشته و واجب کرده است - سپس ترک کرده است - گفت: به کتاب خداوند وصیت خدا وصیت کرده است...». سپس موسوی می‌گوید: «صحيح العترة الطاهرة قد تواترت في الوصية فليضرب ما عارضها عرض الجدار». احادیث صحیح اهل بیت درباره وصیت به تواتر رسیده‌اند، پس آنچه که با صحاح عترت اهل بیت معارضه نماید باید به دیوار کوبیده شود آیا این مکابره و عناد، از طرف عبدالحسین نیست؟ چگونه حدیث ابن ابی اوفی را به حدیث مقطوع توصیف می‌نماید؟ پس هرگاه متوجه شدیم که موضوع مراجعات احتجاج به احادیث اهل سنت است، بنابر آنچه شیعه گمان می‌برد، پس چگونه صحیح است، که بگوئیم که حدیث نزد آن غیر ثابت است؟!.

نمونه آن همین است که گفته است: حدیث ابن ابی اوفی آبر است [مقطوع] پس ببینید که چگونه جهل و هوی عقل این مدعی بی‌دلیل را بازیچه قرار می‌دهد.

شگفت اینکه با دروغ و بهتان از کتاب‌های خودمان بر علیه ما استدلال می‌نماید، هر نص که با ذوق وی منطبق نباشد، می‌گوید: مقطوع یا مکذوب است و این همان وظیفه ابلیس می‌باشد، که او و یاران وی و بی‌خردان برای خویش برگزیده‌اند.

۴- این کم خرد [۱۴۴/۳۴] حدیث مؤاخات و دوستی خداوند میان جبرئیل و میکائیل

در شب میت [هجرت] بر رختخواب را ذکر کرده است، و در حاشیه آن گفته است «أخرجه أصحاب السنن في مسانيدهم» صاحبان سنن آنرا در مسندهای خود ذکر کرده‌اند، این کذب و دروغ آشکاری است، که موسوی از آن شرم ندارد، و این همان گفته مشهور را تأکید می‌کند، که رافضیان دروغ‌گوترین مردم‌اند^۱، و این موسوی به عنوان امام آنها، دروغ را حلال دانسته، و شیعه را فرا می‌خوانیم تا یک کتاب از صاحبان سنن چهار گانه و غیر آنان را ذکر کنند، که این حدیث جعلی و دروغ را در کتاب خود آورده باشند، موسوی مانند الاغ در حاشیه این حدیث رمیده و فردی از اصحاب سنن را نیافته است، تا موضع حدیث و مرجع آنرا نزد او ذکر کند، پس آنرا به تفسیر رازی حواله داده است، به آن اکتفا، نموده است، با این وجود رازی به صورت اختصار آنرا ذکر کرده است. همچنانکه موسوی در حاشیه به آن اقرار نموده است و رازی مخرج و طریقی را برای آن ذکر نکرده است، جز اینکه می‌گوید: «ویروی أنه لما نام...»^۲. و اهل علم هم می‌دانند که منظور از این صیغه چیست! و رازی قبل از آن دو روایت صحیح‌تر از آن را ذکر کرده است، اما موسوی از آن اعراض نموده است، و به چیزی پرداخته است، که با آرزوی وی هماهنگ بوده است، و حال آن که رازی از علم حدیث بهره‌ای ندارد، تا بر او اعتماد گردد، و مرجع روایت گردد، و موقعیت او (رازی) از موسوی برتر است، که او (موسوی) به درد مردن هم نمی‌خورد، و اینکه می‌گوید: «أصحاب السنن في مسانيدهم». جهالتی است که مورچه در لانه خود و زنبور عسل در کندو و آشیانه خود به خنده می‌آید، و جز جهل و حماقت چیز دیگری نیست.

۵- موسوی در حاشیه [۱۶۰/۴۴] حدیثی را با نقل از کنز العمال ذکر کرده است، که لفظ حدیث این است: «لن تنتهوا معشر قريش حتى يبعث الله عليكم رجلا امتحن الله

۱- امام ابن تیمیه می‌فرماید: «فإنهم أكذب الناس في النقليات وأجهل الناس في العقلیات» - م.

۲- تفسیر رازی (۲۰۴/۵).

قلبه بالایمان يضرب أعناقكم»^۱. الحدیث: و در مورد آن می‌گوید بسیاری از اصحاب السنن آنرا اخراج کرده اند، و در نسبت دادن (ناروای) آن کذب آشکار است، و نمی‌توان آنرا پوشاند، و با این وجود شرم نمی‌کند، اما کسی که محل آماج دو تیر کذب و رافضی‌گری قرار گرفته باشد، سرزنش و عتابی بر او نیست. اما حدیث (مذکور) از طریقه‌هایی دچار اشکال است [مسئل بالعلل]، بوی کذب و جعل از آن استشمام می‌گردد، اما آنچه برای ما در خور توجه است، دروغ این متظاهر و مکار است، که قوم او وی را در حدیث ناروا نسبت دادن به اصحاب سنن به عنوان پیشوای خود اتخاذ نموده‌اند، و او [خدا نابودش گرداند] گمان می‌کند همانطور که بر قومش دلپذیر و مطبوع گردیده است بر ما نیز دلپذیر و مورد پذیرش واقع می‌گردد، و نه اینکه آنرا بر بسیاری از اصحاب سنن نسبت دهد، حتی اگر به یک نفر از آنان انتساب دهد، با وی تحدی می‌نمائیم.

۶- موسوی گفته است! «که پیامبر می‌فرماید: «واجعلوا أهل بيتي منكم مكان الرأس من الجسد، ومكان العينين من الرأس...». الحدیث «اهل بیت مرا نسبت به خودتان همچون سر [نسبت به بدن] از بدن، و یا همچون نسبت چشم به سر قرار دهید»، و این کذاب در حاشیه [۳۱/۱۰] می‌گوید: «أخرجه جماعة من أصحاب السنن» که این باطل است و هیچ کدام از صاحبان سنن آنرا تخریج نکرده‌اند، وای چه دروغی را جعل کرده است! بلکه طبرانی از قول سلمان آنرا روایت کرده است، و به پیامبر هم نرسانده است [لم یرفعه]، و هیشمی می‌گوید: در این روایت زیاد بن منذر وجود دارد - که او هم از لحاظ سند متروک است -^۲ که همان ابوالجارود باشد که گروه جارودیه به وی نسبت داده می‌شوند، و ابن معین و ابن حبان آنرا تکذیب کرده‌اند، پس این حدیث با این دلایل ساقط می‌گردد، و امانت این فردی که بر مرکب‌های دروغ سوار شده است، نیز ساقط می‌گردد.

۱- مجمع الزوائد (۵۷/۹).

۲- المجرومین (۳۸۴/۱)، میزان الاعتدال (۱۳۷/۳)، التهذیب (۶۵۴/۱).

۷- دروغ‌گویی قوی تر از این موسوی وجود ندارد، جایی که می‌گوید: والهداه الذین قال: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ۷]. و هداه کسانی‌اند که آیه می‌فرماید: «همانا تو (ای محمد) انداز دهنده و هر قومی را هدایتگری است»، و در حاشیه [۳۸/۱۲] می‌گوید: «ثعلبی در تفسیر این آیه از تفسیر کبیر خود از ابن عباس نقل نموده است، که گفته است: وقتی که این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ دستش را روی سینه‌اش گذاشت، و فرمود: «أنا المنذر وعلى الهادي وبك يا علي يهتدى المهتدون من بعدى». «من بیم دهنده‌ام، و علی هدایت‌گر، و آی علی، هدایت یافته‌گان به تو هدایت می‌یابند». و این حدیثی است که بسیاری از مفسرین و صاحبان سنن آنرا از ابن عباس اخراج نموده‌اند، این چیزی است موسوی با قلم خویش آنرا سیاه نموده است [خداوند صورت وی را سیاه گرداند] و گمان می‌کند تخریج حدیث کرده است، و این دروغ و جعلی است بر صاحبان سنن، چون هیچ کدام از صاحبان سنن آنرا تخریج نکرده‌اند، و جهت تعلیم و آموزش بیشتر این جاهل می‌گوئیم: این لفظ «أصحاب السنن» هنگامیکه به صورت مطلق به کار برده شود، منظور از آن صاحبان سنن چهارگانه: ابوداود ترمذی، نسائی، ابن ماجه می‌باشد. و حدیثی که او بیان کرده است، ابن کثیر درباره آن می‌گوید: «دارای نکارت شدیدی^۱ می‌باشد و حدیث در سند و متن منکر می‌باشد، اما نکارت در متن آن، این حدیث دارای سندهای [رجال] ضعیف و مجهول می‌باشد، و نکارت در متن آن، شیخ الاسلام [امام ابن تیمیه] در «المنهاج»^۲ آنرا بیان کرده است، به آن مراجعه کن زیرا شغای درون است.

۸- دوباره به دروغ بی‌ریخت دیگر پناه برده است، در [فقره] [۴۰/۱۲] گفته است «الم ترکیف فعل ربك يومئذ بمن جحد و لايتهم علانيه... وانزل في تلك الحال سأل

۱- تفسیر ابن کثیر (۶۶۰/۲).

۲- منهاج السنة النبوية (۱۳۸/۷-۱۴۳).

سائل^۱ (معارج ۱/ و در حاشیه می‌گوید: «وأخرجها الحاکم في تفسير المعارج من المستدرک» حاکم آنرا در تفسیر معارج در کتاب مستدرک إخراج نموده است. و این سخن دروغی است، هر کسی به مستدرک مراجعه نماید، به آن پی می‌برد، و موسوی از این نوع دروغ شرم ندارد، و در مستدرک حاکم جز آنچه با اسناد از سعید بن جبیر اخراج نموده است، چیز دیگری وجود ندارد، که سعید در توضیح ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾^۲ می‌گوید: ذی درجات گفته است: (سال سائل، که سائل در اینجا نصر بن حارث بن کلدی می‌باشد که گفت: خدایا اگر این از طرف تو حق می‌باشد، پس از آسمان بر ما سنگ فرود آورید، این چیزی است، که حاکم آنرا تخریج نموده و این عین همان چیزی است، که ابن جریر در تفسیر این آیه ذکر کرده است، و نامی از علی علیه السلام و اهل بیت اصلاً در آن یافت نمی‌شود، و گمان نمی‌کنم چیزی جز تخیلات و افتراهای موسوی باشد.

۹- موسوی جاهل در [۴۱/۱۲ - ۴۲] گفته است «و اهل بیت مردان اعراف می‌باشند آنهائیکه، قرآن در مورد آنان می‌فرماید: «وعلى الأعراف رجال يعرفون كلاً بسيماهم» و در حاشیه [مطلب] می‌گوید: «حاکم آنرا به سند آن [اسناد] به علی نقل نموده است، که علی گفته است: (روز قیامت بین بهشت و جهنم می‌ایستیم، پس هر کس ما را یاری نموده باشد او را با سیمایش می‌شناسیم، او را وارد بهشت می‌نمائیم، و هر کس ما را نگران و ناراحت کرده باشد، او را با سیمایش می‌شناسیم. و از سلمان نقل است که سلمان گفته است: از پیامبر شنیدم می‌گفت: «يا علي أنك والأوصياء من ولدك على الأعراف». «ای علی همانا شما و اوصیاء از فرزندان تو بر اعراف می‌باشید». «حدیث» این چیزی است که موسوی بدون شناخت وصله و تلفیق نموده است، اما سخن سلمان که آنرا به حاکم نسبت داده است، هر کس برای تفسیر این آیه به مستدرک مراجعه نماید تلفیق آن برای وی برملا

۱- آیا ندیده‌اید که پروردگارت چگونه عمل (سزا) نمود با کسانی ولایت آنها (اهل بیت) را انکار کردند ... و در همان حال آیه سأل سائل نازل گردید.

می‌گردد، و او (موسوی) از امثال این نوع تلفیق [و دروغ] شرم نمی‌نماید، زیرا نزد حاکم هیچ کدام از اینها و نظیر آن یافت نمی‌گردد، لذا وی را می‌بینیم که موضعی را برای آن ذکر نکرده است، پس آیا امانت وی در نقل همین است؟ و یا با این نوع عمل مرد امام و پیشوای قوم می‌گردد؟

پس چه کسی همچون او می‌باشد؟ - این نمونه‌ها فراوانند - اختراع این مراجعات از وی بعید به نظر نمی‌رسد، پس مرا بگوئید! از اینکه علی و اهل بیت از رجال اعراف و بر مرز میان جهنم و بهشت باشند، چه فضیلت و برتری را برای آنها به دنبال دارد؟ در حالیکه مردم منزلت و منزل خویش را گرفته‌اند، و اعمال آنها [اهل بیت] آنان را از دخول بهشت باز داشته است، و اعمال‌شان آنان را به جهنم وارد نموده است؟! و خداوند درباره اعرافیان می‌گوید: ﴿وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأعراف: ۴۷]. «هنگامی که چشمشان متوجه دوزخیان می‌شود، می‌گویند، پروردگارا ما را با گروه ستمگر همراه مگردان».

آیا این رسوایی زمان از موسوی و قوم وی برای علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نیست؟! ﴿وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ [الرعد: ۳۳]. «هرکس خدا او را گمراه نماید، او را هدایتگری نیست!».

۱۰- موسوی می‌گوید: و رجال الصدق الذين قال: ﴿مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا﴾ [الأحزاب: ۲۳].

در حاشیه رجال صدق در آیه ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا﴾ می‌گوید: «و حاکم آنرا اخراج کرده است - همچنانکه در تفسیر آیه در مجمع البیان - از عمرو بن ثابت بن ابی اسحاق از علی روایت شده است که او [علی] گفته است - در مورد ما (اهل بیت) نازل شده است، این چیزی است که موسوی با آن فتنه و بلوی ایجاد کرده است، و اگر کسی در رجال سند [روایت] بنگرد به علت تسلسل علل کافی برای ردّ و ابطال آن، ضعف آنرا درک می‌نماید. اما آنچه از تخریج که به حاکم نسبت داده است، نزد حاکم در تفسیر آیه

[مذکور] جز حدیث طلحه رضی الله عنه - که او «گفته است» از کسانی است [طلحه] که جان را تسلیم کرده است-، وجود ندارد.

و آنچه که عدم وجود این روایت را در مستدرک [حاکم] تأکید می‌نماید، عدم نقل (او) از کتاب [مستدرک] می‌باشد، زیرا آنرا از مجمع البیان نقل می‌نماید، و حال آن که [مجمع البیان] از کتب اهل سنت نیست، و متعلق به امام آنان [شیعه] طبرسی می‌باشد، و انتظار می‌رفت، همچنانکه در مقدمه مراجعات گفته است، آنرا از کتاب‌های اهل سنت بر آنان احتجاج می‌گرفت، اما مسیر دروغی را که موسوی پیموده است، به سوی رهروان اهل مذهب و راه او عمران و آباد گشته است.

۱۱- موسوی درباره رجال التسییح - که خداوند، در سوره نور ﴿يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ [النور: ۳۶]. بیان می‌فرماید - می‌گوید: در حاشیه اثری از دحیه الکلبی در مورد آیه: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا﴾ در قصه برگشتن کاروان و ترک پیامبر (از طرف صحابه) آمده است که می‌گوید (جز علی و حسن و حسین و فاطمه نباشد، پس اگر این افراد نمی‌بودند شهر مدینه بر ساکنان آن تبدیل به آتش می‌شد، و آیات سوره نور را نازل کرد، این موسوی اگر مکلف می‌گردید که شب و روز را در یک زمان واحد با هم جمع نماید، از تکلف جمع این آیات و آثار با هم بر او آسان‌تر بود، ولیکن ارتقاء با مخالفت و حب شدوذیت برای این کوتوله‌ها سخت و مشکل است.

وکل المطايا قدر كبا حل نجد الذ والشهي من ركوب الأرانب
تمام مرکب‌هایی که ما سوار شده‌ایم. هیچ کدام از سوار شدن بر خرگوش برای ما لذت بخش‌تر نبوده است.

خزیدن در چیزی که شایسته انسان نیست. و رسوایی و لکه ننگی است، اگر هفت بار با آب شسته گردد، و بار هفتم آن هم با گل باشد، پاک نخواهد شد. و این ردّ بر افترای موسوی است.

اما اثر [که نقل کرده است] نمی‌دانم از کجا نقل نموده است؟! او حتی به مصدر آن اشاره نکرده است، و این به شک و تردید در آن می‌افزاید و انتساب دادنش به ابن عباس بی‌اعتبار است. بدون شک بر او [ابن عباس] دروغ بسته است، و مصدر آنرا گنگ و مبهم ساخته است، و آنرا ذکر نکرده است، و از ابن عباس خلاف آن [گفته موسوی به نقل از ابن عباس] وارد گشته است. و نیز نمی‌دانم آیه سوره نور چه ارتباطی با سوره جمعه دارد، جمع نمودن سبب این دو آیه با هم از تخم گذاری شتر سخت و دشوارتر است، و این بار موسوی برخلاف نقل فراوان وی از کتاب واحدی به آن رجوع نکرده است، زیرا در آن کتاب به زشت جلوه دادن و کریه نمودن ابوبکر و عمر پرداخته است. و اگر در مراجعات خویش صادق می‌بود. به منابع معتبر ما [اهل سنت] مراجعه می‌نمود و در آن منابع کسانی را که با پیامبر ﷺ باقی ماندند، و بخاری و غیر او روایات وارده در این زمینه را از اعلام سنت تخریج و نقل کرده‌اند - دانسته می‌شود، و این نادان می‌فهمید که ابوبکر و عمر^۱ از جمله کسانی بوده‌اند که با پیامبر مانده‌اند و آن ماندگاران حسن و حسین علیهما السلام نیستند، که بعداً متولد شده‌اند، و فاطمه که این زن صفت در زمره مردان به حساب آورده است. چیزی بر او فرض [نماز جمعه] نموده که خداوند بر او واجب نکرده است، و تا اینکه میزان حيله‌گری و موسوی و فریبکاری او برای خوانندگان معلوم گردد، اینکه لفظ (رجال) در آیه: ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ﴾ [النور: ۳۷]. امکان دخول فاطمه در آن ممکن نیست، و او [فاطمه] به اتفاق اهل خرد از زمره تاجران نیست. پس واقعیت گویای این است که شما [شیعه] مستحق‌ترین کسی می‌باشید که آتش جهنم بر شما افروخته گردد، زیرا واقعیت دردناک اینکه شیعه امروزی جز اندکی از آنان نماز جمعه را برپا نمی‌دارند، حتی برخی از آنان به سبب خودداری از غضب منصب امام در زمان غیبت امام باور به اسقاط نماز جمعه دارند^{۱۲}.

۱- مسلم کتاب الجمعة (۱۵۱/۱۶) با شرح نووی.

۲- اکنون در عراق جز شیخ خالص در مسجد صفوی در صحن مسجد کاظمی نماز جمعه بر پا نمی‌گردد.

آیا مقدار یاوه‌گویی در کتاب موسوی را ملاحظه می‌کنید؟

۱۲- موسوی [۱۲۷/۲۶] از حدیث دار بعد از انتساب آن به احمد و نسائی در خصائص، و نیز انتسابش به حاکم، می‌گوید: «و غیر صاحبان سنن با طریقی که اجماع بر صحت آن شده است، نیز آنرا نقل کرده‌اند» و این دروغ آشکاری است، که بر اهل علم پوشیده نیست، زیرا، اولاً: در سنن صاحبان سنن وجود ندارد، و این موسوی از این نوع دروغ شرم نمی‌کند، دوماً: اینکه بر صحت آن اجماع نگردیده است، بلکه اطلاق بر صحت نشده است، پس اسناد آن ضعیف است، و ثابت نمی‌گردد، و حدیث منکر و مردودی است، و شما را به آنچه که موسوی از لفظ حدیث پنهان کرده است، زیرا باب طبع وی نبوده است - همچون عادت وی حتی در نصوص که نقل می‌نماید، اقدام به حذف آن می‌نماید - آگاه می‌نمایم امری که عدم رعایت امانت وی را تأکید می‌نماید، اینکه هنگامیکه جریان خوابیدن علی علیه السلام بر فراش در شب هجرت را ذکر کرده است، آنرا کاملاً نقل نکرده است، بلکه بزرگترین فضیلت ابوبکر که - مصاحبت وی و نه فردی دیگر با پیامبر باشد. - را حذف کرده است، که آن فضیلت جز ابوبکر هیچ کدام از سایر صحابه، به آن نایل نشده‌اند.^۲

و می‌گوید [موسوی]: «... ثم نام مكانه وكان المشركون يرمونه، إلى أن قال: وخرج رسول الله في غزوة تبوك...». یعنی علی در بستر پیامبر خوابید، در حالیکه مشرکان او را هدف قرار می‌دادند، و تا اینکه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک بیرون رفت، و موسوی می‌داند که مضمون این نص علی علیه السلام، و دیگر صحابی‌ها را در بر می‌گیرد، اما وی به حذف فضایل شیخین و دیگر صحابیانی را که او به آنها خشنود نیست - و او و قوم

۱- مفتاح الکرامة، کتاب الصلاة (۶۹/۲).

۲- با توجه به صریح قرآن ﴿ثَانِيَ أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ خداوند در این آیه صراحتاً ابوبکر را به عنوان صاحب پیامبر نام برده است و برای هیچ کدام از سایر یاران پیامبر چنین وصف برجسته‌ای ذکر نشده است. م.

وی آنها را نفرین می‌نمایند. اقدام کرده است، ولیکن کاروان سیر خود کند، و عوعوی سگ او را از سیر باز ندارد.

۱۳- موسوی دروغ نموده و به امانت علم خیانت کرده است - و این تازه نیست - وقتی که می‌گوید: [۱۴۴/۳۴]: «وقال: والله انی لأخوه و ولیّه، وابن عمه و وارث علمه فمن أحق به منی؟». «سوگند به خداوند من [علی] برادر و دوست و پسر عمو و وارث علم او [پیامبر] هستم پس چه کسی از من نسبت به او مستحق‌تر است؟». و در حاشیه می‌گوید: «وأخرجه الذهبي في تلخيصه مسلماً بصحته» آنچه که موسوی گفته است، کذب و افترا می‌باشد، چون حاکم آنرا صحیح ندانسته است، تا ذهبی به آن تسلیم گردد، بلکه هر دو درباره آن سکوت کرده‌اند، و چیزی بر آن نیفزوده‌اند^۱، و ذهبی در (المیزان) آنرا انکار کرده است و گفته است: این حدیث منکری است، آیا مقدار امانت و حد علم وی را فهمیدی؟! پس قوم نادان نابود، و به درک واصل گردند.

۱۴- موسوی [۱۶۹/۴۸]: فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «يا فَاطِمَةُ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنَّ اللَّهَ أَطْلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ رَجُلَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَبُوكَ وَالْآخَرُ بَعْلُكَ». «ای فاطمه آیا خوشنودی از اینکه خداوند به اهل زمین اطلاع داد و از میان آنان دو مرد را انتخاب نمود یکی از آنها پدرت [محمد] و دیگری شوهرت [علی] بود»، را نقل کرده و این خائن در حاشیه گفته است: «أخرجه الحاكم من صحيحه المستدرک، ورواه كثير من أصحاب السنن وصححوه». حاکم از صحیح [مستدرک] خود، و بسیاری از صاحبان سنن این روایت را صحیح دانسته‌اند، این دروغ آشکاری است، چون هیچ کدام از اصحاب سنن چهارگانه، و دیگران آنرا ذکر نکرده‌اند، و جز حاکم^۲ کسی آنرا صحیح ندانسته است، و خود حاکم راوی حدیث و شیخ خود [ابوبکر بن ابی دارم] را به کذب متهم ساخته است، پس ترا به خدا

۱- مستدرک با تلخیص (۱۳۶/۳).

۲- مستدرک (۱۴۰/۳) و ذهبی می‌گوید: بلکه بر سریح وضع گردیده است.

به من بگوئید: که از کی تا الان مستدرک حاکم صحیح بوده؟ که موسوی آنرا صحیح نامیده است، لیکن از این که می‌گویند: رافضه جاهل‌ترین مردم‌اند، سخن راستی گفته‌اند. و سخن این عالم نما که می‌گوید: «رواه کثیر من أصحاب السنن» جهل رسوا کننده و شرم‌آوری است، و گویا اصحاب سنن صد نفرند و او از ذکر آنان عاجز است، ولیکن این گستاخی از این فریبکار می‌باشد، که خود را به عنوان چوپان گله‌های بی‌چوپان قلمداد کرده است.

۱۵- موسوی [۱۷۱/۴۸] می‌گوید: «و از جمله کسانی که اعتراف نموده‌اند، که علی جامع اسرار پیامبران می‌باشد، شیخ العرفاء محی الدین عربی می‌باشد، که عارف شعرانی از او نقل کرده است...» این هذیان گوئی است که موسوی به آن پرداخته است، و این سخن بر او صدق می‌کند:

وبقيت في خلف يزكي بعضهم بعضاً ليدفع معور عن معور
در میان نسلی مانده‌ام: که جهت دفع زشتی از یکدیگر هم دیگر را تزکیه می‌نمایند.
موسوی، اشتباهات و ضلالت‌های ابن عربی، که همه کتاب‌های او را فرا گرفته است -
مانند «فصوص الحکم» و «الفتوحات المکیة» و آنچه که با آرزوها و گمراهی عبدالحسین هماهنگ می‌باشد - تزکیه می‌نماید، ابن عربی می‌گوید اولیاء از انبیاء برترند و خاتم اولیاء از خاتم انبیاء برتر است، و چون علی ولی می‌باشد، و نبی نیست، پس از انبیاء برتر است.
و تمام اینها، برادران گمراهی و ابلیس می‌باشند، و برخی سخن برخی دیگر را مورد احتجاج قرار می‌دهند، و ضلالت و حق پوشانی یکدیگر را مزین و آراسته می‌نمایند، و خداوند راست گفته است: که می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۲]. سپس بیان نموده است، که چه کسانی به آنان گوش فرا می‌دهند و چه کسانی شرم می‌دارند: ﴿وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾

وَلْيَرْضَوْهُ وَلْيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾ [الأنعام: ۱۱۳].

۱۶- و در حاشیه [۱۷۶/۵۰] می‌گوید: - آیه مباحله به عنوان حجت بنا بر تفسیری که رازی در تفسیر «الکبیر» از آن بیان داشته است - بر اینکه علی مانند خود رسول خدا می‌باشد، برای شما کفایت می‌نماید، و این خیانت و افترا بر رازی رحمه الله می‌باشد. رازی در تفسیر آیه مباحله^۱ از مردی شیعی به نام محمود بن حسن حمصی که در [شهر] وی سکونت می‌کرد، نقل کرده است، که این رافضی بر برتری علی بر سایر پیامبران جز محمد صلی الله علیه و آله، باور و گمان داشته است، و در ضمن آیه: ﴿وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱]. برای آن استدلال نموده است، پس رازی سخن او را رد کرده، و آنرا محکوم کرده است، و این سخن از کلام [فرد] رافضی می‌باشد، نه از رازی. اما این عبدالحسین حیلۀ گر خود برتر و بهتر از صاحب و دوستش محمود [مذکور در نقل رازی] نیست چون او [عبدالحسین] بر رازی دروغ و افترا نموده، و استدلال و سخن را به وی نسبت داده است، و ما [در اینجا] به شیعه می‌گوئیم: آیا این [عبدالحسین] امام و پیشوای شماست؟ آیا با این نوع مکر و خیانت، و بلکه دروغ مردی نزد شما امام و پیشوا می‌گردد؟ و آیتی از آیات خداوند می‌گردد؟! پس اگر امر چنین است پس وای [بدبختی] بر آن گروه و طائفه، و در غیر این صورت خود را از عبدالحسین و اعمال وی تبری و مبرا سازید.

۱۷- موسوی درباره سبب نزول آیه ی ﴿سَأَلْ سَائِلٌ﴾ ادعا می‌نماید: که سبب «نزول آن در مورد انکار ولایت علی از طرف نعمان فهری است، و می‌گوید: «وقد أرسله جماعة من أعلام أهل السنة إرسال المسلمات». و گروهی از اهل سنت آنرا مرسل دانسته‌اند، که این مرسل نمودن مسلمات است» و در حاشیه [۱۹۰/۵۴۶] می‌گوید: «پس مراجعه کن به آنچه که حلبی از أخبار حجة الوداع در سیره معروف خویش نقل کرده است» با اینکه حلبی در سیره خود بر کذب و دروغ بودن این حکایت و بطلان آن تصریح نموده است،

۱- تفسیر الرازی (۸/۸۱).

که در سیره خویش می‌گوید: «كَذِبٌ»^۱ یعنی قائل این قصه دروغ نموده است. و اینکه می‌گوید «ارسال المسلمات»، همچون کوبیدن درب و صدای مگس است، پس این اعلام و بزرگان کجایند؟ چرا موسوی یکی از آنان را برای ما اسم نمی‌برد؟ حقایق با یاوه‌گویی‌ها، و ژاژخایی‌ها، باطل نمی‌گردد.

۱۸- موسوی در مراجعه [۲۲۷/۷۴] به طعن و نکوهش از کسی می‌پردازد، که خداوند او را ام المؤمنین نام نهاده است، اما موسوی و قوم او به این لقب [خدایی] رضایت و خشنود نیستند. و این نکوهش درباره روایت عائشه رضی الله عنها در سیاق وفات پیامبر است، همچنانکه بخاری آنرا از او [عائشه] نقل و روایت نموده است: «فخرج وهو بين رجلين ... بين عباس بن عبدالمطلب وبين رجل آخر ... فقال لي ابن عباس: هل تدري من الرجل الآخر الذي لم قسم عائشه؟ ... هو علي». «پس او [پیامبر] میان دو مرد بیرون رفت ... میان عباس و مرد دیگری ... ابن عباس به من گفت: آیا می‌دانید آن مرد که عائشه اسم آنرا ذکر نکرده است، چه کسی است؟ او علی می‌باشد»، این روایت صحیح است و هیچ جای اشکال نیست، و جای آن نیست که این رافضی به نکوهش از عائشه بپردازد، و لیکن یک مقدار اضافات در آن واقع گردیده است، که عبدالحسین به آن متمایل می‌گردد، و ابن سعد در طبقات^۲ آنرا اخراج نموده است، که ابن عباس می‌گوید: «ان عائشة لاتطیب له نفسا بخیر». «عائشه نسبت به او خشنود نیست، که منظور از او علی است»، و موسوی در حاشیه سه مغالطه را به دنبال این سخن ذکر کرده است.

- ۱- گمان می‌کند، که صاحبان سنن آنرا اخراج کرده‌اند، و حال آن که چنین نیست، هیچ کدام از آنان آنرا روایت نکرده‌اند، - پس خدایا ریسمان دروغ چقدر کوتاه است!!
- ۲- می‌گوید: «ورجال هذا السند كلهم حجب». راویان این روایت همگی حجت

۱- سيرة الجلية (۳۰۹/۳).

۲- طبقات الكبرى (۲۹/۲).

می‌باشند، و این کودن نمی‌داند، که مجرد عدالتِ راویان، بدون سایر شروط روایت، برای صحت آن کافی نیست، و این روایت شاذ است، که تنها معمر و یونس بدون سایر راویان از زهری نقل کرده‌اند.

۳- امام بخاری را متهم می‌نماید و می‌گوید: «ترکها البخاری واكتفى بما قبلها من الحديث جریاً علی عادته فی أمثال ذلك». بخاری طبق عادت خود، در این گونه موارد، آنرا ترک کرده و به ما قبل آن [روایت] اکتفا نموده است؟ شگفت از کسی که کذب، و نیرنگ را گسترانده، و گمان می‌کند، که تمام مردم همچون او و قوم وی می‌باشند، همانطور که گذشت نامبرده [عبدالحسین] از اکثر مردم بیشتر به دروغ می‌پردازد، و کسی که در تاریکی چوب می‌زند، و هر گردی را قرص نان پندارد، از بخاری و شرط وی در صحیح او و یا از موقعیت رجال صحیح چیزی نمی‌داند، و هر کسی در [اصول] کافی - که نزد شیعیان همچون صحیح بخاری نزد ما [اهل سنت] می‌باشد - بنگرد قبل از نعمت علم نعمت عقل را می‌یابد.

۱۹- موسوی در مراجعه [۲۴۳/۸۱] می‌گوید: ضرورتاً از اخبار اهل سنت معلوم می‌گردد، که اهل بیت نبوت و رسالت هیچ کدام هرگز در بیعت حضور نیافته‌اند، و در خانه علی (و سلمان نیز با آنان بوده) با آن مخالفت نمودند، پس چگونه با مخالفت آنها اجماع - بر خلافت صدیق - انعقاد و کامل می‌گردد؟ بدون شک هر کسی سخن موسوی را در این مورد بخواند، و کمترین شناخت با سیره داشته باشد، به کلی از دو امر یقین می‌نماید: یا اینکه او [موسوی] از جاهل‌ترین مردم - و رافضه همگی اینطور می‌باشد - به اخبار و سرگذشت صحابه می‌باشد، و آنان به علت آگاهی از میزان ملازمت میان رسول و یارانش توجهی به سیره پیامبر ندارند، یا اینکه او جسورترین مردم بر دروغ می‌باشد، و این رافضی و امثال او محتویات کتب گذشتگان خویش را - که دورترین مردم نسبت به او هم باشند - بدون دلیل و بررسی واقعیت نقل می‌نمایند، بلکه هر آنچه که با میل و خواسته آنان هماهنگ درآید پذیرفته، و هر آنچه که با تمایلات آنان مخالف

باشد دور می‌اندازند، و موسوی تمام اینها را از زمره مخالفین بیعت با ابوبکر [صدیق] به حساب می‌آورد، و این دروغ و افترا بر آنان می‌باشد.

و اگر [در ادعایش] راستگو می‌بود، به حجت و برهان در این باره تصریح می‌نمود، و لکن او حتی نتوانسته است، در کتابهای خیالی و بی‌محتوا به آن اشاره کند، و او در ادعای خود از اینکه اهل بیت با ابوبکر بیعت نکرده‌اند، دروغ گفته است، و ثابت شده است، که جز سعد بن عبادۀ رضی الله عنه کسی با آن مخالفت ننموده است، و سبب بیعت علی با ابوبکر، بعد از شش ماه از وفات پیامبر، با نقل از صحیحین را ذکر می‌نماید، و گمان می‌نماید، که او (علی) قبل از آن بیعت نکرده است، و جسورتر از اینکه او ادعا می‌کند، که او (علی) با ابوبکر بیعت ننمود، تا اینکه مصلحت اسلام و مردم در آن ظروف و تنگنا، او را به بیعت ناچار نمودند، و این ادعایی است، که هر دروغگویی از انجام چنین دروغی عاجز و ناتوان نیست، اما از اینکه سند آن را ذکر نکرده است، رسوا می‌گردد، و سخن وی به دیوار کوبیده می‌گردد، و بیهقی بیعت علی برای ابوبکر را در روز اول یا دوم را با سند صحیح نقل نموده است.^۱

۱- البدایة والنهاية (۳۰۶/۶) و آنرا به بیهقی نسبت داده‌است.

فصل دوم: فقره‌هایی که نقل در آن دچار تغییر گردیده است

و آن فقره‌هایی می‌باشند که وجود خارجی دارند، اما عبارات آن دچار تغییر و دگرگونی گشته‌اند، که خود نیز نوعی دروغ می‌باشد.

۱- موسوی در مراجعه [۴۵/۱۲] می‌گوید: «وفي جميل بلائهم وجلال عنائهم قال الله تعالى: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ﴾ [البقرة: ۲۰۷]». «درباره زیبایی، و شکوه بلاء و گرفتاری [اهل بیت] خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید ... برخی از مردم [جهت رضایت خداوند] خود را می‌فروشند». و در حاشیه [مطلب] می‌گوید: حاکم در مستدرک از ابن عباس روایت نموده است، که او [علی] مشکل را برای خویش طلب نمود، و لباس پیامبر را پوشیده، «الحديث» و حاکم بر شرط شیخین به صحت آن تصریح نموده است، گرچه شیخین خود آنرا اخراج نکرده‌اند - «و ذهبی در تلخیص مستدرک به آن اعتراف کرده است...» و این کذاب از کوره در رفته است، زیرا حاکم نگفته است، که این روایت بر شرط شیخین، صحیح است، بلکه گفته است^۱: «صحیح الاسناد» و ذهبی با آن موافق است، ولیکن بر شرط شیخین نیست، و جاهلان میان صحیح الاسناد بودن، و میان صحیح بر شرط شیخین تفاوت قائل نیستند، دومی نسبت به اولی از لحاظ صحت برتر و قوی‌تر می‌باشد، و با این وجود خوشایند نیست، چون ضعیف است، و مطلب مهم در اینجا انواع بلاهای، خانمانسوز، و دروغ‌گویی‌ها، و خیانت در امانت در کتاب موسوی می‌باشد.

۲- موسوی در شرح حال اسماعیل بن خلیفه ملائی [۵۴/۱۴۶] می‌گوید: «و حسن ابوحاتم حدیثه» و این چیزی است که این هُوَچی گر گفته است، دروغ جعل نموده است، عبارت و جملات ابی حاتم در این مورد از اسماعیل این است، که: «لا یحتج به، وهو

۱- المستدرک با تلخیص (۱۴۳/۳).

حسن الحدیث». «قابل احتجاج نیست و حدیث وی حسن است»، این راهزن پنهان کار هر طور که خواسته است، در عبارت ابی حاتم تصرف نموده است.^۱

۳- موسوی در شرح حال عمار بن زریق [۹۷/۱۶] می‌گوید: «عده السلیمانی من الرافضة كما نص عليه الذهبي في أحوال عمار من الميزان». «سلیمانی او را از زمره رافضیان به حساب آورده است، همانطور که ذهبی در «المیزان» در احوال ذهبی بر آن تصریح کرده است». و آنچه ذهبی در المیزان گفته است: «ما رأيت لاحد فيه تلييناً إلا قول السليمانی: أنه من الرافضة، فالله أعلم بصفة ذلك»^۲. «جز سلیمان کسی در برابر آن نرمی نشان نداده است، و او از رافضیان می‌باشد، خداوند به صحت آن آگاهتر است»، و این چیزی است، که موسوی جهت فریب خوانندگان پنهان کرده است، و با تطبیق میان دو عبارت مذکور، میزان امانت موسوی - که تلاش می‌نماید، با ایهام و تخیل از موافقت ذهبی بفریباند - برای شما (خواننده) آشکار می‌گردد. و این خلاف حق و واقعیت می‌باشد.

۴- موسوی پیوسته به دروغ گویی می‌پردازد، تا اینکه خود را در مقابل قوم خود که او را به عنوان امام اتخاذ نموده‌اند. تسلی خاطر دهد، پس ای صاحبان خرد عبرت پذیرید: «و در شرح حال عمار بن معاویه [۶۷/۱۶] می‌گوید: «وأنه ما أعلم أحداً تكلم فيه إلا العقيلي، وأنه لا مغمز فيه إلا التشيع». «و جز عقلی کسی درباره وی سخن نگفته، زیرا به علت تشیع به آن اشاره ننموده است». و سخن موسوی در شرح حال عمار مبالغه آمیز می‌باشد، و علاوه بر آن، بر عقلی هم دروغ بسته است، که او به علت شیعه بودن عمار به وی اشاره نکرده است، و این برخلاف حقیقت می‌باشد، چون ذهبی در المیزان این مسأله را بیان نموده، و گفته است: (سأله ابوبكر بن عياش: أسمعت من سعيد بن جبیر؟

۱- میزان الاعتدال (۳۲۷/۷) «التهذيب (۱۴۹/۱).

۲- میزان الاعتدال (۱۹۹/۵).

قال: لا: ^۱ ابوبکر بن عیاش از وی پرسید آیا از سعید بن جبیر شنیده‌اید؟ گفت خیر پس عقیلی او (عمار) را پنهان داشته به علت انقطاع روایت وی از سعید و نه فرد دیگری، نه آنچنانکه موسوی گفته و خود سرانه و بر میل خویش سخن را توجیه نموده است!

۵- در مراجعه [۱۴۱/۳۴ - ۱۴۲] رافضی سخن حاکم بر حدیث نام گذاری علی بر پسران خود، مانند نام‌های بنی‌هارون، را تحریف نموده است، به طوری که تصحیح آنرا بر شرط شیخین از حاکم نقل نموده است، و دروغ بودن این سخن آشکار است، چون حاکم به گفتن «صحیح الاسناد»^۲ اکتفا، نموده است، و نگفته است، این حدیث بر شرط شیخین، یا یکی از آنها صحیح است، و با این وجود حدیث مذکور در اسناد دارای عللی می‌باشد [مُعَلَّل] که موسوی و قوم او از آن بی اطلاعند (و انسان با آنچه که نداند دشمن است).

۶- این موسوی دروغگو. وقتیکه از حدیث ابن عمر می‌گوید: «أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». «تو [علی] در دنیا و آخرت برادر من می‌باشی». شرم نمی‌کند و در حاشیه [۱۴۲/۳۴] می‌گوید! «أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ ... عَنْ ابْنِ عُمَرَ مِنْ طَرِيقَيْنِ صَحِيحَيْنِ عَلَيَّ شَرَطَ الشَّيْخَيْنِ». و به آن می‌افزاید: «وَأَخْرَجَهُ الذَّهَبِيُّ فِي تَلْخِيصِهِ مُسْلِمًا بِصَحْتِهِ» یعنی: «حاکم آنرا از طریق صحیحین بر شرط شیخین از ابن عمر اخراج کرده است»، و ذهبی با تسلیم به صحت آن در تلخیص خود آنرا نقل کرده است. با این وجود ذهبی از هر دو طریق حدیث را مورد نقد و بررسی قرار داده است، و گفته است «جُمُيعٌ مَتَّهَمٌ» و کاهلی ساقط است^۳، این چیزی است، که این فریب خورده به آن پرداخته است، و از نردبانی ارتقاء جسته است، که شایسته ارتقاء یافتن نیست! - لازم است که شیعه به این امام (خویش) عبدالحسین شرف الدین - و هیچ شرافتی برای دین ندارد - و دروغ‌هایی که او

۱- المصدر السابق (۲۰۶/۵).

۲- المستدرک (۱۸۳/۳).

۳- المستدرک (۱۷۳/۳).

به آن می‌پردازد دقت و نظر افکنند، و خود درباره او قضاوت کنند. و ناصرالدین آلبانی در سلسله حدیث ضعیفه شماره [۳۵۱] بر این حدیث، حکم به موضوع بودن آن داده است، پس می‌توانید به آن مراجعه کنید.

۷- و موسوی [۱۴۲/۳۴ - ۱۴۳] می‌گوید: وقتیکه سرور زنان [فاطمه] با هم طراز خویش سرور اهل بیت [علی] عروسی کرد، پیامبر فرمود: ای ام ایمن برادرم [علی] را صدا بزنید». و در حاشیه می‌گوید: ذهبی با تسلیم به صحت آن آنرا نقل نموده است، و دروغ نموده است زیرا ذهبی در سخن خویش می‌فرماید: «ولكن الحديث غلط الخ...» «حدیث نادرست است». زیرا اسماء [ام ایمن] شب عروسی فاطمه در حبشه بود^۱. آنرا رد می‌نماید پس کجا موسوی تسلیم صحت این روایت شده است، ولیکن این همان یاوه‌گویی سردی است که جز بر قوم او [موسوی] رواج نمی‌یابد.

۸- و ما پیوسته موسوی را دنبال می‌کنیم، تا شپش‌ها را میان موهایش تفتیش کنیم، و پرده از چهره‌ی این دو چهره کریه منظر بیفتد، و خواری او معلوم گردد. و حدیث ابوذر را «ومن أطاع عليا فقد أطاعني، ومن عصي عليا فقد عصاني»^۲. را نقل می‌نماید، و با ادعای تصحیح حدیث از طرف حاکم و ذهبی به اینکه می‌گوید: [۱۶۶/۴۸ - ۱۶۷] «وَصَرَّحَ كُلُّ مَنْهَا بِصَحَّةِ عَلِيٍّ شَرْطَ شَيْخَيْنِ». به دروغ پرداخته است، زیرا حاکم گفته است، «صحیح الاسناد» و ذهبی با آن موافقت نموده است^۳. و اهل علم برخلاف جاهلان میان صحیح الاسناد، و صحت بر شرط شیخین تفاوت قائل می‌شوند، و با این وجود جای خشنودی نیست زیرا حدیث ضعیف است، و هدف ما در اینجا بیان دروغ افتراگر در خیانت به شرافت، علم و امانت، آن می‌باشد.

۱- المستدرک (۲۰۶/۵).

۲- «هر کس علی را اطاعت نماید مرا اطاعت نموده است، و هر که از علی سرپیچی نماید مرا سرپیچی نموده است» - م.

۳- المستدرک (۱۳۱/۳).

۹- موسوی در مراجعه حاشیه [۱۶۷/۴۸] حدیث ام سلمه «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»^۱ را ذکر می‌کند، و ادعای صحت آنرا به حاکم بر شرط شیخین می‌نماید، آری حاکم آنرا^۲ نقل نموده است، اما بر شرط شیخین نیست، همانطور که عبدالحسین آنرا وارونه جلوه داده‌است.

۱۰- موسوی به حذف روی می‌آورد، و از خود سخن در می‌آورد - جای تعجب هم نیست - در حاشیه [۱۶۸/۴۸] در سیاق حکایت یحیی بن معین و ابوالاظهر راوی حدیث از عبدالرزاق نقل کرده است که: «یا علی أنت سید فی الدنیا سید فی الآخرة...». و موسوی از یحیی نقل می‌نماید که او [یحیی] گفته است: «أین هذا الکتاب النیسابوری...». «کجاست این کاتب نیشابوری». و آنچه از ابن معین ثابت گردیده است، کما اینکه خطیب در تاریخ و حافظ در تهذیب^۳ از او نقل کرده است و هم چنین حاکم آنرا تخریج کرده است که ابن معین گفته است «من هذا الکذاب النیسابوری الذی یحدث عن عبدالرزاق هذا الحدیث»؟! این دروغ‌گوی نیشابوری که این حدیث را از عبدالرزاق نقل می‌نماید کیست؟ و موسوی مقصود و هدف وی را تحریف نموده است، و آشکار است که ابن معین صراحتاً این حدیث را تکذیب می‌نماید، و عبدالحسین آنرا ملاحظه نموده، و به تغییر آن هم اقدام نموده است، سپس این دغل کار به ضلالت خویش ادامه می‌دهد، و در خود حاشیه به دروغ می‌پردازد، به طور فاحش و ناجوری متن قصه را قطع نموده است، و در آخر این قصه قول ابن معین وجود دارد، که به ابوالاظهر می‌گوید: «اما شما دروغگو نیستید، و از سلامت وی تعجب می‌کند - و می‌گوید در این حدیث گناه به گردن دیگریست، و این دلالت بر تأکید تکذیب حدیث از طرف ابن معین است، و بعد از شناخت از صدق راوی از عبدالرزاق با وضع حدیث و کذب آن حکم وی (نسبت به

۱- هر کسی علی را دشنام دهد مرا دشنام داده‌است. م.

۲- مستدرک (۱۳۰/۳).

۳- تهذیب (۱۴/۱)، مستدرک (۱۳۸/۳).

راوی) تغییر نکرده است، و این موسوی در لفظ قصه‌ای که نقل کرده است به سخن خود که می‌گوید: «فصدقه یحیی بن معین واعتذر إلیه»^۱ اکتفاء نموده و چنین وانمود می‌نماید که ابن معین این حدیث را تصدیق و تصحیح می‌نماید.

۱۱- وصله زن و فریبکار از حدیث زید بن ارقم - نزد طبرانی - که همان حدیث غدیر باشد، در حاشیه [۱۷۷/۵۴] می‌گوید: «بسنند مجمع علی صحته» با سندی که بر صحت آن اجماع منعقد گردیده است، و در حاشیه، تصحیح ابن حجر، را برای آن ادعا می‌کند. و تمام بحث در این مسأله این است، که ابن حجر در صواعق المحرقة به صورت کلی حدیث غدیر را ذکر کرده است - و لفظ طبرانی نیست - و به صحت آن تصریح کرده است^۲ اما این لفظ [مذکور] و نه چیزی نزدیک [و یا شبیه] به آن را نگفته است. و هرگز به آن اشاره نکرده است، و این مکار در آن غلو و نیرنگ کرده است، خداوند او را به سزای عملش برساند، و شیعه عموماً، و به عنوان نمونه (خصوصاً) عبدالحسین برای تحقق آرزوهای خود و گمراه نمودن عوام خویش و جهت ترویج مذهبشان احادیث صحیح را افزایش و یا کاهش می‌دهند.

۱۲- این فرومایه عائشه [ام المؤمنین] را به داشتن هوی و [آروزیهای نفسانی] متهم نموده است، و عاطفه و رهایی از قیدها و اعاده نظر در شرح حال وی [عائشه] را به کنار نهاده است. و چنانچه سخن مذکور، از مرد دیگر، و در مورد شخص دیگری می‌بود، جای بحث و سخن می‌بود، ولیکن [سخن] از یک رافضی اهل ناسزا و دشنام، قوم وی دشمنان صحابه و از دودمان مجوس پس سخن مفهوم و جهت دیگری دارد، بلکه آخرین کسانی که سخن و حرفشان از قیدهای عاطفه و تقلید و خرد رهاست، عبارت است از رافضیان، در حاشیه [۲۳۲/۶۷] به آنچه در نهج البلاغه و شرح آن - از ابن ابی الحدید و افتراهای که رافضه از دشمنی‌های عائشه با عثمان، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام ذکر

۱- یحیی بن معین او [ابی‌الزهر] را تصدیق نموده، و عذر وی را پذیرفته است.

۲- صواعق المحرقة (۱۰۶/۱).

شده است-، اشاره نموده است، از آنها می‌خواهیم که برای این یاوه‌گوئی‌های و افتراها منسوب به علی و غیره به کشف اسناد صحیح اقدام کنند، پس آی جاها لان حجت این [یاوه‌ها] بر اهل سنت را از کجا می‌آورید، و با این وجود، اگر کسی در جاهایی که به عائشه اشاره شده است به شرح نهج البلاغه مراجعه نماید در می‌یابد که ابن ابی حدید، از اتهامی که به عائشه وارد گشته است، او را تبرئه می‌نماید، سپس سبب نگرانی میان او [عائشه] و فاطمه را به یک سبب طبیعی قرار داده‌است، و می‌گوید: اینکه معلوم که دختر هر مردی که مادرش بمیرد، و پدرش زن دیگری را به زنی بگیرد، میان دختر، و همسر پدر، کدورت به وجود می‌آید، و چاره هم نیست و طبیعی می‌باشد، و در ادامه می‌گوید: «سپس اتفاق شده است، که رسول خداوند به آن [عائشه] متمایل شده، و او را دوست می‌داشت، و این سخن یکی از بزرگان و امامان آنان [شیعه] می‌باشد، که در آن به جایگاه عائشه در قلب رسول خدا ﷺ و مبرا بودن وی از دشمنی، با فاطمه اقرار شده است، و سبب جفای پیشین نیز برای نیل به محبت پیامبر ﷺ بوده است، پس زبان‌هایی [بدگویی] مانند این زبان دجال [صفت] قطع گردد، و قوم [شیعه] وقتی این نوع سخن را بخوانند می‌گویند این [سخن ابن حدید] تقیه است، زیرا تقیه نزد آنان به صورت قانون ثابت و اصل همیشگی و دائم در آمده است.

۱۳- موسوی چیزهایی می‌آورد که به گمان خود در آن نقایص عمر می‌باشد هنگامیکه [۲۳۵/۷۶] می‌گوید: «هرگاه از عمر بن خطاب درباره مرگ پیامبر سؤال می‌شد، چیزی نمی‌گفت جز اینکه [می‌گفت] از علی بپرسید، زیرا او [علی] به آن پرداخته است، از جابر بن عبدالله انصاری که کعب الأحبار از عمر سؤال کرد، و گفت چه بود ...» «حدیث» و این حدیث اگر موضوع نباشد، حدیث ضعیفی می‌باشد، و آنچه در اینجا قابل بحث است، رسوایی موسوی دروغ‌گوست که از عمر رضی الله عنه خشم و کینه در دل دارد، پس بگذارید! از خشم خود از بین رود، و یا از آب دریا بنوشد، زیرا او قول کعب به عمر [یا

امیر المؤمنین] را حذف نموده است، و هر کسی به متن روایت نزد ابن سعد^۱ و یا به کنز العمال^۲ که موسوی در حاشیه به آنها اشاره کرده است. مراجعه کند، می‌داند که کعب در آن روایت عمر بن خطاب را با لقب، امیر المؤمنین خطاب می‌نماید، ولیکن این گمراه بدعت گذار هنگامیکه، روایت را نقل کرده است، این عبارت را از اول آن [روایت] حذف کرده است، و این بیانگر میزان بُغض وی برای عمر می‌باشد، که حتی در روایتی که به زعم وی برای وی حجت است، نمی‌تواند این لقب (امیر المؤمنین) را ذکر نماید، و همچنانکه از پیامبر روایت است، که شیطان از عمر فرار می‌کند، آعوان او نیز چنان می‌باشند، و عمل وی اولاً چیزی نیست جز اینکه او از یاوران ابلیس می‌باشد، و دوماً: بر دال عدم رعایت امانت درنقل (وی) می‌باشد.

۱۴- عبدالحسین بیش از این در منجلاّب افتاده است زیرا عائشه رضی الله عنها را متهم نموده است. به اینکه گویا وی (عائشه) به ماریه [همسر پیامبر] تهمت ناروا زده است. و در حاشیه [۲۳۲/۷۶] می‌گوید: «وحسبك مثلاً لهذا ما أیدته نزولاً علی حکم العاطفه من افك اهل الزور - اذ قالوا - بهتانا و عدواناً فی السیده ماریه و ولدها ابراهیم رضی الله عنه ما قالوا، حتی برأها الله تعالى من ظلمهم براءه علی ید أمير المؤمنين محسوسة ملموسة..». «همین یک نمونه برای شما بسنده می‌کند که او [عائشه] بهتان و عداوتی را که در مورد ماریه و فرزندش [ابراهیم] نسبت داده بودند نیز تأیید کرد، تا اینکه خداوند آنان را از بهتان افترا در آن [به وسیله علی رضی الله عنه] صراحتاً و آشکارا تبرئه نمود». و آن را به استناد حاکم در مستدرک نقل می‌کند، که ماریه متهم به ارتباط با پسر عمویش گردید. و از جمله کسانی که آنرا تأیید و ترویج داد عائشه بود. هر کسی کمتر بهره و شناخت از اسناد [حدیث] داشته باشد - نه مثل این مزخرفات عبدالحسین - و به مستدرک [حاکم] مراجعه نماید، به سقوط، و عدم صحت، این خبر پی می‌برد، زیرا در اسناد این حدیث سلیمان بن ارقم وجود دارد، که به اتفاق

۱- الطبقات الکبری (۲/۲۰۱).

۲- کنز العمال (۱۸۷۸۹).

[حدیث شناسان] در زمره ضعفاء می‌باشد.^۱ و کسی، به احادیث این نوع افراد متروک التفات و توجه نمی‌نماید، بجز کسانی که هدایت خداوند را ترک نموده، و بر گامها و مسیر شیطان رو نهاده باشند. انسان عاقل مسائل بیهوده را ترک می‌نماید، و در خبر (حدیث) برائت [ماریه] همانگونه موسوی گفته است، به دست علی نبوده است، منزله باد خدائی که بصیرتها را نابینا ساخته است همچنانکه چشمها را کور و نابینا نموده است!!

۱۵- عبدالحسین در حاشیه [۲۳۵/۷۶] حدیث ابن عباس در ردّ بر عروه بن زبیر: «والله توفی رسول الله وانه لمستند إلى صدر علي، وهو الذي غسله...»^۲. را به ابن سعد^۳ و کنز العمال نسبت داده است، و دست به پنهان کاری زده است، و این نوع عمل از کسی که خود را بنده غیر خدا نموده باشد، جای شگفتی و تعجب نیست، و صاحب کنز العمال آن را ذکر کرده است، و گفته سند آن ضعیف می‌باشد^۴، و عبدالحسین این تضعیف را مخفی نموده، و با این وجود صاحب کنز العمال نیز در آن قصور نموده است، زیرا اگر موضوع نباشد، حدیث ضعیفی می‌باشد، در اسناد آن واقد^۵ و کسانی هستند که مجهول می‌باشند، پس به چوپان گله‌های بی‌صاحب و گم شده بنگرید! که چگونه دروغ می‌گوید: و طعن و دشنام می‌دهد. و ضعیف را صحیح و صحیح را تضعیف می‌نماید، به دروغ اعتماد می‌نماید، در یک جریان طولانی ناشایست که خردمندان از آن به دورند. معتمدین را تضعیف و بی‌اعتماد جلوه می‌دهد، و همواره قوم او [موسوی] کتاب وی را مرجع محترمی به حساب می‌آورند، بعد از شناختی که از موقعیت نگارنده و کتاب به دست

۱- میزان الاعتدال (۲۷۹/۳) التهذیب (۸۳/۲) المحرومین (۴۱۳/۱).

۲- سوگند به خداوند رسول خدا ﷺ وفات نمود در حالیکه بر سینه علی تکیه داده بود، و او (علی) وی را غسل داد.

۳- طبقات الکبری (۲۰۲/۲).

۴- کنز العمال (۱۸۷۹۱).

۵- میزان الاعتدال (۲۷۳/۶) المحرومین (۳۰۳/۲) التهذیب (۶۵۶/۳).

آوردیم شایسته است که با آن کفشهایمان را پاک نمائیم و باطل دارای هیچ گونه ارزش و کرامت نیست.

۱۶- و همواره این کودن و بی‌خرد ادعای علم و دانش می‌نماید، و حال علم از وی بری می‌باشد. و کاش وی با استدلال دنبال حجت می‌رفت، ولی او همچون خفاش شب دروغ گفته و به ادعاهای به دور از دلیل که شیطان او بر او دیکته می‌نماید می‌پردازد، به طوری که در حاشیه [۲۴۹/۸۲] می‌گوید: (که تهدیدشان به سوزاندن علی با تواتر قطعی ثابت شده است، و آنچه امام ابن قتیبه ذکر کرده است، شما را بسنده می‌نماید. و تا اینکه می‌گوید: که شهرستانی، در باب فرقه نظامیه از کتاب ملل و نحل به نقل از نظام آنرا ذکر کرده است ... و شهرستانی در مسأله یازدهم از مسائلی که به معتزله اختصاص داده است، که همان میل او [نظام] به شیعه‌گری و افترا بر بزرگان صحابه باشد - ذکر کرده است، سپس شهرستانی برخی از چرندیات و افتراهای او را نقل می‌نماید، از جمله‌ی این افتراها، افترای وی بر اینکه عمر آنان (اهل بیت) را بر سوزاندن خانه علی تهدید کرده است، و سپس شهرستانی (۷۲/۱) می‌گوید: «إلى غير ذلك من الواقعة الفاحشة في الصحابة^{عليهم السلام}». و دیگر تهمت‌های ناروا به صحابه^{عليهم السلام}، پس این برای هر صاحب خردی آشکار می‌سازد که شهرستانی به آن حادثه باطل اقرار ننموده است، بلکه افتراهای نظام را نقل نموده است، و سپس تمام آنها را ناپسند دانسته است. پس کسی کخ بخواهد گمراه سازی کند به اینکه شهرستانی آن جریان افترا را اقرار و پذیرفته است، آیا کسی در دروغ و فریب وی شک می‌نماید؟ پس شما را به خداوند سوگند می‌دهم، چگونه بعد از این [دروغ] به وی اعتماد می‌نمائید؟ و خوانندگان کتاب وی کجا می‌باشند، تا از محتوای پیشوای خود واقف گردند، ولیکن اینها بر اندیشه و عقول پیروان خود حجر نهاده‌اند، و آنها را از تفکر محروم کرده‌اند! سپاس خدایی که این رافضی را در میان معتزله وارد نموده، و او را در سلوک و نهج آنان نظم و سامان بخشیده است، و افراد شرور در کنار وی جمع شده‌اند.

۱۷- موسوی کذاب و اهل تحریف در حاشیه [۲۵۵/۸] می‌گویند: «منهم من يقول قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ النَّبِيَّ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَه عُمَرُ اَي يَقُولُ هَجَرَ رَسُولَ اللَّهِ». «برخی می‌گفتند که بیاورید [کاغذی را] تا پیامبر برای شما نوشته و نامه [کتابی] بنویسد، که بعد از او گمراه نشوید، و عده‌ای گفته‌اند: که عمر گفته است، پیامبر [در حالت بیهوشی است] و نمی‌داند چه می‌گوید»^۱. و سوگند به خداوند این نهایت خیانت و فریبکاری است، زیرا کسی که به روایات آن حادثه مراجعه نماید، می‌داند که نص و عبارت «و منهم من يقول ما قاله عمر» در آن وجود دارد.

که این عبارت در هنگام ذکر قول عمر «ان رسول الله ﷺ قد غلب عليه الوجع»^۲ آورده شده است، پس چگونه این نیرنگ باز بر این نوع تحریف جسارت می‌کند، اگر کم حیائی و بی‌تقوایی و خواری نباشد، رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنْ لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ». «اگر شرم و حیاء نداری هر آنچه دلت می‌خواهد انجام بده».

۱- با ترجمه مفهومی (زیرا انسان از بیان این اراجیف نسبت به پیامبر خجل می‌گردد. م).

۲- بیماری و الم بر پیامبر ﷺ چیره شده است. بخاری در جاهای از صحیح خود روایت کرده است از جمله کتاب العلم (ج: ۱۱۴). الجهاد والسير (ج: ۳۰۵۳). الجزية والموادعة (ج: ۳۱۶۸)، المغازی (ج: ۴۴۳۱) (ج: ۴۴۳۲) المرضی (ج: ۵۶۶۹) الاعتقام (ج: ۷۳۶۶).

فصل سوم: مواردی که در آنها نقل [روایت] قطع گردیده است

و آن عبارت است: از مواردی که قطع و بریدن آن از روایات، صحیح نیست، قطع گردیده شود، زیرا در آن موارد [مقطوع] دلیلی بر ضرر او وجود دارد، حتی در آیات نیز اقدام به حذف می‌نماید.

۱- موسوی در حاشیه [۲۱/۶] می‌گوید: (امام مجتبی ابو محمد الحسن نوه پیامبر سرور جوانان اهل بهشت، سخنرانی نموده و فرمود: «اتقوا الله فينا فانا أُمراؤكم» «نسبت به ما تقوا پیشه سازید، ما امیران شما می‌باشیم»، و موسوی متن خطبه را به طور ناشایستی مختصر نموده است، حسن گفته است: «يا أهل العراق! اتقوا الله فينا، فانا أُمراؤكم وضيغانكم...». «ای مردم عراق از خداوند نسبت به ما بترسید»، ما امیر و مهمان‌های شما می‌باشیم، و اما موسوی طبق آرزوی خود در نص تصرف نموده است می‌خواهد وانمود نماید، که امام حسن آنرا به صورت عموم [برای عموم مسلمانان] گفته است، و این سخن او خطاب به مردم عراق که آنان جزو گروه وی بودند، و تلاش و سعی به قتل وی نموده بودند، و خطاب به تمام مسلمانان نبوده است، و اینکه می‌گوید: «أُمراؤكم» به این اعتبار است، که او بر آنان امیر و امارت داشته است، و این سخن از هر امیری بر قوم خود جائز است، با فرض اثبات همه موارد، ابن حجر در صواعق المحرقة آنرا تبیین نکرده است، و اسناد^۱ آنرا ذکر نکرده است، اما بنگر به موسوی که چگونه [با اسناد آن به صواعق] کالای خود را با دروغ ترویج می‌دهد. تا صحت مذهبشان را به قوم خویش وانمود نماید. و خدایا چه بسا گمراه شده و گمراه نموده‌اند!

۲- موسوی در مراجعه [۳۲/۱۰] حدیث «معرفة آل محمد براءة من النار، وحب آل

۱- الصواعق المحرقة (۴۰۱/۲).

محمد جواز علی الصراط». را ذکر می‌کند و در حاشیه می‌گوید: «قاضی عیاض در باب بیان احترام پیامبر، و نیکی با اهل بیت او وارد نموده است» نگاه کنید به عدم رعایت امانت در نقل موسوی، برای عبارت قاضی عیاض، زیرا عبارت قاضی عیاض تتمه‌ای دارد، که چشم‌پوشی از آن نزد خردمندان درست نیست، و آن تتمه «... وأمّهات المؤمنین أزواجه»^۱. می‌باشد، بلافاصله بعد از عبارتی که نقل شده است، ذکر می‌گردد هر طوری که بخواهد در سخن دیگران تصرف می‌نماید، و در دل هیچ کس هم خطور نمی‌کند، که نویسنده‌ای که برای خود احترام قائل باشد، چنین کاری را انجام بدهد. پس آیا این نوع افراد در نقل قابل اعتماد می‌باشند؟ و این [موسوی] نزد شیعیان از بزرگان و امامان آنها است!!

۳- در یک مزحرف و هزیان گویی خرفتی در استدلال به دلایلی از کتاب که در منزلت اهل بیت نازل شده است، که جز جاهل کسی اقدام به آن نمی‌نماید می‌گوید: «ولاغرو، فان ولايتهم لما بعث الله به الأنبياء وأقام عليه الحجج والأوصياء، كما جا في تفسير قوله تعالى: ﴿وَسَلِّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهًا يُعْبَدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۵]. جای تعجب نیست. همچنانکه در تفسیر آیه ۴۵ سوره زخرف آمده است، خداوند با ارسال انبیاء بر ولایت آنان اقامه حجت نمود، چه استدلال فاسدی و چه قدر سنگین عقل می‌باشد!! و هر آنچه که بخواهد از نصوص را قطع می‌نماید و باقی را رها می‌کند.

و با این کار [قطع و بریدن] کلام خداوند را تحریف می‌نماید، و نمی‌توان او را به

کسی تشبیه نمود، مگر مانند فردی که با آیه: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾^۱ بر ترک نماز احتجاج می‌نماید، و آیه را کامل نمی‌کند، دنباله آیه‌ای را که با آن استدلال نموده است، برای شما ذکر می‌گردد، خداوند می‌فرماید: ﴿وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَنْجَعْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهَةً يُعْبَدُونَ﴾ [الزخرف: ۴۵]. «از انبیای پیشین ما بپرس که آیا ما معبودهایی بجز خداوند را برای پرستش شدن پدیدار کرده‌ایم؟».

و این تتمه آیه می‌باشد که منظور از سؤال در آن معلوم می‌گردد، که همان قضیه بزرگی است که خداوند انبیاء را بدان سبب ارسال نموده است، و نزول کتاب‌های آسمانی و خلق بهشت و جهنم و تشریع جهاد و تقسیم مردم به بدبخت و سعادت‌مند نیز منوط به آن است، و آن عبارت است، از تنها عبادت و پرستش خداوند می‌باشد. ولیکن این مرد [موسوی] آنرا برای ولایت علی و اهل بیت علیهم‌السلام قرار می‌دهد، که از زمین تا آسمان با هم فاصله دارند!!

۴- این کوتاه بین و اغواگر در کلام ابن حجر تصرف نموده است می‌گوید [۴۱/۱۲]: «ما كان الله ليعذبهم وهم امان اهل الارض ووسيلتهم إليه». «خداوند آنها را عذاب نخواهد داد آنان امین اهل زمین، وسیله آنان برای نیل به خداوند می‌باشند»، و در حاشیه عمداً کلام ابن حجر را نقل نکرده است، بلکه هر طور میل دارد، در آن تصرف می‌نماید و می‌گوید: برای تفسیر: «وما الله ليعذبهم، به» «صواعق المحرقة» مراجعه کنید، و آن آیه هفتم از آیات فضل آنان است، که در باب یازدهم از این کتاب وارد است و شما اعتراف به گفته ما را در آن می‌یابید! و ما کلام ابن حجر را در همان موضوع که صاحب «مراجعات گفته است، بیان می‌کنیم: «و في ذلك احاديث كثيرة يأتي بعضها ومنها النجوم امان لاهل السماء

۱- ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ﴾ یعنی «به نماز نزدیک نشوید». اما وقتی دنباله آیه را می‌خوانیم می‌بینیم می‌فرماید: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى﴾ یعنی «در حالت مستی به نماز نزدیک نشوید»، عجب دلاور دزدی که در کف چراغ دارد. م.

و اهل بیتی امان لأمّتی». «و در این باره احادیث فراوانی وجود دارد، که برخی از آنها ذکر می‌گردد، از جمله: ستارگان برای اهل آسمان امین و امانت‌دار می‌باشند و اهل بیت من برای امت من امانت‌دار می‌باشند»، جماعتی آن را با سند ضعیف تخریج نموده‌اند، و روایتی نیز به صورت ضعیف آمده است: اهل بیت امانت‌دار اهل زمین می‌باشند^۱، خداوند خیرت بدهد میزان امانت موسوی را نظاره کنید.

۵- موسوی در مراجعه [۴۱/۱۲] می‌گوید: آنان [اهل بیت] کسانی‌اند که مورد حسد واقع شده‌اند، و خداوند در مورد آنان می‌فرماید: ﴿يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [آل عمران: ۷]. و آنان همان راسخون در علم می‌باشند که خداوند می‌فرماید: ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ﴾ [آل عمران: ۷]. به فریبکاری موسوی در تقطیع آیات و استشهاد قرار دادن قسمتی از آنها و رها کردن قسمت دیگر آن نگاه کنید، و قسمت دیگر آیه دوم: ﴿يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾ می‌باشد، و سیاق و ساختار آن معلوم است. به چه دلیل به اهل بیت تخصیص داده است؟ و به دیگران مربوط داده نشده است و حال لفظ آن عام می‌باشد، و آیه اول خداوند ذکر نعمت خود بر آل ابراهیم را به دنبال آن بیان می‌کند و تتمه آن ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿[النساء: ۵۴-۵۵]. می‌باشد، پس اگر ادعا می‌نماید که آل ابراهیم در اینجا اهل بیت می‌باشند، آیه: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ﴾ [النساء: ۵۵]. بر او ناگوارا می‌آید زیرا مقتضی شمول همه آنان می‌باشد، سپس آل ابراهیم شامل یهود هم می‌گردد پس در این باره چه بگوید؟! ۶- و همواره موسوی مقدار فهم خود و میزان علم خود را آشکار می‌سازد، که در مراجعه [۴۷/۱۲] می‌گوید: «وهم ذوو الحق الذي صدع القرآن بآياته: ﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ [اسراء: ۲۶]». «و آنان [اهل بیت] ذی حقی می‌باشند، که قرآن به دادن آن تصریح

۱- الصواعق المحرقة (۲/۴۴۵).

نموده است، و می‌فرماید: (به نزدیکان [خویشان] حق [شان] را ادا کنید»، و صاحبان خمس [۱/۵] که ذمه فرد بدون ادای آن تبرئه نمی‌گردد: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الأنفال: ۴۱]. و صاحبان فیء: ﴿مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الحشر: ۷]. چه احتجاج فاسدی با این آیات نموده است، و چه دلالتی بهتر از این بر جهالت خویش؟ خمس و فیء چه ربطی با امامت و پیشوایی بر مردم دارد، پس با این وجود فقراء و مساکین و ابناء السبیل نیز می‌توانند بر برتری و احق‌تر بودن خود به امامت احتجاج نمایند، زیرا آنان هم در تمام آیات [مذکور] دارای سهم می‌باشند، پس آیا فرد عاقل می‌تواند این را بپذیرد؟! خداوند در آیه اول می‌فرماید: ﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾ [اسراء: ۲۶]. و آیه ۳۸ سوره روم نیز چنین می‌باشد، و اما در آیه دوم خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ [الأنفال: ۴۱]. پس مشکل ایتم و مساکین و ابن السبیل چه بوده است، که موسوی آنان را از آیه إخراج و بیرون ساخته است؟ و در آیه سوم: ﴿مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ [الحشر: ۷]. بنگرید! به این موسوی که چگونه با قطع آیات نصوص [قرآن] را تحریف می‌نماید؟ و آنچه را که به گمان خویش سخن وی را تأیید می‌نماید ذکر کرده، و ما بقی [آیه] را ترک می‌نماید، پس دقت و امانت با آیات قرآن کریم کجاست؟ و آیا چنین فردی به عنوان امام و مقتدی به حساب می‌آید و به وی اعتماد می‌شود؟

۷- موسوی در تفسیر ﴿سَلَّمَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ در حاشیه مراجعه [۴۷/۱۲] از ابن حجر، صاحب صواعق المحرقة، نقل می‌نماید این آیه سوم از آیاتی است، که ابن حجر در باب یازدهم از صواعق وارد نموده است و نقل کرده است، که جماعتی از مفسرین از ابن عباس نقل کرده‌اند، که او [ابن عباس] گفته است: که منظور از آیه سلام بر آل محمد

می‌باشد، و ابن حجر می‌گوید، و کلبی نیز چنین گفته است، تا اینکه می‌گوید: و فخر رازی گفته است، که اهل بیت، در پنج چیز با آل یاسین مساوی‌اند و برای تبیین کذب وی می‌گوییم: اما آنچه را از ابن حجر نقل کرده است. آنچه که برای وی سودمند بوده است برداشته است، و ما بقی را ترک نموده است، کما اینکه طبق معمول بر حسب آروزی خویش نصوص را بازیچه خویش می‌سازد، تتمه کلام ابن حجر در صواعق: «...لكن أكثر المفسرين على ان المراد الياس (عليه السلام) وهو قضية السياق»^۱. «اما اکثر مفسرين بر این باورند که منظور از [یاسین] حضرت الیاس (علیه السلام) می‌باشد».

سپاس خدایی را که پرده را کنار زده و خواری و تاریکی‌های موسوی را آشکار ساخته است.

۸- معمولاً موسوی در نقل خود امانت‌دار نبوده است، چون در زمینه استدلال به آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ می‌گوید [۴۷/۱۲]: و لذا علما آنرا از آیات نازل شده در اهل بیت به حساب می‌آورند، حتی ابن حجر در باب (۱۱) از صواعق المحرقة آنرا از آیات اهل بیت به حساب آورده است، و برای اینکه دروغ این متقلب برای شما [خواننده] معلوم گردد، کلام ابن حجر که او [موسوی] به آن اشاره کرده است در متن و حاشیه بر او جواب رد می‌دهند، زیرا ابن حجر أزواج پیامبر را در زمره آل ذکر کرده است. و روایت صحیحین را در خصوص [این مطلب] ذکر کرده است و می‌گوید: و گفت: ای رسول خدا چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ». و آن چیزی است بر میل وی (موسوی) نبوده است، و در حاشیه نیز به روایت کعب بن عجره در صحیحین اکتفا نموده است، و به ذکر روایت ابی حمید مساعدی - که در آن همسران پیامبر ذکر شده، و ابن حجر آنرا نقل کرده است -، نپرداخته است، این روایت و امثال آن تمام آنچه از تخصیص

صلوات به آل بیت و تحریم أزواج طاهرات «امهات المؤمنین» از آن که موسوی ساخته، و ادعایش می‌نماید مهدوم می‌نماید،

﴿قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [آل عمران: ۱۱۹].

۹- در شرح حال حارث بن حصیره از مراجعه [۶۱/۱۶] موسوی عبارت ابی حاتم را از او در المیزان نقل می‌نماید، ولیکن چیزی مهمی را از آن حذف نموده است، ابو حاتم گفته: او [حارث] از جمله شیعیان می‌باشد، اگر ثوری از او روایت نمی‌کرد ترک می‌کرد پس [موسوی] قسمت دوم [اگر ثوری از او روایت نمی‌کرد ترک می‌کرد] را حذف کرده است. با این عمل [حذف] ضعف حال خود را آشکار کرده است، و منظور ما در اینجا حکم کردن بر این راوی نیست، زیرا اهل علم وضعیت او را روشن نموده‌اند ولیکن هدف بیان حال موسوی است، که اگر ابن عدی از حال وی واقف می‌بود، آنچه را که در مورد حارث گفته «من المخترقین فی التشیع» می‌گفت.

۱۰- در شرح حال حسن بن حی، که ذهبی در المیزان آنرا ذکر نموده است، و گفته است: «فیه بدعه تشیع قلیل»^۱. و موسوی [۶۴/۱۶] عبارت موسوی را نقل کرده است. ولیکن کلمه «قلیل» را از آن حذف نموده است، می‌خواهد در وی غلو نماید شما را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا بعد از اینکه از او دیده‌اید چه برسد به کتابت به نقل وی باور می‌کنید؟ و این راهزنی رایجی است؟!.

۱۱- موسوی در مراجعه [۶۷-۱۶] «قول ابن سعد در طبقات را از خالد بن مخلد قطوانی» نقل کرده است، و آنچه را با میل وی همخوانی نداشته است. حذف نموده است، چون ابن سعد از او گفته است: «وکان فی التشیع مفرطاً کتبوا عنه ضروره»^۲. او در شیعه‌گری افراط نموده است، و جهت ضرورت از او نوشته‌اند، موسوی از عبارت ابن

۱- میزان الاعتدال (۲/۲۴۵).

۲- طبقات الکبری (۶/۳۷۳).

سعد، به قول او «کان متشیعاً» اکتفا نموده است، با این کار عدم رعایت امانت خویش را تأکید می‌نماید، و خالد که موسوی ادعا می‌نماید، که از شیعیان وی می‌باشد بخاری حدیثی را از او از حدیث عثمان در فضایل زبیر روایت نموده است، پس آیا همواره قطوانی از رجال شیعه می‌باشد؟!.

۱۲- موسوی از شرح حال «سلمه بن الفضل الابرش» آنچه را با میل وی ناسازگار بوده است، حذف نموده است، و باقیمانده را با تصرف خائنانه در نقل نگه داشته است، زیرا آنچه را که علماء در المیزان و تهذیب در مورد او [مسلمه بن فضل] گفته‌اند، حذف نموده است، و در قول ابی زرعه در المیزان از آن نقل کرده است، در آن تصرف زشتی انجام داده است، چون ابوزرعه بنابر آنچه ذهبی و حافظ از او نقل کرده‌اند گفته است: «کان أهل الری لا یرغبون فیه لسوء رأیة وظلم فیه». به علت سوء نظر و ظلمی که در وی وجود داشت مردم ری به وی تمایل نداشتند، موسوی (و ظلم فیه) را حذف کرده است، زیرا او بر آنان قاضی و حاکم بوده است، و معلوم است، که آنها از او ظلم و ستم دیده‌اند، پس از بدعت شیعی‌گری که او داشته است ناراضی بوده‌اند، ولی موسوی، ظلم روا داشته و خود را به نادانی زده است، و گفته است: [۷۱/۱۶] «بل لسوء رأیهم فی شیعه أهل البیت». بلکه به خاطر نظر سوء آنان نسبت به پیروان اهل بیت، و سخن انسان بیانگر عقل اوست، و موسوی مقدار عقل و دانش خود را در این کتاب نشان داده است.

۱۳- تاریکی و ستمهای موسوی در کتابش یکی از دیگری برتر است، پس از این از گمراهی قوم او - که جاهلانی را گمراه شده‌اند گمراه نموده‌اند، به عنوان پیشوای خود اتخاذ نموده‌اند. در شگفت مباحثید! و در شرح حال سلیمان بن قرم، موسوی تصرف نموده است. و قول ابن حبان را که ذهبی در المیزان و حافظ در التهذیب از او نقل کرده‌اند، حذف نموده است: «کان رافضیاً غالباً ومع ذلك یقلب الأخبار». او رافضی غالی

بود و با این وجود احادیث را تغییر می‌داد، و موسوی طبقِ عادت وی در تصرف آنرا تماماً نقل نکرده است، و امانت را رعایت ننموده است، در مراجعه [۷۳/۱۶] قسمتی از قول ابن حبان را حذف کرده است: «ومع ذلك كان يقلب الأخبار». این عبارت را اخفاء نموده است. تا خواننده چنین تصور کند. که ردّ [سخن او] فقط به سبب اعتقاد وی بوده است، و به علت سوء حفظ و تغییر احادیث در وی نبوده است^۱ و این حذف تفسیر کننده بر اصلاح مقدم شده است، پس اگر پیروان موسوی از آنچه که او در المیزان ذهبی از سلیمان نقل کرده، که پنهان کرده آگاه شوند، چگونه [به وی اعتماد می‌نمایند]. که سلیمان می‌گوید «قلت لعبدالله بن الحسن: افی قبلتنا کفار؟ قال: نعم الرافضة». این روایت حقیقت مذهب سلیمان را معلوم می‌نماید که چه قدر از رافضه و مذهب آنان به دور می‌باشد، ولیکن مسیر نا چیز موسوی این است، که حقی را اقامه ننماید و باطلی را نابود نسازد.

۱۴- موسوی قسمت مهمی از عبارت ذهبی بر تضعیف عباس بن عبدالعظیم در المیزان در شرح حال عبدالرزاق صنعانی در فقره [۸۵/۱۶] حذف نموده است، که قول ذهبی این است: «بل سائر الحفاظ وأئمة العلم يحتجون به إلا في تلك المناكير المعدودة في سعة ما روی»^۲. «سایر حافظان و پیشوایان علم^۳، جز در روایت‌های معدود منکری که روایت کرده است»، به او احتجاج می‌نمایند، و این تحریف آشکاری از این عاری از امانت می‌باشد، که بارها آنرا تکرار کردیم، و او گمان می‌کند، با این عمل هیچ کس به نقل وی مراجعه نمی‌کند، و نقل وی تفتیش و بررسی نمی‌گردد. و این کذاب خائن به این بسنده نکرده است، بلکه حتی در قصه‌ای که به نقل از المیزان در طعن عبدالرزاق به عمر بن

۱- میزان الاعتدال (۳۱۰/۳) التهذيب (۱۰۵/۲).

۲- میزان الاعتدال (۳۴۴/۴).

۳- الطبقات الكبرى (۳۰۵/۶).

خطاب نقل کرده است، نیز تصرف نموده است، و ذهبی به عدم صحت آن تصریح نموده است، اما موسوی خود را عمداً به غفلت زده است، خداوند به سزای کردارش برساند.

۱۵- در شرح حال عطیه بن سحد عوفی در فقره [۹۱/۱۶] قول ابن سعد که در طبقات وجود دارد، که به تضعیف آن اعلام می‌نماید، و ابن سعد می‌گوید «کان ثقة وله أحادیث صالحة ومن الناس من لا يحتج به»^۱. «او مورد ثقة می‌باشد و دارای احادیث شایسته‌ای می‌باشد، و برخی از مردم به او احتجاج نمی‌نمایند»، اما موسوی به علت عدم رعایت امانت و کمبود حیاء آنرا بیان نکرده است.

۱۶- و همچنین موسوی در شرح حال علی بن غراب قول ابن سعد «صدوق وفیه ضعف». را پنهان کرده است، و آن را در میان شیعه هرگز ذکر نکرده است. تمام این موارد را ز روی عمد پنهان نموده است.

۱۷- موسوی در شرح حال علی بن قادم در کلام ابن سعد تصرف نموده است، و به میل خویش هر آنچه را خواسته قطع نموده، و بقیه را ترک نموده است، زیرا موسوی در مورد او گفته است: «وكان ممتنعاً منكر الحديث شديد التشيع»^۲. «او (علی بن قدم) ممتنع دارای حدیث منکر و در شیعه‌گری افراط می‌ورزد»، و موسوی به دو وصف اخیر اکتفاء نموده است [و از ذکر دو وصف دیگر سرباز زده است] با این وجود [شیعه] کسی را که با نصوص بازی می‌کند، به عنوان امام جلیل و مجتهد از وی نام می‌برند.

۱۸- و نیز در شرح حال فضیل بن مرزوق [۹۹/۱۶] قسمت مهمی از عبارت منقول ذهبی در المیزان را طبق معمول حذف می‌نماید، ذهبی از فضیل می‌گویند «وكان معروفاً بالتشيع من غير سب». «و او بدون دشنام [به صحابه] به تشیع معروف است»، و موسوی نفی دشنام را که دلالت بر حقیقت مذهب موسوی و حب وی بر دشنام صحابه را نشان

۱- طبقات (۳۶۳/۶).

۲- میزان الاعتدال (۴۴۰/۵).

می‌دهد حذف نموده است، وگرنه چه چیزی او را وادار به حذف نموده است.

۱۹- موسوی با حذف و قطع نصوص گمان می‌کند، حقیقت را نامرئی ساخت، و چشمی آنرا نمی‌بیند، و او با این عمل قول پیشینیان ما را در مورد خود و قوم وی تأکید می‌نماید که می‌گفتند: آنان آنچه را به نفع‌شان می‌باشد برخلاف آنچه که بر ضرر آنان است می‌نویسند.

وهبني قلت أن الصبح ليل ايعمي المبصرون عن الضياء
به من بخشید! گفتید که صبح شب تاریک است آیا بینایان از دیدن نور نابینا می‌شوند
بعد از روایت حدیث ابن عباس که به گمان او [موسوی] دارای فضیلت برای علی می‌باشد، و برای غیر او نیست پیامبر در آخر حدیث طولانی که نقل کرده است، «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ...» [۱۲۸/۲۶] و موسوی فقط به این قسمت از حدیث اکتفا نموده است، و آنچه این مکار قطع کرده است، بعد از [من كنت مولاه] می‌باشد، که ابن عباس می‌گوید (و خداوند در قرآن کریم ما را آگاه ساخته است که او از اصحاب شجر [شجره الرضوان] راضی گشته است، و به آنچه که در درونشان بوده آگاه بوده است، آیا او برای ما نقل می‌کند، که بعداً از آنان خشم گرفته است، و می‌گوید: که وقتی که عمر گفت: مرا اجازه دهید تا گردن وی را بزنم پیامبر فرمود: آیا این کار را انجام می‌دهید؟ و شما نمی‌دانید، شاید خداوند به اهل بدر خبر داده باشد، که هر آنچه دلتان می‌خواهد، انجام دهید! این چیزی بود، - که در آن فضایل اصحاب بدر و اصحاب شجره و مخصوصاً ابوبکر و عمر و عثمان - که آن بیعت جهت نصرت و انتقام برای وی بود زیرا شایعه شده بود که او کشته شده است، که این افتراگر مجرم بر حذف آن اقدام نموده است، این فضایل همچون غده‌ای در حلقوم بدعت‌گذاران می‌ماند، و حارسان دین بدان مسرور گشته هر منافقی نیز از غیط و خشم آن بمیرد.

۲۰- موسوی پیوسته بدون صحنه و میدان جنگ کارزاری به پا می‌دارد، و او با حق پیکار می‌کند که پذیرفته است، از قبول آن چشم و عقل ببندد، طبق عادت خود از انتخاب

کلام علماء رجال آنچه را، که با میل وی هماهنگ است، از کلام ابن عبدالبر در «الاستیعاب» آنچه به سود وی بود در حاشیه [۱۳۸/۳۲] نقل نموده است، و قسمت دیگر آنرا که تضعیف ابن عبدالبر برای حدیث زید بن اوفی است، ترک نموده است، که ابن عبدالله گفته است: «إلا إن في اسناده ضعفاً». «جز اینکه در اسناد آن ضعف می‌باشد»^۱. همچنانکه قسمتی از حدیث زید ابن اوفی را در کیفیت مؤاخات که در طول آن حذف کرده است بر اخفای کلام ابن عبدالبر نیز اقدام نموده است، بلکه چون در این حدیث آشکارا را به فضایل تعدادی از صحابه که رافضه نسبت به آنان کینه دارند [مانند ابوبکر و عمر، عثمان، طلحه و زبیر] تصریح شده است، کما اینکه در المعجم طبرانی (۵۱۴۶) و غیره نیز به آن اشاره شده است، و ما به یاران موسوی می‌گوییم، اگر شما به ثبوت این حدیث قائل هستید، و به آن احتجاج می‌نمائید، پس بیائید از آنچه که دوست شما [موسوی] پنهان کرده است، اطلاع یابید، زیرا در آن چیزی وجود دارد که بر سر شما می‌کوبد، که شاید ابرهای باطل و تیره از جلو چشم‌ها زدوده گردد.

۲۱- همواره موسوی در جهالت و نادانیا به هذیان‌گویی می‌پردازد، که در مقابل علم دوام نمی‌آورد، در میان احادیثی که از امیرالمؤمنین و سوزاننده غالین [شیعیان غالی] علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل کرده است، این هیجان زده در حاشیه حدیث [۱۶۵/۴۸] (أَنَادَارُ الْحَكْمَةَ وَ عَلِيٌّ أَبَاهَا) مِنْ خَانَةِ حِكْمَتٍ وَ عَلِيٌّ دَرَبُهَا أَنْ يَكُونَ: «أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ فِي صَحِيحِهِ، وَابْنُ جَرِيرٍ نَقَلَهُ عَنْهُمَا غَيْرَ وَاحِدٍ مِنَ الْأَعْلَامِ كَالْمَتَّقِيِّ الْهِنْدِيِّ ... وَقَالَ ابْنُ جَرِيرٍ: هَذَا خَبَرٌ عِنْدَنَا صَحِيحٌ سَنَدُهُ ... الْخ». ترمذی در صحیح خود تخریج نموده است، و ابن جریر نقل کرده است، بیش از یک نفر از علمای اعلام مانند متقی هندی از ترمذی و ابن جریر نقل نموده‌اند ... این [موسوی] شکست خورده کلام مهمی را از آن بریده که اولاً عدم قطعیت ابن جریر به صحت آنرا بیان می‌نماید، و دوم اینکه

۱- الاستیعاب (۵۹۵/۱).

احتمال تضعیف آن نزد غیر ابن جریر و معلول بودن آنرا مشخص می‌نماید. چون ابن جریر گفت: «هذا خبر صحيح سند الخ». این خبری است که سند آن صحیح می‌باشد، بر طبق نظر دیگران به دو علت سقیم و غیر صحیح می‌باشد.^۱

پس موسوی باقی تعلیق ابن جریر، بر حدیث را حذف کرده است، تا خواننده گمان نکند، که ابن جریر به صحت آن قطعیت نهاده است، اما ترمذی آنرا ضعیف دانسته است، و گفته است: «این حدیث غریب و منکر است»^۲ و اینکه متقی هندی آنرا نقل کرده است. به معنی این نیست که نزد ما صحیح می‌باشد، و متقی از ائمه این رشته (حدیث شناسی) نیست و او در کتاب خود هر صحیح و ضعیفی را جمع‌آوری نموده است، و کتاب او بیشتر به فهرست شباهت دارد [تا به کتاب حدیث شناسی] اما اینکه موسوی می‌گوید [ترمذی در صحیح خود آنرا تخریج نموده است] پس ترمذی از کجا دارای صحیح می‌باشد؟! و سؤال از جواب رساتر است.

۲۲- موسوی در مراجعه (۱۷۲/۴۸) بر احقیق خلافت علی به چهل حدیث استدلال نموده است. از جمله حدیث ابوذر رضی الله عنه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «والذی نفسی بیده إن فیکم لرجلا یقاتل الناس من بعدی علی تأویل القرآن کما قاتلت المشرکین علی تنزیله». «قسم به آن که نفسم در دست [قدرت] اوست در میان شما مردی وجود دارد، که بعد از من بر تأویل قرآن با مردم پیکار می‌کند، کما اینکه من بر نزول آن با مشرکین پیکار نمودم»، این رافضی این حدیث را از کنز العمال (۳۲۹۶۹) نقل کرده است، و از روی تعمد قول وی «و هم یشهدون ان لا إله إلا الله» را از آن حذف نموده است، در این روایت اقرار به این است، که کسانی که با علی نزاع کرده‌اند گرچه بر او هم تعدی نموده‌اند، دارای ایمان می‌باشند اما این اقرار [در این حدیث] چیزی است، که روافض از روی سفاهت و

۱- تهذیب الآثار (مسند علی) (۱۷۳).

۲- ترمذی حدیث (۳۷۲۳).

حماقت و گمراهی به آن خشنود نیستند، لذا امام آنها بر حذف و نابودی آن [اقرار] اقدام نموده است، و قسمتی از حدیث را قطع نموده است، که این عمل در راستای هدف و مسیر و روش یهود می‌باشد، سپس چه مانعی وجود دارد که در این مفهوم ابوبکر صدیق را با علی علیه السلام شریک بدانیم، آیا او بعد از منع زکات بر تأویل قرآن با مرتدین پیکار نمود؟ و وقتی که عمر به وی مراجعه کرد به عمر گفت: «وَاللَّهِ لَا قَاتِلَ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ»؟! «سوگند به خدا با کسی که میان نماز و زکات [در وجوب] تفاوت به وجود آورد، پیکار می‌کنم».

۲۳- در نعره و غوغایی که گوش‌ها را کر می‌نماید و به گوش کرها هم می‌رسد، این ناسزاگو بر طعن به کسانی می‌پردازد، که خداوند و رسول آنان را مزکی ساخته است، به طوری که به طعن و نکوهش صحابی جلیل القدر انس ابن مالک پرداخته است، و می‌گوید: و چه بسا قومی که بغض، آنان را از قیام به انجام تکلیف شهادت باز نشانده است، مانند انس بن مالک و غیره، که دعوت امیر المؤمنین به آنان رسید.

و این از پوشیده‌ترین، و پنهان‌ترین نوع تلفیق و تزویر می‌باشد، که این منافق به کار می‌برد، از پیامبر در مورد او و امثال او روایت شده است، که می‌فرماید: «آيَةُ النِّفَاقِ بُغْضُ الْأَنْصَارِ». «آیه^۱ نشانه و علامت نفاق بغض و کینه [در دل داشتن] انصار می‌باشد»، و آیا کسی که به خداوند و روز آخرت ایمان داشته باشد، نسبت به انصار بغض و کینه دارد؟

هل يبغض الأنصار عبد مؤمن او مدرمك لروائح الإيَّان
آیا بنده‌ای که ایمان داشته باشد، و یا بویی از ایمان برده باشد نسبت به انصار کینه دارد؟

شهد الرسول بذلك وهي شهادة من اصدق الثقلين بالبرهان

۱- بخاری در مناقبت انصار حدیث شماره (۱۱) روایت کرده است. و مسلم در کتاب ایمان حدیث شماره (۷۴) روایت کرده است.

پیامبر به این شهادت داده است، و شهادت پیامبر از لحاظ برهان و حجت از راست‌ترین گواهی جن و انسان می‌باشد. روایتی را که موسوی در حاشیه ذکر کرده است که در آن علی، انس، را دعوت کرده است، و او از شهادت خودداری می‌کند، باطل و بی‌اساس است، و هر کس به کتاب المعارف ابن قتیبه دینوری مراجعه نماید، مصداق آنرا می‌یابد چون ابن قتیبه گفته است: (و گروهی نقل کرده‌اند که علی علیه السلام درباره گفتار رسول: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». از انس سوال نمود انس [در جواب] گفت: عمرم بالا رفته، و فراموش کرده‌ام، گفت [علی] اگر دروغ می‌گوئید: از خداوند می‌خواهم، که به بیماری [سفیدک] کچلی گرفتار آئید! که عمامه نیز آنرا پنهان نکند، ابن قتیبه می‌گوید این روایت بی‌اساس^۱ است ابن قتیبه این روایت را تکذیب و نفی می‌کند، از اینکه دارای اساسی باشد و به این علت آنرا نقل کرده است، که کذب بودن آنرا معلوم گرداند، و به علت عدم رعایت امانت از طرف عبدالحسین [موسوی] با اینکه فقط از ابن قتیبه نقل کرده است، لیکن تکذیب ابن قتیبه برای این روایت را نقل نکرده است، و اما موسوی همچون مگس می‌باشد جز بر زخم‌ها فرود نمی‌آید، و خیال می‌کند که دعوت علی به انس رسیده است. و گفته امام احمد «فقاموا الا ثلاثة لم يقوموا فأصابهم دعوته»^۲. برای اشهاد آن ذکر می‌نماید، و امام احمد بدان تصریح نفرموده‌اند که این سه نفر چه کسانی می‌باشند، شاید موسوی آنجا بوده است، و بازور انس، را در میان آنان [متخلفین از دعوت] جا داده است، و با این وجود این نادان [موسوی] انس را در شمار صحابیانی ذکر کرده است، که سیوطی آنان را به عنوان راویان این حدیث [۱۸۹/۵۶] به حساب آورده است. پس بنگرید که اول و آخر کتاب وی چگونه با یکدیگر در تعارض می‌باشد. و ای بدبختی به حال قومی که امامشان این [موسوی] باشد، و علاوه بر آن اسناد

۱- المعارف (ص ۱۹۴-۱۹۵).

۲- جز سه نفر که دعوت [علی] به آنها رسید قیام نمودند و الا سائرین قیام کردند.

حدیث مذکور نزد امام احمد دارای ضعف می‌باشد، سزاوار است در مورد موسوی و امثال او گفته شود

لو ان خفه عقله فی رجله سبق القزال ولم یفته الارنب
اگر سبکی عقلش در پایش می‌بود، بر آهو پیشی می‌گرفت، و خرگوشی به پای وی
نمی‌رسید.

۲۴- و همواره ما در پی خرد این موسوی پریشان که با دروغ ادعای محبت اهل بیت
می‌نماید، جولان و بررسی می‌کنیم:

أیها المدعی وصلاً بلیلی لست منها ولا قلامه ظفر
ای که ادعای وصلت لیلی می‌نمائید، حتی به اندازه تراشه ناخنی با او ارتباط نداری
إنما أنت من لیلی کواو الحقت فی الهجاء ظلماً بعمر
تو نسبت به لیلی همچون حرف واو می‌باشی [در حروف هجا]، و علت ادعای حب
تو برای آل بیت به علت مخالفت با عمر است.

در حاشیه فقره [۲۱۵/۶۹-۲۱۶] بر امام سندی دروغ جعل نموده است، و سندی بر
حدیث عائشه «مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَلَا شَاةً وَلَا بَعِيرًا وَمَا أَوْصَى». «پیامبر
نه درهم و نه دیناری نه شتر و گوسفندی بعد از خود به عنوان [ارث] جا نگذاشت»، و وصیتی
هم نکرد تعلیقی وارد نموده که می‌گوید: لازم به ذکر است، این ممانعت ندارد که قبل از
آن هم وصیت ننموده باشد، و به این معنی نیست که او ناگهانی از دنیا برفته است، و
امکان وصیت از او ممکن نبوده باشد، و ما می‌دانیم که او قبل از بیماری از قُرب اجل
خود آگاه شده بود، سپس مدتی بیمار گشت الخ، در آن دقت کن آن را در نهایت متانت
و استواری می‌یابی، و موسوی این سخن را از سندی نقل کرده است، ولی کلام او دارای
تکمله‌ای می‌باشد، که موسوی آنرا حذف نموده است، و تتمه آن این است «نعم هویوصی
إلی علی بما إذا کان الكتاب والسنة، فالوصية بهما لا تختص بعلي بل يعم المسلمین کلهم

وان كان المال فما ترك مالا حتى يحتاج إلى وصية إليه، والله تعالى أعلم^۱. «آری اوعلی را به کتاب و سنت توصیه می‌فرمود: پس توصیه به کتاب و سنت خاص علی نیست، بلکه تمام مسلمین را در بر می‌گیرد، و اگر توصیه به مال باشد، او [پیامبر] مالی را بعد از خود به جا نگذاشت تا به آن وصیت نماید. - خداوند آگاه‌تر است -». عبدالحسین کلام سندی که متضمن نفی اختصاصی وصیت به علی می‌باشد، حذف کرده است اما این دروغگو این بار که گفته است [فامعن النظر الخ] راست گفته است.

۲۵- همواره دانشمندان گفته‌اند: هر کس به تألیف پردازد عقل خویش را در ترازویی قرار داده است، تا مردم به آن بنگرند. و موسوی مقدار علم و خرد و امانت خود را در کتاب خویش [مراجعات] نشان داده است. در فقه [۲۴۲/۸۰] خطبه امیرالمؤمنین عمر در اواخر خلافت - که امور مهم و اصول کلی در بیعت ابوبکر را بیان می‌کند، و بخاری در صحیح خود آنرا تخریج نموده است - را نقل کرده است^۲ ولی طبق عادت او در لکه‌دار کردن مقولات آنچه را که مربوط به فضیلت ابوبکر و استحقاق خلافت بدون مشورت می‌باشد قول عمر «ولیس فیکم من تقطع الأعناق إلیه مثل أبوبکر»^۳. را حذف کرده است، شگفت اینکه این قوم (شیعه) چگونه به این دروغگو اعتماد نمایند و حال ثابت شد که کالای وی دروغ و حرفة وی تزویر است.

۲۶- همواره موسوی بر مخالفان خود هجوم می‌آورد - خدایا این ترسو با چه کسی به مبارزه می‌پردازد؟ یاران محمد را مورد اتهام قرار داده است، وای بر او با چه کسی و ستیز می‌پردازد، موسوی در فقه [۲۷۵/۹۴] حدیثی را نقل می‌نماید (این در اولین قرن در میان امت من ظاهر می‌گردد، اگر شما او را کشتید، بعد از او دو نفر با هم اختلاف پیدا نمی‌کنند، بنی‌اسرائیل هفتاد و دو فرقه گردیدند، و این امت (اسلام) هفتاد و سه فرقه

۱- حاشیه السندی بر سنن السنائی (۵۵۱/۶).

۲- بخاری حدیث (۶۸۳۰)

۳- المعارف (۱۹۴-۱۹۵).

می‌گردد، و همگی در جهنم می‌باشند، جز یک فرقه. و طبق عادت همیشگی خود آنچه که به نظر وی جالب نباشد، حذف می‌نماید و در این حدیث پس گفتیم ای پیغمبر خدا آن فرقه چه کسانی‌اند؟ فرمود: [آن فرقه] جماعت می‌باشند یزید رقاشی می‌گوید، گفتم به انس جماعت کجا هستند؟ گفت با امیران خودشان می‌باشند^۱ (۲بار) که موسوی آنرا قطع و حذف کرده است، که در آن صفت فرقه ناجیه بیان گردیده است، که بسیار با رافضی فاصله دارد، زیرا آنان دورترین مردم با جماعت و پیروی از امیران [اولوالامر] می‌باشند.

۱- یعنی جماعت ناجیه کسانی‌اند که بعد از کتاب و سنت از آراء اولوالامر پیروی می‌کنند.

فصل چهارم: مواضعی که کذب صریح در آن می‌باشد

و آن غیر از موضع‌هایی است، که در نقل کذب نموده است، بلکه در استدلال و احادیث دروغ گفته است:

۱- آشکار است، که این موسوی به طور نیک بر مطلوب خویش استدلال نمی‌نماید. با وجود فریب و دروغی که به کار می‌برد، زبانش از عقلش درازتر است، در تخریح حدیث ثقلین در حاشیه فقره [۲۴/۸] می‌گوید: امام احمد آنرا از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح تخریح نموده است، طریق اول در صفحه ۱۸۲ و طریق دوم در آخر صفحه (۱۸۹) در جزء پنجم از مسند خویش و در واقع این طور نیست، آری امام احمد آنرا تخریح نموده^۱ لیکن دارای دو اسناد نیست بلکه از طریق واحدی اسناد داده شده است. در دو موضع از طریق شریک از رکین از قاسم بن حسان از زید بن ثابت تکرار نموده است، همچنانکه وی ادعا کرده است، همه آن صحیح نیست، و کجا این جاهل و قوم وی از صحیح [حدیث] شناخت و آگاهی دارند، و هر کسی در کتب قوم [شیعه] بنگرد از میزان و ارزش اسناد نزد آنان اطلاع می‌یابد.

ودع عنك الكتابة لست منها ولو لطح وجهك بالمداد
کتابت را رها کن شما اهل آن نیستی گرچه صورتت را با مداد آلوده نموده باشی

۲- موسوی به خاطر غوغا و مغالبه به مجادله می‌پردازد، و نمی‌داند اصل پرتوان حجت و استدلال است، و با نعره و فریاد نیست، و برای استدلال ولایت علی و امامان در فقره [۴۴/۱۲] در تفسیر آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ﴾ [البینة: ۷]. می‌گوید: که درباره امامان و شیعیان آنان می‌باشد، و در حاشیه

۱- مسند امام احمد (۴۵۶، ۵۱۲/۳۵) حدیث شماره (۲۱۵۷۸)(۲۱۶۵۴).

می‌گوید: در این باره همین کافی است که ابن حجر اعتراف کرده است که این آیه در مورد آنان نازل گشته است، و آنرا از آیات فضیلت آنان به حساب آورده است.^۱

این افتراپی بر ابن حجر می‌باشد، زیرا او به آن اعتراف ننموده است، بلکه آنرا وارد نموده است و بس، و بر صحت آن سخنی نگفته است، و پرداختن وی به آن آیه همچون سایر مطالب دیگر است، و ذکر نمودن آن دلالت بر اعتراف کردن به صحت آن نیست، سپس شما را به خدا سوگند می‌دهم، به من بگوئید، آیا ممکن است، هر لفظی برای آنان که ایمان آورده‌اند نازل گشته است، به علی و آل وی اختصاص دهیم، لذا وقتی که در کتاب و سنت استدلالی نیافته‌اند و آیتی آنان را برای ولایت علی و ائمه یاری نداده است بر خداوند دروغ جعل کردند و تفسیر به رأی نمودند تا قوم خود را گمراه کنند.

۳- یاهو گوئی‌های موسوی را پایانی نیست، او بر اهل سنت دروغ جعل می‌نماید که آنان [اهل سنت] به عبدالله بن میمون قداح احتجاج نموده‌اند و به وی اعتماد کرده‌اند خداوند به سزای کردارش نایل نماید، هیچ فردی از اهل سنت به وی اعتماد [عبدالله بن میمون] ننموده است، و بلکه بر تضعیف وی و ردّ حدیث وی اجماع نموده‌اند، اما اینکه موسوی [۸۵/۱۶] می‌گوید: «احتج به الترمذی» ترمذی به آن احتجاج نموده است. از بزرگترین افتراها می‌باشد. ترمذی از وی روایت کرده، اما به آن احتجاج ننموده است، و روایت کردن گفته‌ای از یک راوی، به عنوان اعتماد و احتجاج نمودن به آن نیست. و علاوه بر این ترمذی خود بنفسه به تضعیف عبدالله بن میمون تصریح نموده است، و گفته است: که عبدالله بن میمون دارای حدیث منکر می‌باشد.^۲ پس چگونه موسوی جسارت می‌نماید، و گمان می‌کند، که ترمذی به او [عبدالله بن میمون] احتجاج نموده است.

۴- موسوی بر اهل سنت افترا نموده که به ادعای اینکه اهل سنت نفع بن حارث^۳ را

۱- صواعق المحرقة (۴۶۷/۲).

۲- التهذیب (۴۴۲/۲).

۳- میزان الاعتدال (۴۶/۷) التهذیب (۲۳۹/۴).

مورد ثقه و تأیید قرار داده‌اند، و با این وجود پذیرش و توثیق آنرا از هیچ کدام از علمای اهل سنت نقل نکرده است، و موسوی [۱۰۸/۱۶] می‌گوید: سفیان و همام و شریک و گروهی از بزرگان آن طبقه از او [نفع بن حارث] اخذ و نقل کرده‌اند.

و ما می‌گوییم: اول سطح را صاف و هموار کن بعد به نقاشی و رنگ کاری بپردازید، و آیا علماء اشتراط نموده‌اند که جز از ثقه اخذ و نقل نمایند؟ آنان از همه اخذ می‌نمایند، سپس آنها احادیث صحیح را از ضعیف جدا می‌کنند، و یا آنها بدلیل تعریف و شناساندن رجال به نقل آن روایات می‌پردازند، و هر که اسناد نماید معذور است، و روایت ثقه از ضعیف به معنی توثیق وی نیست، و اما ترمذی همچنانکه موسوی افتراء نموده بود، به وی احتجاج نکرده بود، بلکه فقط برای وی روایت کرده بود و این به منظور توثیق و احتجاج و پذیرش برای وی نیست.

۵- هشام بن زیاد ابوالمقدام بصری نیز مانند نفع بن حارث می‌باشد. و موسوی در شرح حال او [هشام] هجوم مردان در مورد او را حذف نموده، و چیزی از آنها را ذکر نکرده است، و حافظ در «التهذیب»^۱ اقوال دانشمندان را در تضعیف و ترک حدیث وی نقل کرده است، و اما موسوی [۱۰۹/۱۶] می‌گوید: «و دونك حديثه في صحيح الترمذی وغيره». «و حدیث او [هشام] را از صحیح ترمذی و غیره»، به دست‌آور، ترمذی از کجا دارای صحیح می‌باشد؟! اما جهل را چاره‌ای نیست و با این وجود ترمذی آنرا ضعیف دانسته است، و گفته است (هشام بن مقداد یضعف)، یعنی حدیث وی ضعیف است و به آسان‌گیری معروف است، وی این سخن را گفته است، پس از کجا موسوی گمان برده است که اهل سنت آنرا مورد ثقه و احتجاج قرار داده‌اند.

۶- موسوی در حاشیه فقره [۱۴۲/۳۴] بعد از حدیث: «أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». می‌گوید: حاکم در صفحه: ۱۴ از جزء سوم از کتاب «المستدرک» از ابن عمر از دو طریق

۱- التهذیب هشام (۲۷۰/۴).

صحیح بر شرط شیخین تخریج نموده است، و ذهبی در تلخیص خویش به صحت آن تسلیم شده است، خداوند عفو را نصیبت فرماید - دقت کنید در گفته وی: (دو طریق صحیح بر شرط شیخین) حاکم و ترمذی^۱ آنرا نقل کرده‌اند. و در اسناد آن جمیع بن عمیر تیمی از ابن عمر می‌باشند، و جمیع مورد اتهام است، ابن حبان^۲ می‌گوید او رافضی است، و حدیث وضع می‌نماید، و ابن نمیر می‌گوید: او، (جمیع از دروغ‌گوترین مردم است) این یکی از دو اسناد حاکم، و اسناد دوم نیز از روایت جمیع و با افزودن دروغ‌گوی دیگری است، که اسحاق بشر کاهلی^۳ باشد. این موقعیت دو طریق این حدیث نزد حاکم و غیره بود، و با این وجود این موسوی دروغ پرداز از دروغ گفتن [دو طریق صحیح بر شرط شیخین] حیاء و شرم نداشته است، و اینکه می‌گوید: ذهبی در تلخیص آنرا تخریج و به صحت آن تسلیم شده است، و با اینکه ترمذی از دو طریق آن ایراد گرفته است، و گفته است جمیع متهم است، و کاهلی هم کذاب است. لازم است شیعه به امام خویش عبدالحسین شرف‌الدین و دروغ پردازی‌های وی بنگرند و خود قضاوت کنند.

۷- و نیز حدیث اسماء بنت عمیس رضی الله عنها در عروسی علی با فاطمه رضی الله عنها که از پیامبر روایت شده: «یا أم ایمن، ادعی لی أخی». که موسوی در حاشیه فقره (۴۳/۳۴) در مورد آن می‌گوید: «أخرجہ الحاکم وأخرجہ الذہبی فی تلخیصہ مسلماً بصره»^۴. «و حدیث [مذکور] حاکم آنرا تصحیح ننموده است، و آنرا نیز تضعیف نکرده است اما ذهبی آنرا مردود دانسته است»، و گفته است: «لکن الحدیث غلط؟؟؟» زیرا اسماء بنت عمیس شب عروسی فاطمه رضی الله عنها در حبشه بوده است^۵ و ازدواج علی و فاطمه در سال دوم هجرت

۱- ترمذی حدیث (۳۷۲۰) مستدرک با تلخیص (۱۶/۳).

۲- المجروحین (۲۵۸/۱) التهذیب (۳۱۵/۱).

۳- المجروحین (۱۴۶/۱) الضعفاء (۱۱۴/۱) میزان الاعتدال (۲۳۷/۱).

۴- ترجمه آن صفحات قبل گذشت.

۵- مستدرک با تلخیص (۱۷۳/۳).

بعد از [جنگ] بدر بوده است، و [در آن وقت] اسماء با همسرش جعفر در حبشه بوده است، و قول اسماء «کنْتُ فی زفاف فاطمه» این علت ناروای وارد بر متن [حدیث] است، و موجب سستی و ضعف آن می‌گردد، و پس آنرا مردود می‌نماید، پس موسوی می‌گوید (تمام کسانی که زفاف زهراء را ذکر نموده‌اند) هیچ کدام از آنها [افراد مذکور در حدیث] را استثناء نکرده‌اند این [قول موسوی] از گفته سابقش باطل‌تر است، و ما از وی می‌خواهیم یکی از کسانی که با اسناد صحیح ثابت آنرا نقل نموده است ذکر نماید.

۸- و هم‌چنین موسوی از قول عمر بن خطاب «قد اعطی علی بن ابی‌طالب ثلاثاً»^۱ را نقل نموده (۱۴۳/۳۴) و می‌گوید: حدیث صحیح و بر شرط شیخین می‌باشد، و دروغ گفته، و دروغ گفتن وی تازه نیست، و دروغ مدار است، و موسوی و قوم آن محور و چرخ آن می‌باشند، و اینکه می‌گوید بر شرط شیخین بر صحت آن، با وجود کم توجهی حاکم به تصحیح، چنین سخنی نگفته است، بلکه گفته است: (صحیح الاسناد) و ذهبی آنرا رد نموده است، و گفته است: بلکه مدینی عبدالله بن جعفر ضعیف [الاسناد] می‌باشد.^۲ این عبدالله پدر علی المدینی امام ثبت می‌باشد، لیکن پدر وی [در اسناد حدیث] ضعیف می‌باشد، و حتی پسرش وی را ضعیف دانسته است^۳، و ذهبی در المیزان می‌گوید: بر ضعف او [عبدالله به جعفر] اتفاق شده است^۴، و موسوی در حاشیه به آنچه که امام احمد از حدیث ابن عمر در «المسند تخریج» نموده است، اشاره کرده است، ولیکن لفظ آنرا به طور کامل بیان ننموده است، و بلکه وقتی به حقی و واقعیتی رسیده است که او قوم وی بدان خشنود نیستند، قلم وی از حرکت افتاده است، و به اشاره به آن اکتفا نموده است، و ابن عمر گفته است: (ما می‌گوئیم در زمان پیامبر رسول خدا ﷺ

۱- مستدرک سه [خیر و نیکی] به علی ابن ابی طالب اعطاء شده است.

۲- (۱۳۵/۳).

۳- تهذیب (۳۱۵/۲).

۴- میزان الاعتدال (۷۳/۴).

بهترین مردم، سپس ابوبکر و سپس عمر، و به علی ابن طالب سه (بار) نیکی عطاء گردید.^۱ و این همان لفظی بود، که موسوی و اصحاب وی بدان خشنود نیستند، و همچون خاری در چشم آنان می‌باشد خداوند بلند مرتبه راست فرموده است، که در مورد یاران محمد ﷺ علی الخصوص ابوبکر و عمر می‌فرماید:

﴿لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹].

و همچنین در حدیثی که موسوی آن را نقل کرده، می‌گوید: و سعد بن مالک روزی برخی از ویژگی‌های علی در حدیث صحیح را ذکر کرده است، و می‌گوید: و پیامبر خدا عمویش (عباس) و غیره را از مسجد بیرون کرده، و در حاشیه آنرا به حاکم نسبت داده است، و گمان می‌کند، که از صحاح سنن می‌باشد، که این دروغ آشکاری است حتی اینکه حاکم با تساهلی که (در تصحیح) دارد ادعای آنرا ننموده است، و اگر از موسوی و یاران او بخواهی تا بر صحت آن حجت و دلیل بیاورند، نمی‌توانند و تا شتر از سوراخ سوزن بیرون نرود نتوانند، بر آن اقامه حجت نمایند، و او از روی مکر این روایت را به صورت مطلق به کار می‌برد، تا به قوت حجت‌های خیالی خود بیفزاید، و حاکم آن حدیث را از طریق مسلم اعور ملائی^۲ از خیشمه بن عبدالرحمن تخریج نموده است، و می‌گوید: از سعد بن مالک شنیدم ... و آنرا ذکر می‌کرد و حاکم از تصحیح آن روایت سکوت نموده است، و ذهبی بر آن تعلیق نموده است، و گفته است حاکم از تصحیح آن سکوت اختیار کرده است، و مسلم متروک [الحدیث] است^۳ پس صحت آن کجاست؟

۹- آنچه که شما را بیش از هر چیز دیگر شگفت زده می‌نماید گفته موسوی در فقره (۱۷۷/۵۲) است که می‌گوید: مگر نمی‌بینی ما با روایت‌هایی را به او [علی ...] اختصاص

۱- مسند امام احمد (۴۱۶/۸) و محقق این حدیث شیخ الارنؤوط می‌گوید اسناد آن ضعیف است و بخش اول آن صحیح است.

۲- میزان الاعتدال (۴۱۹/۶) التهذیب (۷۱/۴).

۳- المستدرک (۱۲۶/۳).

داده‌ایم با مخالفان خود مجادله نمی‌نمائیم، و جز به آنچه [روایات] که از طریق آنان [اهل سنت] مانند حدیث غدیر و امثال آن روایت شده است، بر آن احتجاج نمی‌کنیم و این دروغی است، که هر کس به انجام آن قادر است، و با ادعا به این شرط بسیاری از آنچه که ذکر آن گذشت مختل می‌گردد، چون به ناچار وی به نصوص و کتابهای آنان [شیعه] احتجاج می‌نماید که نزد ما ارزش مگسی ندارد، زیرا حتی در موضوعات اهل سنت بر آنچه که با آرزوی وی هماهنگ باشد، به چیزی دست نمی‌یابد پس به نزد آثار کسانی متمایل شده است، که در ضلالت و گمراهی با وی شرکت دارند و به آنان احتجاج نموده است مانند کلینی در (کافی) و صافی و قمی در (تفسیر آنها) و طوسی و شیخ صدوق، که آنان بر اهل سنت حجت نیستند، و ما سی‌ونه موضع از کتاب وی را جمع‌آوری کرده‌ایم که با شرط وی دچار اختلال می‌گردند؟ پس ای موسوی صداقت ادعایت کجاست، یا اینکه فقط خیال و خواب است.

۱۰- عبدالحسین می‌گوید: «بنابر آنچه ما در احادیث خاص فضایل [صحابه] از اهل سنت دنبال و بررسی نموده‌ایم، معارضه‌ای در آن نیافتیم، و هیچ دلالتی بر خلافت در آن وجود نداشت، لذا کسی - در خلاف خلفای سه گانه [ابوبکر، عمر، عثمان] به آن استناد نجسته است، نمی‌دانم آیا این رافضی هنگام گفتن این سخن عقل در سر داشته است، و یا در ادعای بررسی احادیث دروغ می‌نماید و هر که در آن احادیث نظر افکند و کمترین عقل بهره‌مند باشد، متوجه می‌گردد که صریحاً و یا اشاره‌وار بر خلافت ابوبکر و یا عمر و عثمان دلالت می‌نمایند، و ادعای عبدالحسین ادعای کسی است، که از دروغ شرم و ابایی ندارد، و او خیال می‌کند، که اهل سنت متوفی در دسترس ندارند، که بیانگر خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و تقدیم آنان بر علی، باشد. و بلکه بیشتر لاف می‌زند، و عدم استناد هیچ فردی را ادعا می‌نماید. آیا این مکار کتاب‌های سنن و عقاید و فضایل را خوانده است؟ و ضرورتاً آشکار است، که تمام فرق مخالف اهل سنت - معتزله، جهمیه، مرجئه، صوفیه، متکلمین، جز کسانی که در اجماع مسلمین بیرون رفته‌اند، و یاران محمد ﷺ را

تکفیر می‌نمایند و بر مسیر ابلیس راه می‌روند - خلافت خلفای سه گانه را اثبات می‌نمایند. ولیکن هدف ما در اینجا هشدار به این است که سخن عبدالحسین همچون سخن مستی است، که نمی‌داند چه می‌گوید، و یا قول دروغ‌پردازی است، که از طرف خود در آوردی شرم و حیاء ندارد، و نمی‌دانم آیا موسوی می‌تواند اسم کتابهای اهل سنت را نیک قرائت نماید، چه جای اینکه اسم رجال آنرا بداند، و ما او را [در مراجعات] دیدیم می‌گفت: صحیح ترمذی، صحیح نسائی، صحیح بیهقی، ارسال مرسلات، و تخریج از ذهبی، و بسیاری دیگر از جهالت‌ها که دانش آموزان مدارس [ابتدائی] هم نمی‌گویند.

۱۱- موسوی [۱۹۳/۵۸-۱۹۴] می‌گوید: «پیامبر دو بار علی را به یمن فرستاد» و سپس می‌گوید: و بار دوم در سال دهم [هجری] بوده است، و در آن سال پیامبر برای وی بیرق و علم بست و با دست خویش وی را معمم نمود» و ادامه می‌دهد «و در آن بار هیچ تکان دهنده‌ای وی را سست نکرده، و هیچ ستمگری بر او ستم روانداشت این افترای صرفی است، اساسی از صحت ندارد، اهل سیر و احادیث^۱ اتفاق دارند که شکایت مردم از علی نزد پیامبر همه در زمان فرستادن علی توسط پیامبر، و برگشتن وی، و حضور یافتن وی نزد پیامبر، در سال دهم قبل از حجه الوداع بوده است، و اهل علم هم چون بخاری آنرا تثبیت کرده‌اند، و بخاری در صحیح خود بابی به نام «بعث علی بن ابی طالب علیه السلام و خالد بن ولید رضی الله عنه قبل حجة الوداع»^۲. «فرستادن علی بن ابی طالب و خالد بن ولید قبل از حجه الوداع»، و در زیر آن شرح حال‌ها قصه شکایت مردم از علی نزد پیامبر را ذکر می‌کنند، و با ذکر اینها افترای عبدالحسین - و گمان اینکه هنگام برگشت، کسی از وی شکایت ننموده و آن کینه و سخن‌هایی که در برابر وی به وقوع پیوسته است، قبل از حجه الوداع بوده است، و یا اینکه دوبار به یمن فرستاده شده است - برای ما معلوم می‌گردد، و این که گمان می‌کند بار اول [ارسال علی] در سال دوم بوده است، سخن بی‌دلیلی است، بلکه خود وی

۱- نگا: تاریخ طبری (۱۴۹/۳) سیره ابن هشام (۲۵۰/۴).

۲- صحیح بخاری کتاب المفازی.

نتوانسته است، آنرا به کسی نسبت دهد، و در این ادعای دروغین وی شک نمی‌کنیم، و چگونگی به یمن ارسال می‌گردد و هنوز یمن فتح نشده است، و اهل سیر فتح آنرا بعد از غزوه تبوک سال نهم - هنگامیکه کاروانها و اعضای عرب از هر سو به آن روی آوردند - ذکر کرده‌اند، از میزان جهل موسوی نسبت به سیره تعجب نکنید، و این حد بهره‌مندی آنان از علم می‌باشد، زیرا قوم [شیعه] کتاب قابل اعتمادی در سیره ندارند، تا به آن رجوع نمایند. چون می‌دانند که سیره پیامبر از بزرگترین خاستگاه ستایش و مدح صحابه رضی الله عنهم می‌باشد.

۱۲- موسوی می‌گوید: «و لیس فی ذلك الحدیث تصریح بمبايعته اياهم حين الصلح»^۱. و منظورش از بیعت علی با ابوبکر صدیق رضی الله عنهما می‌باشد، و هر کس به نص مسلم مراجعه نماید، صراحتاً در آن می‌یابد، که می‌گوید ثم مضی الی ابی بکر فبايعه^۲ چه دروغی [بزرگتر] بعد از این؟ با اینکه بیعت علی برای ابوبکر با تواتر معلوم است، و حتی روافض نیز آنرا انکار نکرده‌اند، چگونه این رافضی می‌تواند حصول آنرا انکار نماید. مضحکه خنده‌آور اینکه این دروغگو به چیزی استشهاد می‌نماید، که نزد اهل سنت ارزشی ندارد که عبارت است از نهج البلاغه با شرح آن از ابی الحدید معتزلی رافضی از رسوایی دروغ وی اینکه بعد از ذکر نص حدیث بخاری و مسلم می‌گوید: (همچنانکه گفتیم مفصلاً خواهید یافت، و نمی‌دانم که مهالک چه ثقه و اعتمادی وارد می‌نمایند، مراجعات را با (بخاری و مسلم با دقت تطبیق دهید خداوند هدایت تو را متولی نماید).

۱۳- موسوی در حاشیه فقره (۲۴۹/۸۲) می‌گوید: تهدیدشان برای سوزاندن علی با تواتر قطعی ثابت است، و سوگند به خداوند ما از جسارت شیعه عموماً و از جسارت عبدالحسین خصوصاً در شگفتیم، زیرا به ادعای ثبوت اکتفاء ننموده است، بلکه تواتر قطعی را نیز بر آن افزوده است، و ما اثبات تواتر قطعی را به وی پیشکش (می‌بخشیم)

۱- در آن به بیعت علی برای خلفاء تصریح نگردیده است.

۲- مسلم بشرح النوری (۸۰/۱۲) (ج: ۱۷۵۹).

می‌نماییم، زیرا گرچه جن و انس آنان هم بر آن اجتماع نمایند، دسترسی به آن ندارند و لکن از او طلب می‌کنیم، که یک تنها سند، که کمترین درجه صحت را داشته باشد برای ما بیاورد، شرم و رسوایی اینکه در حاشیه آنرا به کتاب‌های شیعی مانند نهج‌البلاغه، مسعودی در مروج الذهب، و ابی مخنف در تصنیف او در اخبار سقیفه، و ابن قتیبه در امامت و سیاست^۱، و غیره و تمام اینها به استثنای طبری اسنادی را بر آنچه او نقل کرده است ذکر نمی‌نمایند، پس ثبوت کجاست چه برسد به تواتر.

تعجب اینکه رافضه دروغهایی در شجاعت علی و توان او خلق می‌نمایند، که قابل شمارش و حساب نیست، حتی اینکه او را برترین مردم می‌دانند، و اینکه او با شمشیر خود پایه‌های اسلام را تحکیم بخشید، پس او راترسوترین مردم قرار می‌دهند.

و می‌گویند او از ترس سوزاندن بیعت را پذیرفت، و با زور با دخترش ازدواج نمودند^۲ و اینکه او (علی) پسرانش را به اسامی کسانی نام‌گذاری می‌کند، که از آنها بغض و نفرت دارد^۳ و اینکه جنین وی کشته شده و دنده‌های پهلوی همسرش شکسته شده و او به یاری آنان نشافت، جهالات و گمراهیهای قوم بسیار طولانی می‌باشد. - منزله باد بخشنده خردها.

۱۴- موسوی از دروغ شرم نمی‌کند، و به نظر من در دنیا کتابی وجود ندارد که به نسبت حجم آن به اندازه این کتاب دارای مطالب افتراء و دروغ باشد، او از سریه اسامه سخن گوید اما از دورغ و فریب جهت وصول به آروزی باطل خویش کمک می‌گیرد، و اولین ادعای او این است که ابوبکر و عمر با اسامه بیرون رفتند، زیرا وی رافضی است، تا

۱- این کتاب بر امام ابن قتیبه به دروغ نسبت داده شده است نگاه به فصل اول همین اثر.

۲- منظور ازدواج عمر بن خطاب با دختر علی می‌باشد، که شیعه در این باره سخنان شگفت‌انگیزی دارند جهت اطلاع بیشتر به حق‌الیقین مراجعه شود. مترجم.

۳- علی پسرانی به نام‌های خلفای سه گانه داشته است که در کربلا شهید شده‌اند. و بسیاری از داعیان تشیع از ذکر این واقعیت خودداری می‌نمایند، مبدا پیروان آنان به خود آیند و از یاوه‌گوئی‌های آنان دست بردارند، م.

بگویند که پیامبر خواسته با خروج آنان مدینه خالی گردد، و با علی بیعت گردد، چه خیانت و اهانتی را می‌خواهند، به دین پیامبر ملحق نمایند. و اینکه در حاشیه (۲۶۵/۱۹) می‌گوید: «اهل سیر اجماع نموده‌اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در لشکر (اسامه) بوده‌اند، آن را به طور قطع و مسلم در کتابهای خویش ذکر کرده‌اند، و این از جمله مسائلی است که در آن اختلاف وجود ندارد، سوگند به خداوند دروغ است، و سلف وی ابن مطهر نیز چنین ادعایی را کرده بود، که شیخ الاسلام امام ابن تیمیه او را ردّ و دروغ وی را نمایان کرد، و گفت: این دروغ می‌باشد و آگاهان به سیره بر کذب آن اتفاق نموده‌اند، و فردی از اهل علم نقل نموده است، که پیامبر، ابوبکر یا عثمان را در لشکر (اسامه) ارسال نموده است، و در مورد عمر روایت شده است. و چگونه پیامبر ابوبکر را ارسال می‌نماید و از وی درخواست کرده بود، تا در هنگام بیماری [پیامبر] برای مردم نماز بخواند^۱ سپس موسوی سلسله دروغ معروفی را به آن چسبانده است، و در مورد این سیره در حاشیه (۲۶۶/۹۰) می‌گوید: به هر کتابی که در بر گیرنده این سیره باشد مراجعه کنید، و از جمله به تاریخ طبری اشاره کرده است، و این دروغ آشکاری است، زیرا جزء سوم از این تاریخ که جریان سیره اسامه در آن در چند موضع ذکر گردیده است، در هیچ کدام از این مواضع یک بار هم ذکر نشده است، که ابوبکر در میان لشکر اسامه بوده است، و مهم در این مورد بیان دروغ موسوی می‌باشد، که می‌گوید «اجمع اهل السيرة والأخبار» و بیان کذب وی و نسبت دادن آن به تاریخ طبری، که این اصلاً وجود ندارد.

فهذا الحق ليس به خفاء فد عني من بنيات الطريق
این حقیقت هیچ خفائی ندارد پس مرا از نشانه‌های راه رها کنید

۱۵- موسوی کذاب درباره عبدالله بن ابی رافع می‌گوید: عبیدالله کتابی را درباره صحابیانی که با علی در (جنگ) صفین شرکت کرده‌اند، نگاشته است. و ابن حجر در

«اصابه» خود بارها از آن نقل می‌نماید، سپس در حاشیه (۳۰۶/۱۱۰) به شرح حال جبیر بن حباب بن منذر انصاری به اصابه حواله می‌دهد، با این وجود هر که به شرح حال جبیر در اصابه رجوع نماید. از مقدار افترای موسوی بر ابن حجر آگاه می‌گردد، چون ابن حجر هرگز از کتاب عبیدالله نقل نکرده است، و آنرا ندیده است، زیرا کتاب عبیدالله معروف نبوده است، و ابن حجر از جبیر نقل کرده است «.... و مطین آنرا از زمره صحابه ذکر نموده و می‌گوید در سیر عبیدالله بن ابی رافع در مورد اسامی کسانی که با علی در صفین حضور داشته‌اند بحث شده است، بارودی و طبرانی آنرا از مطین تخریج نموده‌اند^۱ این نص کلام ابن حجر بود آنرا نقل کردیم، که میزان جسارت موسوی بر دروغ معلوم گردد، که گمان می‌کند ابن کثیر بارها از کتاب مزعوم عبیدالله نقل می‌نماید.

۱۶- ویاوه‌گوئی‌های جدید، موسوی گمان می‌کند، که مذهب آنان در عصر تابعین انتشار یافته، و پیروان زیادی را به خود جمع نموده است. و در فقره (۳۰۸/۱۱۰) درباره مردمان آن زمان (تابعین) می‌گوید: به پشتیبانی از امام علی بن حسین زین العابدین پرداختند، و در فروع و اصول دین و در استنباط از کتاب و سنت و سائر علوم اسلامی به وی روی آوردند، کجا این (ادعاء) اثبات می‌گردد، ای ناچیز^۲ و ای کذاب؟ و ما زین العابدین علیه السلام را نکوهش نمی‌کنیم. زیرا از نظر ما او مورد ثقه عابد، فقیه فاضل و مشهوری است^۳ ولی این ویژگیها خاص وی نیست، بلکه وی یکی از پیشوایان عصر خویش بوده است، و در فقه و علم و عبادت آن عصر مانند سعید بن مسیب، قاسم بن محمد، سالم بن عبدالله و عروه بن زبیر دارای آراء و نظریاتی می‌باشد که اینجا جای بحث آنان نیست، بلکه منظور این است که زین العابدین بر این افراد امتیازی ندارد، بلکه

۱- اصابه (۵۶۹/۱) توجه رقم (۹۰۱۰).

۲- وی در حاشیه (۳۰۲/۱۱۰) جود را بدین نام خوانده است می‌گوید: با امضای مولف حقیر آن (مراجعات) عبدالحسین شرف‌الدین موسوی و کاشی کذاب را نیز به آن می‌افزود زیرا مناسب حال وی بود.

۳- تقریب التهذیب (ص: ۶۹۳) ترجمه شماره (۴۷۴۹).

همة آنان پیشوا و محل رجوع و اقتدای مردم بوده‌اند. و تضعیف نمودن صاحب کنز العمال را برای این حدیث کتمان نموده است، و با این وجود حدیث را به وی نسبت داده است، زیرا صاحب کنز می‌گوید: در تخریج آن: ابن سر می‌باشد و سند آن ضعیف است موسوی آنچه را در خود و شایسته عمر بوده است کتمان نموده خداوند او را به سزای کردارش نایل کند.

فصل پنجم: مواردی که مولف در آنها خدعه و نیرنگ را به کار برده است

این امر به ویژه در مواردی است که نویسنده با استفاده از عبارات غیر صریح قصد دارد امری غیر حقیقی و دروغین را القا نماید.

۱- موسوی در مراجعه شماره ۱۰، ص ۲۹ حدیثی را ذکر می‌کند که در آن آمده است: «من سره أن یحیا حیاتی ویموت مماتی ویدسکن جنة عدن غرسها ربی...». «کسی که دوست دارد و می‌خواهد مانند زندگی من زندگی کند و همانند مرگ من از دنیا برود و در بهشت جاودان اقامت نماید که خداوند آن را غرس و خلق نموده است...». چنانکه البانی می‌فرماید این حدیث موضوع و ساختگی است موسوی آن را به نقل از کنز العمال آورده است و چنین القا می‌کند که این حدیث در مسند احمد وجود دارد. حال آنکه چنین نیست همچنین وی عمداً نظر مؤلف کنز العمال مبنی بر ضعیف بودن حدیث را ذکر می‌کند و این عادت [همیشگی] او مبنی بر فریب دادن دیگران و پنهان کردن و پوشاندن حقایق می‌باشد. البانی رحمته الله به جهل، امانتدار نبودن، فریبکاری و دروغگویی آشکار موسوی اشاره می‌کند. در حقیقت او عمداً این کار را کرده است.^۱

۲- از جمله این گونه حدیث زیاد بن مطرف و زید بن ارقم است که موسوی در مراجعه شماره ۱۰ ص ۳۰ آنها را به صورت جداگانه نقل می‌کند تا چنین القا نماید که اسناد این دو حدیث با یکدیگر متفاوت است. در حالی که در حقیقت هر دو یک حدیث می‌باشند که این حدیث نیز ساختگی می‌باشد. موسوی این حدیث را از کنز العمال و منتخب کنز به همراه تخریجات آن آورده است اما حاشیه مؤلف بر این حدیث را ذکر

۱- سلسلة الاحادیث الضعیفة، (۲-۲۵۹-۲۹۹).

نکرده است. مولف کنز العمال درباره آن می گوید: «این [حدیث] بی اساس است».^۱ وی عمداً این امر را پنهان نموده است و چنانکه موسوی در حدیث بعدی که از زیدبن ارقم روایت شده است و در حقیقت آن دو یک حدیث هستند. فقط به قول حاکم که می گوید: اسناد آن صحیح است». اعتماد کرده است. اما جهل و هوی مانع بیان حقیقت شده است. ذهبی تصحیح حاکم را رد کرده و آن را چنین نقد می کند.

«چگونه ممکن است که این حدیث صحیح باشد. حال آنکه قاسم متروک و استادش اسلمی، ضعیف و لفظ این حدیث رکیک است. پس ساختگی بودن آن بیشتر رخ می نماید».^۲ موسوی عمداً این نقد را ذکر نکرده است البانی از زشتی های موسوی و میزان جهل و فریبکاری بیش از حد او پرده برداشته است. همچنین بیان نموده است که موسوی از اشتباه لفظی حافظ ابن حجر عسقلانی سوء استفاده کرده است و قصد داشته است که از آب گل آلود ماهی بگیرد بدین ترتیب که حافظ ابن حجر به جای اینکه بگوید: «..... روایت اسلمی بی اساس است..» گفته است: «... روایت محاربی بی اساس است».^۳ این فرد از این اشتباه بی نهایت سوء استفاده کرده است و به جای اینکه این امر را به خواننده متذکر شود، چنین وانموده کرده است که راوی حدیث محاربی ثقه و مورد اعتماد است نه اسلمی واهی و بی اساس.

۳- موسوی در مراجعه شماره ۱۲ ص ۳۸ به آیه زیر استدلال می کند که فقط آنان [شیعیان] مؤمن هستند نه دیگران، آیا ادعایی بزرگتر از این را شنیده اید؟ خداوند مخلوقات خود را به اشکال و صورت هایی مختلفی خلق کرده است!

موسوی به این آیه استناد کرده است خداوند می فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء: ۱۱۵].

۱- منتخب الكنز (۳۲/۵).

۲- المستدرک مع التخلیص (۱۳۹/۳).

۳- الإصابه (۴۸۵/۲).

«کسی که بعد از آنکه [راه] هدایت [از راه گمراهی] برای او روشن شده است، با پیامبر دشمنی کند و [راهی] جز راه مؤمنان در پیش گیرد...».

وإن ألقاك فهمك في مهاوٍ فليتك ثم ليتك ما فقهمتا
 «اگر فهم و عقلت، تو را به سوی پرتگاه سقوط کشاند، ای کاش تو بفهمی که به چه مصیبتی گرفتار شده‌ای؟».

آنچه در اینجا می‌خواهیم بیان کنیم دروغ او در نسبت دادن عبارت زیر در حاشیه کتاب به ابن مردویه می‌باشد. آن عبارت چنین می‌باشد: «أن المراد بمشاققة الرسول هنا إنما هي المشاققة في شأن علي وأن الهدى في قوله: إنما شأنه عليه السلام». «مراد از هدایت [شناختن و ایمان به] جایگاه علی عليه السلام است».

از او می‌خواهیم که این مطلب را در تفسیر ابن مردویه به ما نشان بدهد و سند آن را بیاورد و ذکر نماید. این کار او نشان می‌دهد که او از دروغ گفتن هیچ ابایی ندارد. زیرا تفسیر ابن مردویه اصلاً چاپ نشده است و در دسترس نمی‌باشد. شاید موسوی آن را در دیدار با امام قائم غائب نزد او یافته است؟! اسناد این عبارت کجاست؟ از کدام کتاب و چه کسی آن را نقل کرده است؟! خداوند می‌فرماید ﴿نَبِّؤُنِي بِعِلْمٍ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۳]. «اگر [دلیل و برهانی دارید] و راست می‌گویید مرا از روی علم و دانش [به آن حجت و برهان] راهنمایی کنید». اما همچون عادت همیشگی‌اش اقدام به فریبکاری و دروغ‌گویی نموده است.

۴- موسوی در مراجعه شماره ۴۰ ص ۱۵۵-۱۵۶ در هنگام ذکر حدیث: «علی قائد البره وقاتل الکفره..» خوانندگان را فریب داده و در پایان آن می‌نویسد: «فراجعه فی صحیح النسائی» «به این حدیث در صحیح نسایی مراجعه کنید». نمی‌دانم این فرد نادانی است که حتی نام کتاب‌های حدیث را نمی‌داند و سنن نسایی را صحیح نسایی می‌نامد، در چه درجه‌ای از جهل و غفلت به سر می‌برد یا این سخن را عمداً گفته است تا کلامش را به وسیله سخن و دلیل باطل تقویت نماید. در غیر این صورت نه تنها محققین در علم

حدیث بلکه کسی که به کتب حدیث نگاهی افکنده باشد هرگز چنین سخنی نخواهد گفت.

قال الحمار الحكيم توما لو أنصف الدهر ما كنت أركب
«الاغ حكيم و دانا همواره می‌گفت: اگر روزگار انصاف داشت نمی‌بایست، بر من سوار می‌شدند».

لأنني جاهل بسيط وصاحبي جاهل مركب
«زیرا من جاهل بسيط و ساده‌ای هستم اما صاحب من جاهل مرکبی است».

۵- از دیگر اعمال فریبکارانه او نامیدن سنن ترمذی به صحیح ترمذی است که این امر را در مراجعه شماره ۱۶ صص ۵۴، ۵۸، ۵۹ می‌یابیم. همه احادیث کتاب ترمذی، صحیح و قطعی نیستند و همچنین آن را صحیح نمی‌نامند. اما این موسوی خود را دانشمند می‌داند.
۶- موسوی در مراجعه شماره ۱۶، ص ۵۸-۵۹، درباره جابر جعفی می‌گوید: «... گفتم: با این وجود نسایی و ابو داود به او استناد کرده‌اند. به حدیث او درباره سجده سهو در صحیح آنها مراجعه کنید».

این نادان چنین گفته است. اینکه ابو داود^۱ و ترمذی حدیث او را تخریج کرده‌اند، نمی‌تواند دلیلی بر عادل دانستن او از سوی آنها باشد. در حقیقت ابو داود از او فقط یک حدیث را روایت کرده است نه آنگونه که عبارت موسوی القا می‌کند که وی مورد اعتماد ابو داود بوده است. حال آنکه خود ابو داود درباره او می‌گوید «لیس عندی بالقوی فی حدیثه». «در نظر من او در [روایت کردن] حدیث قوی نیست». همچنین می‌گوید: «ولیس فی کتابی عن جابر الجعفی إلا هذا الحدیث». «در کتاب من جز این حدیث حدیثی به روایت از جابر جعفی وجود ندارد». و نسایی می‌گوید: «متروک» [حدیث او] متروک است»^۲.

۱- سنن ابی داود مع عون المعبود (۲۴۶/۳).

۲- التهذیب (۲۸۴/۱-۲۸۵).

۷- موسوی با حماقت و جهل آشکار درباره بیوگرافی سلیمان بن مهران الأعمش در مراجعه شماره ۱۶ ص ۷۴ می‌نویسد: «... معتقدم که مغیره فقط به علت شیعه بودن ابواسحاق و اعمش گفته است که آن دو مردم کوفه را هلاک کردند ...» این امری است که عقلش او را به سوی آن راهنمایی کرده است. و کسی که فاقد چیزی است نمی‌تواند آن را به دیگران هدیه کند. در غیر این صورت این سخن هیچ ربطی به تشیع ندارد و جز انسانهای احمق چنین سخنی نمی‌گویند. ذهبی در میزان الاعتدال بیان کرده است^۱ که مراد از آن فریبکاری و دروغی است که آنان در بعضی از روایت‌هایشان در پیش گرفته بودند. مقصود روایت به وسیله نقل سلسله‌وار فردی از دیگری و نداشتن صراحت و عدم بیان روایت حدیث از دیگری است. به همین سبب مغیره و دیگران درباره اعمش و ابواسحاق چنین نظری دارند. نه آنچه موسوی به علت فهم و برداشت اشتباه یا عمداً اقدام به فتنه‌انگیزی نموده است وی همچنین درباره ابواسحاق السبعی نیز چنین می‌گوید: نگا: (۹۷/۱۶)

سپس موسوی قول ابن عبدالبر در کتاب جامع بیان العلم و فضله، باب حکم قول العلماء بعضهم فی بعض را ذکر می‌کند که آن را از نقل کلام اعمش درباره ابو حنیفه - که با مطلبی که درباره ابوحنیفه به نقل از اعمش نقل می‌کند، در تناقض است، می‌آورد. که امام ابن عبدالبر آن را برای بیان یکی از انواع کلام که مردود و بی‌اهمیت است ذکر می‌کند و آن را به عنوان مثالی برای این امر ذکر می‌کند. وی می‌فرماید: «این موضوعی است که بسیاری از مردم درباره آن به اشتباه افتاده‌اند و به وسیله آن گروهی از نادانان گمراه شدند. به گونه‌ای که نمی‌دانستند در این راه چه بر سر آنان آمده است.

رای صحیح درباره این موضوع این است که هر گاه عدالت فردی ثابت و امامت او در علم و مورد اعتماد بودن و اهتمام او به آن مشخص گردید، درباره او به قول احدی توجه نمی‌شود. مگر اینکه برای جرح اثبات فقدان عدالت او دلیل محکم و قاطعی وجود

۱- میزان الاعتدال (۳/۳۱۶).

داشته باشد ...) ^۱ اما موسوی کلام او را مخدوش می‌نماید تا اهداف شوم خود را عملی سازد. مفهوم کلام ابن عبدالبر برای خوانندگان محترم روشن گردید که غیر از آن چیزی است که این کذاب [موسوی] ادعا می‌کند. خداوند می‌فرماید: ﴿...وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾ [فاطر: ۴۳]. «حیله‌های زشت جز دامنگیر حیله‌گران نمی‌شود».

۸- موسوی در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۹۷ درباره بیوگرافی عمار بن زریق الکوفی می‌نویسد: «سلیمانی او را از رافضی‌ها به شمار آورده است. چنانکه ذهبی نیز در المیزان درباره احوال عمار چنین گفته است ...» این کلام موسوی است که از الاغش دانایتر نیست. ذهبی قول سلیمانی را ردّ و عدم صحت آن را ثابت کرده است ^۲. موسوی این امر را پنهان کرده است و قصد داشته است که چنین القا نماید که ذهبی در این امر با او موافق بوده است. در حالی که این امر خلاف واقعیت است. اما آنها (موسوی و همکفرانش) اهل کوفه هستند. دروغ و نیرنگ عادت همیشگی‌شان است.

۹- موسوی درباره بیوگرافی هشام بن عمار بن نصیر در مراجعه ۱۶، ص ۱۱۰ می‌گوید: «گفتم: وی همانند شیعیان دیگر به مخلوق بودن الفاظ قرآن معتقد بود ...». این دروغ آشکار است. هشام به مخلوق بودن همه الفاظ قرآن اعتقاد نداشت. بلکه چنانکه ذهبی در میزان الاعتدال درباره بیوگرافی هشام می‌نویسد وی گفت: «لفظ جبریل و محمد ﷺ در قرآن مخلوق هستند» ^۳. موسوی این امر را از او نقل می‌کند اما به طرز بسیار زشتی اقدام به فریبکاری می‌کند.

زیرا میان این دو قول تفاوت فراوانی وجود دارد. اگر چه سخن هشام نیز باطل منکر و مردودی است.

۱- جامع بیان العلم (۲-۱۰۹۳)

۲- میزان اعتدال (۵-۱۹۹) که او را عمار بن زریق داند.

۳- میزان الاعتدال، (۸۷/۷).

اما سخن او کم خطرتر از عقیده شیعه می‌باشد. در اینجا منظور ما فقط بیان نیرنگ و خدعه موسوی است.

۱۰- موسوی در مراجعه شماره ۲۰ ص ۱۲۱ حدیث دروغین و ساختگی الدار را تخریج می‌کند و می‌گوید:

«بسیاری از حافظان سنت و حدیث مانند ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه .. و طبری .. این حدیث را با این الفاظ تخریج کرده‌اند». من نمی‌دانم ابن جریر با طبری چه فرقی دارد؟ آیا این اسلوب کسی که به خواننده احترام می‌گذارد یا قصد ایجاد شبهه برای کثرت منابع و مصادر است.

متأسفانه علیرغم همه این زشتی‌ها کتاب عبدالحسین در میان مردم رواج پیدا کرده است.

مساو لو قسمن علی الغوانی لما أمهرن إلا بالطلاق
 زشتی‌هایی که اگر آنان بر زنان تقسیم شوند آن زنان جز با طلاق به عقد در نمی‌آیند.
 موسوی می‌گوید: «عن اسود بن عامر عن الشریک، عن الاعمش عن المنهال، عن عباد بن عبدالله الأسدی عن علی مرفوعاً و کل واحد من سلسله هذا السند حجه عند الخصم»
 یعنی همه افراد این سند در نزد مخالفان ما (اهل سنت) حجت هستند. در حاشیه مراجعه شماره ۲۲ صفحه ۱۲۴ درباره عباد می‌نویسد: «او عباد بن عبدالله بن زبیر بن عوام قریشی اسدی است ...» موسوی تلاش کرده است چنین القا کند که فرد مذکور عباد بن عبدالله بن زبیر است که او از افراد معتمد و مورد اطمینان صحیحین بوده است. در حالی که دیگری عباد بن عبدالله اسدی کوفی است که از علی حدیث روایت کرده است و منهال بن عمرو نیز از او حدیث روایت می‌کرده است. چنانکه در اسناد این حدیث نیز آمده است که او فرد ضعیفی است. این در حالی که اولی (نوازنده زبیر بن عوامه) از علی بن ابیطالب حدیثی را روایت نکرده است و منهال نیز از او نقل حدیث نکرده است. با

مراجعه به کتاب تهذیب التهذیب و مطالعه بیوگرافی آن دو این مطلب را در می‌یابید^۱ به طوری که ابن حجر در آن کتاب آن دو نفر را متفاوت می‌داند ببینید که این فرد بدبخت و نادان چگونه همانند یهود سخنان را تحریف می‌کند.

۱۲- موسوی می‌گوید: «همچنین پیامبر ﷺ در روز عرفات در حجة الوداع فرمود: «عَلَيَّ مِنِّْي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ». «علی از من است و من از علی هستم سخن مرا فقط خودم و علی ابلاغ می‌کنیم». در حاشیه آن در مراجعه شماره ۴۸ صفحه ۱۶۵-۱۶۶ می‌نویسد: «کسی که به این حدیث در سند احمد مراجعه کند در می‌یابد این حدیث در حجة الوداع از پیامبر صادر شد که پیامبر ﷺ مدت کوتاهی پس از آن از دنیا رفت». این چیزی است که شیطان او را به سوی آن رهنمون شده است و دلیل بر حماقت، بی‌شعوری و قصد پلید او برای تحریف و خدشه‌دار کردن نصوص است. پیامبر ﷺ نه در عرفات و نه هیچ مکان دیگری در حجة الوداع این سخن را نگفته است مسأله این است که یحیی بن آدم که استاد امام احمد بن حنبل بوده است، این حدیث را با اسناد آن روایت کرده است و گفته که این حدیث از حبشی بن جناده روایت شده است. آنگاه گفته است: «وی در حجة وداع حضور داشت»^۲. سخن این عالم شناساندن و تعریف حبشی است تا ثابت کند که او صحابی پیامبر ﷺ بوده است زیرا او از صحابه مشهور نبوده است. همچنین موسوی در حاشیه درباره این حدیث می‌گوید: «.. به نقل از حدیث حبشی بن جناده به طرق متعدد که همگی آنها صحیح هستند». تصحیح‌ها و مسلم دانستن‌ها و اجماع‌های موسوی که آنها را ذکر می‌کند سخنان پوچ و بی‌ارزشی هستند که ارزش توجه و اهتمام ندارند. کافی است که در همان حاشیه بخوانیم که کتابهای ترمذی و نسایی را صحیح می‌داند و می‌نویسد: «الترمذی و النسائی فی صحیح هما». بنابراین او

۱- التهذیب (۲/۲۷۹).

۲- مسند امام احمد بن حنبل (۲۹/۴۹).

از الاغش نادان‌تر است. زیرا وی ادعا می‌کند و از ظاهر کلام او چنین بر می‌آید این حدیث به طرق متعدد به حبشی صحابی ختم می‌شود که این امر سخن باطل و دروغ آشکاری است زیرا فقط ابواسحاق السبئی این حدیث را از او روایت کرده است و همچنین این حدیث فقط به سه طریق از ابواسحاق روایت شده است که همه آنها ضعیف هستند به حاشیه البانی بر این حدیث و اثبات اکاذیب موسوی مراجعه کنید و ببینید که چگونه خداوند کسی را که موسوی را رسوا کند خلق کرده است.^۱

۱۳- منهج و روش شیعیان و رافضی‌ها به طور عموم و به ویژه عبدالحسین این است که آنان حدیث صحیح را از کتاب‌های معتبر حدیث نقل و آن را با حدیث موضوع و ساختگی و احادیث ضعیف به هم می‌آمیزند. سپس با هدف نیرنگ و فریب دادن مردم تصحیح علما و ائمه اهل سنت مبنی بر صحت این حدیث را نقل می‌کنند خداوند سزایشان دهد. این رافضی نیز - خداوند رسوایش کند - چنین کاری کرده است. به گونه‌ای که بر حدیث غدیر گفته پیامبر ﷺ به علی علیه السلام - که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ». اعتماد کرده است نه بر جریان غدیر و تفصیل ساختگی آن و در مراجعه شماره ۵۶ صفحه ۱۸۸ می‌نویسد: «بل لاریب فی تواتره من طریق أهل السنه...»^۲. بدین ترتیب عمل زشت و تقلب و فریبکاری عبدالحسین اولاً به وسیله ذکر الفاظ احادیث باطل و مکذوب غدیر و سپس آوردن و نقل نصی مبنی بر تواتر آن از عده‌ای از علمای مرتبط با این مسأله نمایان گردید. در حالی که این علما فقط عبارت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ». و نه اضافات پس از آن را صحیح دانسته‌اند. اما عبدالحسین این عبارات اضافی و باطل پس از این حدیث را نیز بدان افزوده است و چنین وانمود می‌کند که علما آن را تصحیح کرده‌اند و قصد آنان تصحیح همه این عبارات است. این گونه تقلب و فریبکاری عبدالحسین را

۱- السلسلة الصحيحة (۴/۶۳۳-۶۳۶).

۲- «.... در تواتر [حدیث غدیر] از طریق اهل سنت شکی نیست».

در صفحات پیشین مشاهده کردید که این امر ثابت می‌کند که اساس دین و مذهب او بر خدعه و نیرنگ استوار است. ما شکایت خود را فقط به پیشگاه خداوند می‌بریم.

۱۴- موسوی با مردگان به جدال می‌پردازد و شبهات ضعیفی را وارد می‌کند ولی گمان می‌کند به وسیله این شبهه بر مخالفانش پیروز شده است. بیچاره‌ای است که آتش را بستر خود قرار داده است و مشتری طمع است. در مراجعه شماره ۶۰ صفحه ۱۹۶ تلاش کرده است ثابت کند معنی ولی امام متصرف است و بر اهل سنت حجت اقامه شده است و آنان به این امر اقرار و اعتراف کرده‌اند و آخرین فرد مخلصی است که این امامت را به امامت خیالی خودشان نه امامت فعلی تعبیر کرده است و آن را به آنان باز گردانده است، موسوی صاحب شمشیر چوبین در مراجعه خودش است که ثابت می‌کند این امر همان امامت کنونی است و امر را به پایان رسانده است. به خدا این امر نهایت فریبکاری و دروغ و نیرنگ است. بلکه این همان دروغی است که انسانهای شرافتمند از شنیدن آن شرمند می‌شوند. در حقیقت هیچکدام از اهل سنت به این امر که ولی به معنای امام تعیین شده است اعتراف و اقرار نکرده است. بلکه همه آنها کسانی که ابن حجر^۱ و حلبی و ... آنها را ذکر نموده‌اند - این امر را رد کرده و باطل شمرده‌اند و برای اثبات اینکه ولی به معنای دوستدار و یاور است، نه چیز دیگر دلایلی را ذکر کرده‌اند. اما من می‌گویم: موسوی در خارج از میدان نبرد به کارزار می‌پردازد.

۱۵- موسوی همانند اجدادش ابن علقمی و در مراجعه شماره ۸۲، صفحه ۲۴۶ می‌نویسد: «اجتماع آنان بر پشتیبانی از ابوبکر صدیق و نصیحت کردن پنهان و آشکار او امری است و صحت عقد خلافت برای او به وسیله اجماع امر دیگری است که از نظر عقلی و شرعی لازمه یکدیگر نیستند». در این عبارت موسوی کوشیده است آگاهانه و عمدتاً خواننده را گمراه سازد. زیرا از نظر شرعی و عقلی حمایت از خلیفه - هر کسی که باشد - و نصیحت کردن او با وجود استحقاق او برای خلافت لازمه همدیگر می‌باشد. اما

۱- الصواعق الحرقه (۱/۱۰۵).

موسوی به کدامین عقل و شرع حکم می‌کند. عقل فاسدش که او را به سوی آراستن کلام و دروغ‌گویی و فریبکاری هدایت و راهنمایی می‌کند یا شریعت ابن علقمی که خون خلفای مسلمانان و خروج بر آنان را حلال می‌شمارد. آنگاه به اکاذیبش ادامه می‌دهد و می‌گوید: «چنانکه همگان می‌دانند علی و ائمه معصومین از نسل او روش مشهوری در پشتیبانی و حمایت از حکومت اسلامی دارند و این چیزی است که به خاطر آن خداوند را سپاس می‌گوییم؟» آری علی و اهل بیت اطهار چنین بوده‌اند. اما تو و پیروانت به خدا هرگز چنین نیستید. تاریخ شاهد و گواه راستینی بر این ادعاست و دوبار سقوط بغداد این امر را به خوبی نشان داده است. سپس موسوی به تناقض گویی می‌پردازد و به صحت عقد خلافت برای مفضول و اطاعت و پیروی از او اقرار و اعتراف می‌کند و می‌گوید: «بلکه باید امت [اسلامی] با او - حتی اگر بنده‌ای سراپا عیب و نقص باشد - همانند خلفای راستین و بر حق تعامل نمایند و به او خراج زمینها و سهم را بپردازند...» این سخن از او یافت شود او دلیل و حجتی است که ثابت می‌کند خلافت فردی که شایسته آن نباشد یا در میان مردم فردی بهتر جایز است که این رأی و نظر اهل سنت است که معتقدند که با وجود فرد افضل و فاضل خلافت مفضول صحیح و جایز است. عجیب اینکه این موسوی قبل از این گفته بود: علی علیه السلام - بعد از اینکه تهدید به مرگ شده فقط به خاطر حفظ جان‌ش بیعت کرد! پس موسوی با چه عقلی این جمله را می‌نویسد؟!.

لو لبس الحمار ثياب خز لقال الناس يالك من حمار
«اگر الاغ لباس ابریشمی بپوشد مردم خواهند گفت تو عجب الاغی هستی!».

۱۶- موسوی تلاش می‌کند دایره اختلاف درباره خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را گسترش دهد. یک بار دروغ می‌گوید و یا بارها اقدام به فریبکاری می‌کند و از اینجا و آنچه وصله‌ای بر می‌دارد تا اینکه شکاف بیشتر و بیشتر می‌شود: «فخر علیهم السقف من فوقهم». «سقف از بالای سرشان بر سر آنها فرو ریخته است». به طوری که گمان می‌کند بیعت انصار با ابوبکر بدین خاطر صورت گرفت که ابوبکر آنها را تهدید کرد. نگا:

(مراجعه ۸۲، صفحه ۲۴۹) تو را به خدا به من بگویند: انصار بیش از دو هزار سوارکار دلیر و رزمنده و همگی از یک عشیرت بودند و شجاعت آنها بر همگان روشن و عیان است و زمانی که با پیامبر ﷺ بیعت کردند هشت سال در کنار یکدیگر در برابر همه اعراب جنگیدند، چگونه ممکن است آنها از ابوبکر و دو نفری که به همراه او آمده‌اند - عمر و ابو عبیده - بترسند؟! اما دروغ گفتن عادت همیشگی رافضی‌هاست. این دروغ انعکاس صدای گفته‌ها و سخنان مسموم همه کسانی است که به دین اسلام طعن وارد می‌کنند! این امر نیرنگ و فریب آشکاری درباره رویدادهای تاریخی است که هر فردی که کمترین شناختی از واقعیت جامعه عربی اسلامی آن زمان و معیارهای قدرت در آن داشته باشد، آن را به خوبی درک می‌کند. در اینجا حق داریم از آنان سوال کنیم که: ابوبکر ﷺ چه قدرتی داشت که به وسیله آن توانست بر خاندانهای بنی‌هاشم، بنی امیه و علاوه بر آنها ساکنان اصلی مدینه - یعنی اوس و خزرج - پیروز و چیره شود. حال آنکه او فردی بود که قومه بنی تیم در مکه قادر به حمایت از او نبود و (ابن الدغنه) او را پناه داد تا او را از گزند قریش در امان نگه دارد.^۱ ابوبکر چه نیرویی داشت که به وسیله آن انقلاب و کودتا انجام داد؟ به جز قدرت وقوت حق و بصیرت و پیشی گرفتن در اعمال نیک که مردم درباره او گفتند: (رسول خدا او را برای دین ما برگزید آیا او را برای [اداره امور] دنیایمان انتخاب نکنیم؟!) این امر مانع آن شد که در حضور فردی برای حکومت خودشان اظهار نظر کنند و نامزدی خود را برای این کار اعلام کنند که خداوند درباره او می‌فرماید: ﴿ثَانِيْ اَثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ [التوبة: ۴۰]. «او دومین نفر بود [و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود] هنگامی که آن دو در غار [ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار شدند]». دیگر شما چه حقی دارید که در این باره اظهار نظر کنید؟!.

موسوی یک بار دیگر بعد از مدح و ستایش حباب بن منذر به کلام او در روز سقیفه اشاره می‌کند و به علت اینکه می‌داند که این سخن حجتی علیه اوست، متن آن را ذکر نمی‌کند! رافضی‌ها و شیعیان چه زمانی صحابه را ستایش کرده‌اند؟!

حباب خطاب به مهاجرین گفت: «از میان ما یک امیر و از میان شما نزدیک امیر انتخاب شود». این همان مطلبی است که موسوی آن را پنهان کرده است و می‌گوید: «... او سخنی شدیدتر از این دارد که در همان ابتدا روی گردانی او را مشاهده کردیم». اگر سخن او کلام تو را تأیید می‌کند چرا آن را ذکر نکردی! یا اینکه کلام حباب اساس مذهب را بر روی سرت ویران می‌کند.

۱۷- موسوی در این مراجعه با صحبت کردن درباره سربیه اسامه رضی الله عنه تلاش می‌کند همه صحابه را به سستی در اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متهم نماید. خداوند او را به سزای عملش برساند از جمله فریبکاری او چنین است که این بار متن روایت را ذکر می‌کند اما در خلال و لابه‌لای آن سخن و کلام خود را مبنی بر سستی آنان از اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌آورد. حال آنکه در متن روایت سخنی از سستی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به میان نیامده است. بدین معنی که او روایت را تا این عبارت که پایان آن است نقل می‌کند: «...فخرج بلوائه معقوداً فدفعه إلى بريده وعسكر بالحرف». «... پیامبر به همراه پرچمش در حالی که بسته شده بود خارج شد سپس آن را به بریده داد در حالی که سپاه در جرف [خیمه زده] بود». تا اینجا متن روایت بود که آن را در منابع و مصادری که در حاشیه بدان اشاره کرده است می‌یابیم اما وی در ادامه همان مطلب در مراجعه شماره ۹۰ صفحه ۲۶۶-۲۶۷ می‌نویسد: «آنگاه آنان در آنجا سستی و تنبلی کردند و به حرکت نیفتادند، علیرغم اطلاع از نصوص صریحی که بر واجب بودن حرکت هر چه سریعتر آنان دلالت داشت ...» این عبارت سخن خود اوست که قصد داشته است عمل آنان را بدون دلیل و حجتی تفسیر کند. از او می‌پرسیم این عبارت در کدام یک از مراجعی که بدانها اشاره کرده‌ای یافت می‌شود؟ بلکه حتی می‌پرسیم این مطلب در کدام منبع موثق دیگری غیر از آنها ذکر شده

است؟! یا اینکه این سخن نشانه وجود کینه و بغضی است که قلب‌های منافقان نسبت به کسانی که به کار آنان پایان دادند و حکومت آنان را به پایان رساندند، فراگرفته است؟! او [موسوی] نقل می‌کند که اسامه در آن روزها بارها بر پیامبر ﷺ وارد می‌شد. پس چرا پیامبر او و لشکریانش را به حرکت فرمان نداد و از سستی و تنبلی نهی نکرد؟!.

۱۸- وی در همان مراجعه می‌نویسد: «گروهی از آنان - صحابه - نسبت به فرماندهی اسامه طعن و سرزنش کردند. همچنانکه قبلاً نیز به فرماندهی پدرش اعتراض کرده بودند...» در اینجا نیز او قصد دارد همانند گذشته یاران پیامبر ﷺ را متهم سازد که آنان به فرماندهی اسامه اعتراض داشتند و نسبت به آن طعن و سرزنش می‌کردند. واقعاً این رافضی‌ها موجودات عجیبی هستند! زیرا این سخن آنان طعن نسبت به همه صحابه را شامل می‌شود. همچنین سستی در حرکت سپاه شامل علی ﷺ نیز می‌شود و هیچ دلیلی بر خارج بودن او از این حکم و اتهام وجود ندارد. همچنین این احکام شامل اهل بیت ﷺ نیز می‌شود. دروغ آشکار این فرد [موسوی] این است که می‌گوید: «به هر کتابی که از این سربزه سخن گفته است، مراجعه کنید...» از جمله آنها طبری را ذکر کرده است. علیرغم اینکه طبری کسانی را که به اسامه طعن وارد می‌کردند در دو روایت ذکر کرده است. روایت اول از ابی مویهبه خادم پیامبر ﷺ روایت شده است که فرماندهی اسامه را ذکر می‌کند و می‌گوید: «فقال المنافقون في ذلك ورد عليهم النبي ﷺ». «منافقان درباره این امر [فرماندهی اسامه به اعتراض] سخن گفتند و پیامبر ﷺ به آنان پاسخ گفت». دومین روایت از ابن عباس نقل شده است که گفت: «...وقد أكثر المنافقون في تأمير أسامة...». «...منافقان درباره فرماندهی اسامه بسیار [به زشتی] سخن گفتند...»^۱. این امر تبرئه صحابه - رضوان الله عليهم - را از آنچه این منافق کذاب آنها را بدان متهم می‌کرد، روشن می‌سازد.

۱۹- موسوی در مراجعه شماره ۹۲، صفحه ۲۷۱ تلاش می‌کند خوانندگان را فریب

۱- تاریخ الطبری (۱۸۴/۳-۱۸۶).

دهد که اهل سنت افترای او در مراجعه پیشین مبنی بر سستی یاران پیامبر در سریه اسامه و طعن و نارضایتی آنان از فرماندهی او را پذیرفتند و آنان تسلیم سخنان واهی و پوچ او شدند. موسوی همانند عادت همیشگی‌اش مبنی بر ایجاد جنجال و تظاهر به پیروزی اقدام به این کار می‌کند. حال آنکه شبهات او از تار عنکبوت سست‌تر و بی‌اساس‌تر است. وی می‌گوید: «شما - خداوند شما را حفظ کند - پذیرفتید که اصحاب در سریه اسامه از حرکت کردن سستی و تنبلی کردند و در آن مدت علیرغم دستور پیامبر مبنی حرکت سریع و عدم تأخیر در جرف ماندند و حرکت نکردند. همچنین پذیرفتید که آنان علیرغم وجود نصوص و دلایلی از گفتار و عمل پیامبر نسبت به فرماندهی اسامه اعتراض کردند و نسبت به آن طعن ورزیدند ...» تا پایان چرن‌دیا تش که در آن ادعای نوعی پیروزی وهمی بر طرف مقابل را دارد که او قومش همواره از تحقق آن عاجز مانده‌اند. ما آنها را به چالش می‌طلبیم که آنان نام یک نفر از علمای اهل سنت را که همه آنچه این دجال در اینجا گفت با نقل موثق از کتب اهل سنت ذکر کنند. این کاری است که این منافق از انجام آن عاجز مانده است. به همین دلیل به صورت مبهم سخن می‌گوید و به وسیله آن جهلی دیگر بر جهالت خود افزوده است. در صفحات پیشین دروغهای شیعه و رهبرشان عبدالحسین زمانی که اصحاب را متهم نمود ذکر کردیم و دریافتیم که علت تأخیر، اجتهاد اسامه - به عنوان فرمانده سپاه - بود. همچنین دروغ موسوی مبنی بر طعن صحابه در فرماندهی اسامه را دریافتیم و فهمیدیم که این منافقان بودند که به فرماندهی اسامه طعن وارد کردند نه اصحاب. این امری است که عبدالحسین تلاش کرده است آن را پنهان کند. شاعر درباره او و دلایل واهی‌اش چنین گفته است:

حججٌ تهافتٌ كالزجاج تخالها حقاً وكلُّ كاسرٍ مكسور

این سخنان دلایل متناقض و متضادی هستند که گمان می‌کنی آنها حقیقتند این دلایل همانند شیشه‌هایی هستند که شکننده‌اند و شکسته شده‌اند. (همدیگر را نقض و باطل می‌کنند).

۲۰- موسوی تلاش می‌کند دین و ارکان آن را ویران نماید. خداوند اراده کرده است که نور او کامل شود اگر چه کافران این امر را زشت بپندارند و خلاف آن را اراده نمایند. به محض اینکه دروغی را به پایان رسانید، در همان لحظه به دنبال آن دروغ دیگری را ذکر می‌کند که کفر و بطلان آن بر همگان مشهور و عیان است.

شاعر چه زیبا سروده است:

من کان یخلق ما یقول ولیس فی الکذاب حيله
 او کسی است که هر چه می‌خواهد می‌گوید و من برای او چاره و علاجی نمی‌بینم
 وی گمان می‌کند اولین کسی که قرآن را گردآوری کرد علی علیه السلام بوده است. برای موسوی و قومش بسیار غیر قابل تحمل است که این فضیلت و عمل بزرگ به عثمان رضی الله عنه - نسبت داده شود. به همین دلیل تلاش کردند تا نسبت به او طعن وارد کنند. به طوری که این کذاب در مراجعه شماره ۱۱۰ صفحه ۳۰۴ می‌گوید: «اولین چیزی که امیر المؤمنین آن را تدوین کرد، کتاب خداوند عزوجل بود. وی بعد از فراغت از تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله و کفن و دفن او تصمیم گرفت که جز برای نماز و جمع کردن قرآن ردا بر دوش خود نیندازد. پس آن را براساس [ترتیب] نزول گردآوری کرد و به خاص و عام بودن [آیات] آن اشاره کرد...» وی در ادامه می‌گوید: «چندین نفر از قاریان صحابه به جمع‌آوری قرآن پرداختند. اما آنان نتوانستند آن را براساس [ترتیب] نزول گردآوری کنند...». ما از آن افراد نادان و گمراه می‌پرسیم آن قرآن گردآوری شده مورد ادعایتان کجاست؟ اگر آن قرآن برای امت مفید بود، چرا خداوند آن را برای آنان حفظ نکرد؟ اما خداوند اراده کرده بود که امت اسلامی بر مصحفی اجماع پیدا کنند که خلیفه راشد امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه آن را گردآوری کرده بود.

قصد موسوی از این سخن طعن وارد کردن نسبت به قرآنی است که در دسترس ماست و این زندقه و کفر تمام کلام او را فراگرفته است که قصد دارد به وسیله آن امت اسلامی و پیش از همه صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم نماید. گمان نمی‌کنم تشابه فراوان گفته

عبدالحسین و روایت الکافی بر هیچ کس پوشیده باشد. اما در الکافی با صراحت بیشتری به تحریف قرآن اشاره شده است. این مطلب در کتاب الحجج باب «أنه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة» به روایت از جابر جعفی آمده است که گفت: از ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: «ما ادعی أحد من الناس أنه جمع القرآن کله کما أنزل إلا کذاب وما جمعه وحفظه کما أنزل إلا علی بن أبی طالب و الأئمة بعده». «هر کسی که ادعا کند که همه قرآن را آنگونه که نازل شده است جمع‌آوری کرده است، دروغ‌گوست. فقط علی به ابی‌طالب و ائمه بعد از او آن را آنگونه که نازل شده است گردآوری و حفظ کرده‌اند»^۱.

آیا نمی‌دانی که دین فقط برای علی علیه السلام و ائمه و نه دیگران نازل شده است و از میان مردم فقط آنان برای این کار برگزیده شده‌؟! این مصحف در دوران حکومت علی کجا بوده است؟! آیا مخفی کردن آن از امت خیانت به همه آنان محسوب نمی‌شود؟! یا خداوند - تعالی - اراده کرده است که امت را به وسیله مخفی کردن دین و کتابش متهم نماید تا مهدی خیالی شیعه ظهور پیدا کند؟! این در حالی است که خداوند وعده داده است که علیرغم ناخشنودی کفار دینش را ظاهر و کتابش را حفظ نماید. این سوالها را خطاب به این قوم - شیعه - مطرح می‌کنیم، اگر عقلی داشته باشند، اما حق همواره پیروز است.

۲۱- آنگاه موسوی ادعا می‌کند و دروغ می‌گوید و امر عجیبی را مطرح می‌کند. اما شنیدن این امر از او جای تعجب ندارد. ستاره و قهرمان دروغ‌گویی در مراجعه شماره ۱۱۰ صفحه ۳۰۴-۳۰۵ درباره مصحف فاطمه می‌گوید: «و بعد از به پایان رساندن [جمع‌آوری] کتاب خداوند، برای سرور زنان جهان کتابی را تألیف کرد که در نزد فرزندان پاکش به مصحف فاطمه شهرت داشت و شامل امثال، حکم، مواعظ، عبرت‌ها، اخبار و امور نادری بود که عزا و مصیبت سرور پیامبران علیهم السلام را بر او واجب می‌کرد.

۱- الکافی (۲۲۸/۱).

عبدالحسین دروغ می‌گوید و بار دیگر قصد فریبکاری دارد. مصحف خیالی فاطمه همان چیزی است که رافضی‌ها آن را قرآنی می‌نامند که مهدی در هنگام خروجش آن را خارج می‌کند - براساس ادعای آنان این امر در مذهب آنان امر مشهوری است. به طوری که در کافی به روایت از ابی عبدالله آمده است: (ما مصحف فاطمه - علیها السلام - را داریم. ابو بصیر می‌گوید که عرض کردم مصحف فاطمه - علیها السلام - چیست؟ گفت مصحفی است همانند این قرآن شما. و سه بار این عبارت را تکرار کرد، حتی یک حرف از قرآن در آن وجود ندارد)^۱. اساطیر آنان ادامه دارد تا جایی که می‌گویند علی علیه السلام آن را از زبان فرشته‌ای می‌نوشته است و او آن را به فاطمه علیها السلام انتقال می‌داده است و امور خنده‌دار و عجیب دیگری که مادر فرزند مرده را می‌خنداند.

موسوی در اینجا تلاش می‌کند با مقدمه‌ای از کفر صریحی که ائمه و علمای بزرگشان در کتابهایشان بدان اعتراف کرده‌اند، رهایی یابد. به همین دلیل در اینجا ادعا می‌کند که در این مصحف أمثال، حکم و پندهایی وجود دارد. این امری است که هیچکدام از پیشینیان او هرگز آن را بر زبان نرانده‌اند. گفتن مطلبی که پیش از او کسی آن را نگفته است و آن را از کسی نقل نکرده است نشان دهنده دروغگویی اوست. امری که انفرادی و تنهایی او در نقل این امر را روشن می‌سازد بلکه در روایت‌های آنان آمده است که در آن علم غیب وجود دارد. بلکه در کافی آمده است که «.... ولا نحتاج إلى أحد، حتی فیه الجلد و نصف الجلد و ربع الجلد و أرش الخدش». «... ما به کسی نیازی نداریم در آن حتی شلاق، نیم و ربع شلاق و دیه و مجازات خراش برداشتن وجود دارد». منظور از علم غیب در آن اطلاق کردن صفت الوهیت بر ائمه‌شان است. منظور او از وجود علم حدود و دیه‌ها در آن متهم کردن شریعت اسلام به نقص است. سپس از موسوی کذاب و دروغگویی می‌پرسیم: در

۱- الکافی، کتاب الحجة (باب ذکر الصحيفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة) (۲۳۸/۱).

کدامیک از کتب اهل سنت از این کتاب سخن به میان آورده است؟ اما شیعیان هنگام بیان اصل فاسد و کفر آلودشان مبنی بر تحریف و ناقص بودن قرآن آن را مطرح می‌کنند. موسوی حیا ندارد و خجالت نمی‌کشد و زشتی افکار خود را با این افتخار که از میان امت اسلامی آنها اولین تدوین کنندگان علم و بلکه اولین کسانی هستند که بر خدا و پیامبر او دروغ می‌بندند، بیان می‌کند. خداوند برای ما کافی است و او بهترین وکیل و تکیه‌گاه است.

۲۲- موسوی یکی از پیشینیان گمراه خود یعنی هشام بن حکم را ذکر می‌کند که معاصر جعفر صادق علیه السلام بوده است و شیعیان علیرغم اینکه او اباطیلی را روایت می‌کند که روایت آنها را از سوی دیگران زشت می‌پندارند بر عالم و ثقه بودن او اتفاق دارند. اما موسوی درباره او سخنی می‌گوید که بر جهل شدید یا حيله و نیرنگ او - که از وی محتمل‌تر است - دلالت دارد. وی در وصف هشام می‌گوید: «وی در ابتدا جهمی مسلک بود»^۱.

این سخنی است که هرگز هیچکدام از کسانی که درباره فرق و پیروان آنها سخن گفته‌اند چه شیعه و چه سنی آن را بر زبان نرانده است. به علاوه آنچه از هشام روایت شده است، به ویژه اعتقاد او به جسم بودن خداوند با مذهب جهمی تناقض دارد. این امر باطل بودن ادعای موسوی درباره هشام را ثابت می‌کند. همه این تلاش‌های مذبح‌خانه موسوی و قومش برای نورانی کردن و زیبا جلوه‌دادن مذهبشان به شکست انجامیده است. سرنوشت و حال گذشتگان و گمراهی آنان دهان موسوی و قومش را دوخته و آنها را به سکوت وادار کرده است.

آنگاه موسوی درباره هشام می‌گوید: «ما بیش از همه مردم از مذهب او اطلاع داریم و بیوگرافی و احوال و گفته‌های او در دسترس ماست و او آثاری در زمینه کمک به مذهب ما دارد که بدانها اشاره کردیم. پس جایز نیست که آنچه از اقوال او برای دیگران -

۱- مراجعه شماره ۱۱۰ صفحه ۳۱۲-۳۱۳.

علیرغم اختلاف آنها با او در مذهب و فکر - روشن گردیده است بر ما پوشیده بماند. در حالی که او از اسلاف و پیشینیان ماست». این مدح موسوی درباره هشام است هشام کسی است که درباره خداوند متعادل می‌گوید: «او با وجب‌های خودش هفت وجب است». همچنین می‌گوید: «او [خداوند] جسمی است که دارای جهات است^۱». اما قلب‌های آنان مانند یکدیگر است. سخن پیشین او فریبده است. اینکه او از پیشینیان آنان بوده است لزوماً بدین معنا نیست که آنان بیش از دیگران از احوال و افکار او اطلاع داشته باشند. بلکه کسانی که در زمینه افکار فرق و مذاهب و نحله‌های فکری تخصص دارند در این زمینه بر دیگران برتری دارند و آنان بر این امر اتفاق دارند که او معتقد به جسم بودن خداوند بوده است. اگر کسی اعتراض کند و بگوید این نظر فقط از آن اهل سنت است و فقط آنها چنین نظری دارند، و این امر باعث اقامه حجت بر شیعه نمی‌شود می‌گوییم: در کتب معتمد شیعه نیز به این امر تصریح شده است. کافی است به کتاب (الکافی) که موسوی و قومش آن را تقدیس می‌کنند مراجعه کنید که در آن کلینی شش روایت را ذکر می‌کند که در آن صراحتاً ثابت می‌کند که هشام معتقد بود. است که خداوند جسم است! این امر در بابی تحت عنوان (باب النهی عن الجسم و الصورة) آمده است^۲.

در همه این روایت‌ها صراحت گفتار هشام درباره جسم بودن خداوند و سرزنش جعفر صادق و موسی کاظم نسبت به او را در می‌یابیم. مامقانی که یکی از ائمه آنان است در تنقیح المقال (۳/۲۶۴-۳۰۱) به کثرت اخبار روایت شده از هشام درباره جسم بودن خداوند اعتراف می‌کند. از جمله این اقوال این عبارت است که: «إن الله جسم صمدی نوری». «خداوند جسمی پایدار و نورانی است». تو را به خدا به من بگوئید چه زمانی این

۱- الملل والنحل (۲۱۶/۱) الفرق بین الفرق (ص ۷۱).

۲- الکافی (۱۰۴/۱-۱۰۶).

قوم چشمانشان را باز می‌کنند تا اعمال رهبران‌شان و از جمله موسوی و دیگران را که آنها را به بلایای مختلفی دچار می‌کنند، ببینند؟!.

آنگاه موسوی تلاش می‌کند دوباره به فریبکاری و نیرنگ‌هایش ادامه دهد و می‌گوید: «اگر بنا به فرض آنچه را که بر اعتقاد هشام به جسم بودن خداوند دلالت دارد ثابت شود، [می‌گوییم] ممکن است این امر قبل از هدایت او باشد. حال آن که دریافتی که او از جمله کسانی بود که به آرای جهمی‌ها اعتقاد داشت، سپس به وسیله هدایت آل محمد رهنمون شد».

این سخن جهل شدید یا فریبکاری و حيله‌گری او را نشان می‌دهد زیرا کسی که کمترین بهره‌ای از علم فرق و ملل و نحل داشته باشد، به خوبی می‌داند که فرقه جهیمه با اعتقاد به جسم بودن خداوند فاصله بسیاری دارد و اساس اعتقاد جهمی‌ها بر انکار جسم بودن بلکه انکار همه صفات خداوند - بطور کلی - دلالت دارد. پس این جاهل چگونه می‌خواهد نسبت دادن جسم بودن خدا به هشام را بر اعتقاد جهمی‌ها که قبلاً بدان معتقد بوده است، حمل کند؟! دیدگاه شیعیان امروزی بعد از اثبات این امر نسبت به هشام بن حکم چیست؟ دیدگاه آنان نسبت به مسیلمه روزگار، موسوی، کسی که نسبت به آنان قصد سوئی دارد و هشام را به آنان ملحق کرده است و او را جزو پیروان آنان می‌داند، چیست؟ آیا کسی هست به این سوالها پاسخ بدهد؟

موسوی به این امر اکتفا نکرده است بلکه دوباره دروغ می‌گوید و می‌نویسد: «هیچکدام از پیشینیان آنچه را که مخالفان به او نسبت می‌دهند، ثابت نکرده است....» علیرغم اینکه ما برای تحقیق در این باره همه توان خود را به کار گرفتیم». نمی‌دانم آیا در دنیا غرور و دروغ و مکرری بزرگتر یا مانند این وجود دارد؟ آیا این عبدالحسین از آنچه در الکافی آمده است اطلاعی ندارد؟! یا آنچه را که در آن ذکر شده است، تأیید نمی‌کند؟! یا اینکه سخن او دروغ و بهتان است؟! در صفحات پیشین روایت هشام در الکافی را ذکر کردیم. اما به نظر می‌رسد آنها درباره‌ی گاو دچار اشتباه شده‌اند! اگر چه مطمئن هستیم که

این امر دروغ و نیرنگ‌های موسوی جهت تظاهر به پیروزی است! این پیروزی را از کجا و چگونه به دست آورده است؟ موسوی و قومش باید از میان دو امر زیر یکی را انتخاب کنند که البته شیرینتریشان هم تلخ است. آن دو عبارتند از: یا اینکه به گمراهی و ضلالت علما و رهبران پیشین و قدمای امامیه اعتراف کنند و اذعان کنند که آنان در زمینه اعتقاد به جسم بودن خداوند به خطا رفته‌اند. یا اینکه اعتقاد به صفات را از علمای متأخرشان از روی گمراهی و خطا نفی کنند. این امر لزوماً بدین معناست که با علمای قدیم شیعه درباره توحید به خطا رفته‌اند و گمراه شده‌اند یا علمای متأخر و جدیدشان.

۲۳- موسوی در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۵۲-۱۱۴ یکصد راوی را که ادعا می‌کند اهل سنت به آنها استناد و احادیث آنها را در کتابهایشان آورده‌اند ذکر می‌نماید و به علت جهلش آن را یکصد اسناد می‌نامد. حال آنکه هر کدام از آنها اسناد نیستند. بلکه اسناد مجموعه‌ای از راویان است. در اینجا چند نکته وجود دارد:

اولاً: اگر این راویان شیعه باشند. - چنانکه موسوی ادعا می‌کند - پس ما او را وادار و ملزم می‌کنیم که آنچه را که اهل سنت از آنها روایت کرده‌اند بپذیرد. زیرا اهل سنت احادیث را از رجال شیعه نقل می‌کنند!! دلیل او برای عدم قبول احادیث چه خواهد بود؟! یا اینکه یک بام و دو هواست؟! این امری است که آن را خطاب به همه شیعیان درباره بیان انصاف اهل سنت می‌گوییم که اختلاف در مذهب باعث نمی‌شود که اهل سنت احادیث را از افراد صادق و راستگوی شیعه و غیر شیعه نقل کنند. این در حالی است که کتابهای شیعه از ذکر رجال اهل سنت و انصاف و عدالت آنها خالی است بلکه حتی در کتابهای آنان انصاف و عدالت اصحاب پیامبر ﷺ که در پیشگاه خداوند و رسول خدا ارزشمندترین و بزرگوارترین افراد بودند. وجود ندارد. حتی در نظر علمای آنان معیار عادل دانستن وثقه و مورد اعتماد بودن دشمنی و کینه نسبت به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما است^۱

یکی از تفاوت‌های اهل سنت با فرقه‌ها و پیروان نحله‌های مختلف این امر است. شاعر در این باره می‌سراید:

ملکنا فلکان العفو مّا سجیه فلما ملکتم سال بالدم ابطح
«ما حکومت کردیم و عفو و بخشش عادت و خلق و خوی ما بود. اما زمانی که شما حکومت کردید در دره‌ها جوی خون به راه انداختید».

فحسبکم هذا التفاوت بیننا وکلّ إناء بالذی فیه ینضح
«فقط این تفاوت میان ما و شما کافی است از کوزه همان تراود که در اوست».

ثانیاً: روایت کردن فرد ثقه‌ای از یک راوی به معنای تأیید و تعدیل او نیست. این امر به ویژه درباره صحیحین وجود دارد.

ثالثاً: موسوی نام راویانی را ذکر می‌کند که هیچ فردی از اهل علم آنها را شیعه نمی‌داند. و در سخنانش به کلام فردی استناد می‌کند که در زمینه جرح و تعدیل به طور مطلق یا در صورتی که وی به تنهایی درباره فردی حکمی داده باشد مورد اعتماد واقع نمی‌شود.

رابعاً: بیشتر افرادی که موسوی نام آنها را ذکر کرده است کسانی هستند که دارای بدعت کوچک بوده‌اند و آنان کسانی هستند که در اموری که به اصل بدعت آنان مرتبط نیست به سخن آنان توجه و استناد می‌شود - که عملاً هم چنین بوده است - این نشانه عدالت و انصاف اهل سنت می‌باشد.

خامساً: موسوی نام تعدادی از راویان را آورده است و گمان می‌کند که اهل سنت به سخن آنان استدلال و استناد کرده‌اند چگونه ممکن است اهل سنت به کلام کسی که به رجعت^۱، تحریف قرآن، تکفیر صحابه دشنام دادن به شیخین یا همه صحابه اعتقاد داشته

۱- رجعت به اعتقاد شیعیان عبارت است از: بازگشت بسیاری از مردگان به دنیا قبل از فرارسیدن روز قیامت. آنان معتقدند این امر هنگام قیام مهدی منتظر روی خواهد داد. هدف از آن انتقام مهدی و پیروانش از دشمنان اهل بیت و در رأس آنها، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می‌باشد.

باشد استناد و اعتماد کنند. اهل سنت فقط به بیان بیوگرافی و سرگذشت این افراد و روایت‌های آنان پرداخته‌اند و هدف آنان توثیق و مورد اعتماد دانستن آنها نبوده است. سادساً اصولاً شیعیان به اسناد اهتمام و توجهی ندارند و قواعدی که آنها وضع کرده‌اند در قرن هفتم هجری به وجود آمده است. حر عاملی که از علمای آنهاست می‌گوید: «فائده ذکر آن - یعنی سند - پرهیز از خردگیهای عامه - یعنی اهل سنت - بر شیعیان است که می‌گویند احادیث شیعه سند ندارند و به صورت سلسله‌وار و دارای (عنونه) روایت نشده است بلکه فقط از اصول علمای پیشینیان نقل شده‌اند»^۱. این بدان معنی است که تا زمانی که با نقد اهل سنت روبرو نشده‌اند اسناد احادیث در میان آنها وجود نداشته است! در اینجا تعدادی از راویانی را که موسوی در کتابش ذکر کرده است به ترتیب نام آنها در کتاب او آمده است - ذکر می‌کنیم که موسوی ادعا می‌کند این راویان شیعه هستند حال آنکه روایت‌های آنان بر خلاف مذهب غلامه شیعه می‌باشد:

ردیف	نام راوی	آنچه از او روایت شده است که بر خلاف مذهب شیعیان غالی می‌باشد.
۲	ابراهیم بن یزید	این حدیث را از پیامبر روایت کرده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْمُرُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ فِي الْأَمْرِ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ... وَأَنَا مَعَهُمَا». (ترمذی ۱۶۹) و (احمد ۱۷۵)
۱۶	جعفر بن سلیمان	یکی از راویان حدیث زیر می‌باشد: «مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَمْ يَسْتَخْلِفْ أَحَدًا». میزان (۱۳۸/۲)
۱۹	الحارث الهمدانی	یکی از راویان این حدیث می‌باشد: «أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (ترمذی ۳۶۶۶)
۲۱	حسن بن صالح	حدیثی را در اثبات مسح خفین روایت کرده است. (ابو داود شماره ۱۵۶)
۲۲	حکم به عقیبه	حدیثی را در اثبات مسح خفین روایت کرده ابوداود شماره ۱۵۷)
۲۵	خالد بن مخلد	حدیثی را درباره فضایل زبیر روایت کرده است (بخاری ۳۷۱۷)

۲۸	زید بن حباب	حدیثی را در اثبات مسح [خفین] روایت کرده است. (ابن ماجه ۵۵۵)
۳۰	سالم ابن ابی حفصه	این حدیث را روایت کرده است: «إِنَّ أَهْلَ... وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمًا». (ترمذی ۳۶۵۸)
۳۶	سلیمان بن سرد	وی صحابی است پس چگونه ادعا می‌کنید شیعه است؟
۳۸	سلیمان بن قرم	قبول او به معنای تکفیر شیعه است. [المیزان (۳۱۰/۳)]
۳۹	سلیمان الأعمش	احادیثی را درباره فضایل صدیق و معاویه روایت کرده است. [ترمذی ۳۶۵۸ و طبرانی در الکبیر (۶۹۱)].
۴۰	شریک القاضی	از او درباره برتری شیخین و عثمان بر علی <small>رضی الله عنه</small> روایت شده است [التهذیب (۳۷۶-۳۷۲/۳)]
۴۳	طاووس بن کیسان	از ابو هریره، ابن عمر، عایشه و زید <small>رضی الله عنه</small> حدیث روایت کرده است. [التهذیب (۲۳۵/۲)]
۴۴	ظالم بن عمرو	از عمر، معاذ، ابن مسعود، زبیر و دیگران حدیث روایت کرده است [التهذیب (۴۸۱/۴)]
۴۵	عامر بن واثله	صحابی است وی پس از همه اصحاب از دنیا رفت <small>رضی الله عنه</small> وی از ابوبکر و عمر و دیگران حدیث روایت کرده است. [التهذیب (۲۷۲/۲)]
۴۹	عبدالله بن ابان	از دای‌اش علت نامیدن عثمان به ذی‌النورین را روایت کرده است. [سنن البیهقی (۷۳/۷)]
۵۰	عبدالله بن لهیعه	حدیثی را درباره فضایل عمرو بن عاص روایت کرده است [ترمذی ۳۸۴۴]
۵۲	عبدالرحمن الازدی	گفته است: «أَفْضَلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». [المیزان ۲۹۰/۴]
۵۳	عبدالرزاق الصنعانی	وی به افضل بودن سه خلیفه بر علی <small>رضی الله عنه</small> اعتقاد داشت [المیزان ۳۴۴/۴]
۶۰	علقمه بن قیس	از عمر، عثمان، سعد، خالد و عایشه <small>رضی الله عنه</small> به روایت حدیث پرداخته است. [التهذیب (۱۴۰/۳)]
۶۷	علی بن المنذر	او راوی حدیث: «إِنَّ جِبْرِيلَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ - یعنی عایشه». می‌باشد یعنی پیامبر خطاب به عایشه فرمود: «جبرئیل به تو سلام می‌رساند». [ترمذی ۲۶۹۳]
۷۱	عمر و بن عبدالله	وی یکی از راویان حدیث «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَا تَخَذُتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا». است. [ترمذی ۳۶۵۵]

۷۳	فصل بن دکین	حدیثی را درباره مسح کشیدن بر خفین روایت کرده است. [بخاری (۲۰۴)]
۷۴	فضیل بن مرزوق	حدیثی را از علی درباره انتصاب ابوبکر و عمر به امارت روایت کرده است [المیزان (۴۴۰/۵)]
۷۶	مالک بن اسماعیل	حدیثی را درباره فضایل ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> روایت کرده است. [ترمذی (۳۶۷۰) و بخاری (۳۷۱۹)]
۷۷	محمد بن خازم	این حدیث عمر را روایت کرده است «کان رسول الله یسمر مع أبی بکر وأنا معهما» [ترمذی (۱۶۹)، احمد (۱۷۵)]
۷۸	محمد بن عبدالله (الحاکم)	نگا: المستدرک (۶۴/۳-۸۶) مناقب الصدیق وی درباره نامیدن ابوبکر به خلیفه رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> معتقد است که درباره آن اجماع صورت گرفته است.
۸۰	محمد بن فضیل	درباره فضایل ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> حدیثی را روایت کرده است. [ترمذی (۳۶۵۲)]
۸۳	معاویه بن عمار	هیچ کس ادعا نکرده است که او شیعه بوده است. این امر از نام او پیداست. [التهذیب (۱۱۰/۴)]
۹۴	هشام بن عمار	حدیثی را درباره فضایل ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> روایت کرده است. [بخاری (۳۶۶۱)]
۹۶	وکیع بن الجراح	وی می‌گوید: «کسی که گمان کند که قرآن مخلوق است، در حقیقت کفر ورزیده است». [تذکرة الحفاظ (۳۰۶/۱)] که این امر مخالف مذهب شیعه است.
۹۸	یحیی بن سعید	وی می‌گوید: «کسی که بگوید [عبارت] (قل هو الله احد) مخلوق است، وی زندیق [بی‌دین] است». نگا: [تذکرة الحفاظ (۲۹۸/۱)]
۱۰۰	ابو عبدالله جدلی	وی از عایشه و معاویه <small>رضی الله عنهما</small> حدیث روایت کرده است. [التهذیب (۵۴۷/۴)]

این افراد - به گمان موسوی - همان رجال شیعه هستند. اگر آنان چنانکه وی ادعا می‌کند شیعه هستند پس باید به آنچه آنان بدان معتقد بودند، اعتقاد پیدا و از سخن آنان پیروی کند. زیرا بازگشت به حقیقت بهتر از غوطه‌ور بودن و فرو رفتن در باطل است. یا اینکه آنان ادعا می‌کنند که آنچه رجال آنان روایت کرده‌اند، براساس تقیه بوده است.

فالبهت عندکم رخیص سعره
 احتوا بلاکیل ولا میزان

بهت و تعجب در میان شما کم ارزش است آن را بدون معیار و مقیاس بپراکنید.

فصل ششم: مواضعی که موسوی در آنها اموری را پنهان و کتمان کرده است

آن شامل مواضعی است که وی در نقل‌هایش اموری را کتمان کند که پنهان کردن آن جایز و صحیح نباشد.

۱- موسوی به نقل از الصواعق المحرقة کلام ابن عباس رضی الله عنه را روایت می‌کند: «...». «نحن اهل البيت شجرة النبوه...». که آن را در حاشیه مراجعه شماره ۶ صفحه ۲۰ ذکر کرده است. ابن حجر ما را از پاسخ دادن به او بی‌نیاز کرده و فرموده است: «به روایت از ابن عباس به سند ضعیف آمده است که او گفت...»^۱.

موسوی عمداً این عبارت را حذف کرده است زیرا این حدیث را از حجیت ساقط می‌کند. حدیث «نحن النجباء و أفرطنا أفرط الأنبياء...». نیز که از علی رضی الله عنه روایت شده است، چنین است. ابن حجر در اول این حدیث چنین گفته است: «عن علي بسند ضعيف...». این ابن حجر است که آن دو حدیث را ضعیف می‌شمارد. ای موسوی دلالت کجاست؟ و آن افرادی که حدیث مورد ادعایت را صحیح شمرده‌اند کجایند؟ ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ﴾ [ص: ۷]. «إن هذا إلا اختلاق» [این امر [چیزی] جز دروغ نیست].

۲- موسوی در مراجعه شماره ۸ صفحه ۲۷ عملاً حاشیه امام ذهبی در ادامه کلام حاکم بر حدیث: «النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق...». را نقل نکرده است این کارکنان علم است. ذهبی درباره این حدیث گفته است: «من معتقدم که ساختگی است»^۲.

۱- الصواعق المحرقة، (۲/۶۸۰).

۲- المستدرک مع التلخیص (۳/۱۶۲).

۳- موسوی حدیث زیر را نقل می‌کند: «من مات علی حب آل محمد مات شهیداً ألا ومن مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له ... الحدیث». و در حاشیه مراجعه شماره ۱۰ صفحه ۳۲-۳۳ آن را به ثعلبی و زمخشری در تفسیرشان نسبت می‌دهد. چنانکه حافظ در تخریج الکشاف (۲۲۰/۴) می‌گوید این حدیث باطل و بی‌اساس است. وی می‌نویسد: «ثعلبی آن را با سلسله راویان آن تخریج کرده است و آثار ساختگی بودن در آن مشهود است. محمد بن مسلم و راویان پیش از او ثقه هستند. آفت این حدیث در بین ثعلبی و محمد بن مسلم وجود دارد».

زمخشری آن را بدون اسناد و نسبت دادن به کسی آن را نقل کرده است.^۱ بنابراین استناد به آن صحیح نیست. اما متأسفانه موسوی در نقل کردن مطالب امانت علمی ندارد بعلاوه چنانچه کتانی درباره ثعلبی و شاگردش واحدی که موسوی بارها در مراجعات اموری را از آنها نقل می‌کند - می‌گوید: «واحدی و استادش ثعلبی در زمینه حدیث بضاعت علمی چندانی نداشتند. بلکه در تفسیرشان - به ویژه ثعلبی - احادیث ساختگی و قصص باطلی وجود دارد».

شیخ اةسلام در مقدمه تفسیرش (صفحه ۱۹) درباره او می‌نویسد: «کان حاطب لیل:» «وی کارهای بیهوده‌ای می‌کرد». اما زمخشری خطیب و یکی از بزرگان و رهبران معتزله است پس چگونه به سخنان او و آثارش علیه اهل سنت استدلال می‌کنند: ﴿فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ [یونس: ۳۵]. «شما را چه شده است؟ این چه حکمی است که صادر می‌کنید؟». همچنین. وی در زمینه حدیث وضعیتی بهتر از ثعلبی نداشت. ابن حجر در الصواعق به این حدیث اشاره کرده است و نسبت به صحت آن طعن وارد کرده است و می‌گوید: «حافظ سخاوی می‌گوید: چنانکه استادمان حافظ ابن حجر - می‌گوید، ساختگی

بودن آن مشهود است)^۱. این امری است که برای عبدالحسین خوشایند نبوده به همین دلیل آن را پنهان کرده است و به آن تصریح ننموده است. کاروان دروغهایش به چنین راهی می‌رود!

۴- موسوی می‌گوید: «آیا نمی‌دانی خداوند در آن روز چه بر سر کسانی آورد که آشکارا ولایت آنان - ائمه دوازده‌گانه را انکار کردند». آنگاه در مراجعه شماره ۱۲ صفحه ۴۰ درباره قصه خیالی که پیشتر به رد آن پرداختیم می‌نویسد: «این قضیه مشهور است و حلبی در اواخر حجه الوداع در جلد سوم سیره آن را ذکر کرده است...» بله حلبی آن را ذکر کرده است و استناد شیعه به آن داستان برای اثبات امامت علی علیه السلام را با چندین دلیل باطل دانسته است. موسوی به سیره حلبی اشاره کرده و آن را جزو یکی از منابع قصه قرار داده است. اما کلام و ردّ حلبی بر شیعه و اثبات بطلان استدلال شیعه توسط او را نقل نکرده است. مهمتر از این اینکه او به تکذیب این قصه از سوی ذهبی که در ادامه آن آمده است اشاره نکرده است. حلبی می‌نویسد: حافظ ذهبی می‌گوید: این حدیث کاملاً منکر است. حلبی می‌گوید یعنی دروغ است»^۲.

این امر - چنانکه بارها گفته‌ایم - نشان می‌دهد که این فرد از میان کتابهای اهل سنت هر آنچه را که در راستای اهداف و خواسته او باشد، بدون رعایت اصول علمی صحیح، نقل می‌کند. این تفاوت فرد عالم با فرد جاهل است.

۵- موسوی در مراجعه شماره ۱۶، صفحه ۵۸ نظر علمای جرح و تعدیل درباره ثویر بن أبی فاخته را کتمان می‌کند و فقط به ذکر آن اقوالی می‌پردازد که به نفع اوست و نظر بسیاری از علما درباره او را ذکر نمی‌کند. [زیرا با ذکر آنها اهداف او نقش بر آب خواهند شد]. ذهبی در المیزان و حافظ ابن حجر در التهذیب نظر علما درباره تضعیف و رد

۱- الصواعق المحرقة (۲/۶۶۴).

۲- السیره الحلبیة (۳/۳۰۹).

احادیث ثویر بن ابی فاخته را ذکر کرده‌اند.^۱

این امری است که موسوی عمداً از ذکر آن خودداری کرده است و گمان کرده است که ما نیز همانند قوم او اکاذیب و دروغهای او را باور خواهیم کرد!

۶- موسوی دروغگو و مفتری در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۶۰ نظر عقیلی^۲ را ذکر می‌کند: «با اسناد از سهل بن ابی خدوثة^۳ گفت: به جعفر بن سلیمان گفتم: شنیده‌ام که به ابوبکر و عمر دشنام می‌دهی. گفت: به آنها دشنام نمی‌دهم. اما بسیار از آنها متنفرم». چندین تن از علمای جرح و تعدیل گفته‌اند که قصد او شیخین نبوده است. در غیر این صورت چنانکه می‌دانید، اهل سنت به او استناد نمی‌کردند. کسی که چنین وضعیتی داشته باشد حدیث او مردود است چنانکه ذهبی در المیزان به نقل از ابن عدی نوشته است مقصود جعفر دو تن همسایگانش به نام ابوبکر و عمر بوده است که او را اذیت کرده‌اند. ذهبی در ادامه این مطلب می‌نویسد: «این امر بعید نیست زیرا جعفر احادیثی را درباره فضایل شیخین علیه السلام روایت کرده است^۴». اما موسوی در نقل مطلب اصلاً امانت را رعایت نکرده است و همه این تفصیل را حذف کرده است تا چنین القا کند که جعفر به شیخین ابوبکر و عمر علیه السلام دشنام می‌داده است. پس لعنت خداوند بر همه کسانی باد که آن دو را دشنام دهند یا برای این کار تلاش کنند یا به این کار راضی باشند! موسوی کلام ابن عدی را از المیزان نقل می‌کند. اما این نکته را که وی به ذکر روایت درباره فضایل شیخین پرداخته است حذف می‌کند. ابن عدی می‌گوید: «همچنین وی درباره فضایل شیخین [حدیث] روایت کرده است». بلکه او راوی این حدیث است: «مات رسول الله ﷺ

۱- میزان الاعتدال (۹۸-۹۹) التهذیب (۲۷۸/۱).

۲- الضعفاء (۲۰۵/۱).

۳- موسوی نام او را چنین نوشته است اما در الضعفاء نام او ابن ابی حدویه ذکر شده است.

۴- میزان الاعتدال (۱۳۷/۲).

و لم يستخلف أحداً» «پیامبر خدا ﷺ از دنیا رفت در حالی که کسی را به جانشینی خود انتخاب نکرده بود».

موسوی و قومش درباره این امر چه جوابی دارند؟ آیا هنوز هم جعفر جزو شیعیان آنان محسوب می‌شود. ببینید چگونه از میان کلام جعفر مطلب دلخواهش را انتخاب می‌کند. اما او همانند مگسی است که زندگی روی توده‌های آشغال را دوست دارد. خداوند ما را از احوال او و اهداف شوم و ننگین او حفظ کند.

۷- وی در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۶۲ درباره حارث بن عبدالله همدانی مطلبی می‌نویسد که ذهبی به ضعیف بودن او اشاره کرده است.^۱

اما او عمداً این امر را مخفی می‌کند. او - بر خلاف تصور موسوی - یکی از بزرگترین و افاضل تابعین نیست بلکه وی یکی از علمای بزرگ آنها فقط در زمینه حساب و فرائض بوده است.

و - بر خلاف تصور موسوی - هیچکدام از علمای اهل سنت به سخن او استناد نکرده‌اند. همچنین شعبی تنها کسی نیست که او را تکذیب کرده است بلکه چندین تن از علمایی که موسوی خود در این مراجعه به آنها استناد کرده است و به دروغ ادعا می‌کند که آنها شیعه هستند از قبیل ابراهیم نخعی، ابواسحاق سیعی و جریر بن عبدالحمید او را دروغگو دانسته‌اند و تکذیب کرده‌اند. اما عقل پریشان و افکار آشفته او را به گمراهی کشانده است. [چنانکه در مثل آمده است: دروغگو حافظه ندارد].

۸- موسوی در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۷۰ در بیوگرافی سعد بن طریف اةسکاف عمداً نظر علما درباره او را ذکر نمی‌کند و آنها را مخفی می‌نماید. ذهبی در المیزان و حافظ در التهذیب اقوال علما درباره او را ذکر می‌کند که مانع قبول روایت و استناد به او و روایت‌هایش می‌شود.^۲ اما موسوی براساس عادت همیشگی‌اش مبنی بر دروغ‌گویی و

۱- میزان الاعتدال (۱۷۰/۲-۱۷۲).

۲- میزان الاعتدال، (۱۸۱/۳-۱۸۳)، التهذیب (۶۹۳/۱).

فریب، این مطلب را عمداً پنهان کرده است. موسوی مطالب خود را از المیزان نقل کرده است. اما نمی‌دانیم آیا خداوند چشمان او را کور کرده بود که اقوال علما دربارهٔ سعد را ندیده و به ذکر تضعیف او توسط فلاس بسنده کرده است؟ وی همچنین نوشته است که ترمذی از او حدیث روایت کرده است این به معنای عادل وثقه دانستن اوست. اما در حقیقت روایت کردن حدیث توسط فرد مورد اعتماد از فرد ضعیف تعدیل و توثیق آن فرد ضعیف به شمار نمی‌آید. وی چگونه این ادعا را مطرح می‌کند در حالی که ترمذی می‌گوید: «يُضَعَّفُ» تضعیف می‌شود. موسوی چگونه و بر چه اساس گمان کرده است که اهل سنت این سعد را ثقه و مورد اعتماد دانسته‌اند، و آن را ذکر کرده است.

۹- موسوی در مراجعه شماره ۱۶، صفحه ۸۵-۸۸ از ذکر اقوال اهل علم در اثبات تغییر افکار و التقاط فکری حافظ عبدالرزاق بن همام صنعانی خودداری می‌کند. وی در اواخر عمرش پیر و نابینا شد و به او امور را تلقین می‌کردند و همچنین حافظه او تغییر یافت.^۱ وی همه این امور را بدین علت از خوانندگان مخفی نموده است تا بعضی از احادیثی را که مذهب موسوی را تأیید می‌کنند. به صنعانی نسبت دهد. همان مذهبی که اساس آن بر بغض، طعن و لعن اصحاب پیامبر ﷺ استوار است. همچنین وی عقیده و سخن عبدالرزاق دربارهٔ شیخین را از خوانندگان پنهان داشته است: (به خدا قسم هرگز قلبم تاب نیاورده است که علی را بر ابوبکر و عمر ترجیح دهم. خداوند ابوبکر، عمر و عثمان را رحمت کند. هر کس آنها را دوست نداشته باشد، مومن نیست». همچنین می‌گوید: مطمئن‌ترین اعمال من محبت من نسبت به آنهاست^۲. و غیره ... اما موسوی به علت شدت کینه درونی‌اش نسبت به اصحاب پیامبر آرامش خود را از دست داده است: ﴿قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [آل عمران: ۱۱۹]. «بگو با [درد همین]

۱- التهذيب (۵۷۳/۲).

۲- التهذيب (۵۷۳/۲).

خشمی که دارید [بترکید] و بمیرید، بیگمان خداوند از آنچه در درون سینه‌ها می‌گذرد آگاه است».

۱۰- موسوی در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۹۸ از بیوگرافی فضل بن دکین ابو نعیم سخن می‌گوید که ذهبی در المیزان معتقد است که تشیع او بدون غلو و دشنام بوده است. این امری است که موسوی دروغگو و مکار - که در نقلهایش امانت را رعایت نمی‌کند - آن را کتمان کرده است. ذهبی می‌گوید: «وی حافظ [حدیث] و حجت است. اما تشیع او بدون غلو و دشنام بوده است»^۱. حافظ ابن حجر در بیوگرافی ابو نعیم در کتاب التهذیب گفته او را نقل می‌کند که گفته است: «حافظان درباره من نوشته‌اند که من معاویه را دشنام داده‌ام»^۲. وی دستور داد این امر از او نقل شود. چگونه ممکن است که او شیعه غالی باشد حال آنکه بخاری دو حدیث را درباره اثبات مسح خفین از او روایت می‌کند^۳ که این امر برخلاف مذهب شیعیان غالی می‌باشد. آیا باز هم موسوی ادعا می‌کند که فضل شیعه است؟!.

روحیه ناپایدار او به هر دری می‌زند تا زشتی‌های مذهبش را زیبا جلوه دهد.

۱۱- موسوی، سلطان دروغگویان، درباره ابو عبدالله الحاکم صاحب مستدرک می‌گوید: «همة محدثان اهل سنت که پس از او آمده‌اند از علم او بهره جسته‌اند وی از قهرمانان و بزرگان شیعه و خادم شریعت بوده است». همة سخن موسوی ناشی از عواطف و مبالغه آشکاری است که بوسیله آن تلاش می‌کند در این جلال پیروز گردد. به هر حال اگر همه شیعیان مانند حاکم بودند بی‌تردید شرّ آنان کم می‌شد. او رافضی نیست

۱- المیزان الاعتدال (۴۲۶/۵).

۲- التهذیب (۳۹۰/۳).

۳- البخاری حدیث رقم (۲۰۴) باب المسح علی الخفین و حدیث رقم (۲۰۶) باب إذا أدخل رجلیه و هما طاهرتان.

بلکه چنانکه ذهبی گفته است او شیعی است و میان آن دو تفاوت وجود دارد.^۱ این همان امری است که موسوی عمداً آن را از خوانندگان پنهان کرده است حاکم احادیث فراوانی را درباره فضیلت ابوبکر، عمرو عثمان رضی الله عنهما و تقدیم ابوبکر و عمر بر دیگران روایت کرده است.^۲ بلکه حتی بعید به نظر می‌رسد او علی را بر عثمان مقدم شمرده باشد. زیرا وی در المستدرک نام عثمان را بر علی رضی الله عنهما مقدم داشته است. این امر و بسیاری از امور دیگر دروغگویی موسوی را ثابت می‌کند که وی خود نیز به خوبی می‌داند اگر حاکم با موسوی هم عقیده می‌بود اهل سنت احادیث او را تخریج نمی‌کردند.

۱۲- موسوی در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۱۰۹ درباره زندگی نامه هشام بن عمار می‌نویسد: «می‌گویم بخاری بی‌واسطه از او حدیث روایت کرده است ... این امر در باب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وجود دارد». اما مصیبت بر سر موسوی و قومش نازل شود. زیرا او عمداً امور مخفی می‌کند - بخاری از هشام حدیثی را در فضایل ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت می‌کند. این همان امری است که موسوی تلویحاً بدان اشاره کرده است. این حدیث دوری هشام از تشیع را نشان می‌دهد یا ثابت می‌کند او علیرغم شیعه بودن ابوبکر رضی الله عنه را بر دیگران مقدم می‌دانسته است. اگر موسوی ادعا می‌کند که در نظر او هشام به علت شیعه بودنش ثقه و مورد اعتماد است پس باید سخن او و این حدیث او را که بخاری از او روایت کرده است، بپذیرد. بخاری می‌گوید: هشام بن عمار به روایت از ... از ابی‌الدرداء رضی الله عنه در حدیث طویل که در آن کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در دفاع از ابوبکر رضی الله عنه آمده است می‌گوید: «[پیامبر فرمود] خداوند مرا به سوی شما فرستاد. سخنانم را گفتم شما مرا تکذیب کردید اما ابوبکر مرا تصدیق کرد و با جان و مالش از من دفاع کرد. آیا شما دوباره دوست مرا برایم بر جای می‌گذارید تا بعد از آن اذیت نشوم».^۳

۱- میزان الاعتدال، (۶-۲۱۶).

۲- المستدرک (۸۴/۳).

۳- بخاری حدیث شماره (۳۶۶۱) کتاب مناقب.

آیا موسوی این حدیث را ندیده است یا مانند هشام سعه صدر و شکیبایی نداشته است؟!.

۱۳- موسوی در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۱۱۱ درباره وکیع بن الجراح می‌نویسد: «ابن المدینی در تهذیبش می‌نویسد که وکیع افکار شیعی است». این سخن موسوی است. اما او رأی ذهبی در میزان درباره کم بودن گرایش‌های شیعی وکیع بن الجراح^۱ را اظهار نمی‌کند که این امر حتی در کلام ابن المدینی نیز که موسوی قسمتی از آن را نقل کرده است، بدان اشاره شده است. که می‌گوید: «أما الرفض فلا». اگر چه او شیعه است اما رافضی نیست. اگر ثابت می‌شد که وکیع رافضی است این امر باعث خرده‌گیری بر او می‌شد. بلکه ابن معین سخن کسانی [مانند موسوی] را که وکیع را به رافضی بودن متهم می‌کنند، رد می‌کند. این بزرگترین دلیل بر دور بودن وکیع از رفض است. ذهبی در تذکره الحفاظ قول وکیع را ذکر می‌کند که گفته است: «کسی که گمان کند قرآن مخلوق است، در حقیقت کفر ورزیده است^۲». موسوی و قومش چگونه جواب کسی را می‌دهند که ادعا می‌کنند از شیعیان آنهاست؟ یا اینکه باید از تکرار ادعای شیعه بودن وکیع دست بردارند و به او طعن بورزند؟ یا از سخن کفر آلود ناشی از گمراهی‌شان دست بردارند؟

۱۴- موسوی در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۱۱۳ درباره بیوگرافی یزید بن ابی زیاد می‌نویسد: «با این وجود بر علیه او موضع‌گیری کردند و در حد توانشان به او طعنه و سرزنش وارد کردند علت این امر این بود که او با سندش از ابی برزه یا ابی برده روایت می‌کند: ما با پیامبر ﷺ بودیم ایشان صدای آوازی شنیدند. ناگهان عمرو بن عاص و معاویه را دیدیم که ترانه می‌خواندند. پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند آنها را دچار فتنه شدیدی کن و آنها را به شدت وارد آتش کن».

۱- میزان الاعتدال (۱۲۷/۷).

۲- تذکره الحفاظ (۳۰۶/۱).

این سخن که این کذاب آن را پیشینیان دروغگویش نقل کرده است و بی‌تردید این حدیث یکی از منکرات یزید است. چنانکه ذهبی در المیزان بدان اشاره کرده است و گفته است که این حدیث غریب منکر است^۱. بنابراین موسوی که این مطلب را از المیزان نقل می‌کند نمی‌تواند بدان استناد کند و قول ذهبی مبنی بر غریب و منکر بودن حدیث را بخواند اما آن را ذکر نکند آیا این امر به دلخواه عمل کردن و عدم رعایت امانت نیست؟ اینکه او می‌گوید: «علیه او موضع گرفتند». علمای جرح و تعدیل بر ضعف و اختلاط او اتفاق دارند نه اینکه بی‌جهت با او مخالفت کنند. موسوی ادعا می‌کند مسلم احادیث او را تخریج کرده است در جواب باید گفت یزید از افراد مورد استناد و اعتماد مسلم نیست بلکه مسلم حدیث او را زمانی که فرد دیگری نیز آن را روایت کرده باشد تخریج کرده است. چنانکه ذهبی در المیزان به این امر تصریح کرده است. پس به این جهالت‌ها و تاریکی‌ها دقت کنید تا حقیقت و پیروان آن را بشناسید.

۱۵- موسوی حدیث ام سلیم رضی الله عنها را روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ام سلیم! گوشت علی گوشت من و خون او خون من است و نسبت به او به من همانند نسبت هارون به موسی است». در حاشیه مراجعه شماره ۳۲ صفحه ۱۳۸ آن را به کنز العمال و منتخب کنز العمال نسبت می‌دهد. اما او تخریج این حدیث توسط مؤلف کنز العمال را ذکر نمی‌کند. این کار کوتاهی زشتی است که به وسیله آن می‌خواسته است مانع کشف ضعف حدیث شود. به طوری که مؤلف کنز در الضعفاء آن را به عقلی نسبت داده است و چنانکه خودش در مقدمه کتابش می‌گوید: صرف نسبت دادن حدیث به عقلی نیاز به بیان ضعف آن را برطرف می‌کند. وی بعد از ذکر نام عقلی، ابن عدی، ابن خطیب و ابن عساکر می‌گوید: «هر حدیثی که به این چهار نفر و حکیم ترمذی نسبت داده شود... ضعیف است و نسبت داده شدن حدیث به آنها برای بیان ضعف آن کافی است^۲». به

۱- میزان الاعتدال (۲۴۲/۷).

۲- کنز العمال (۱۰/۱).

همین دلیل موسوی تخریج این حدیث توسط مؤلف کنز را ذکر نمی‌کند و با این کار علم را کتمان و پنهان می‌کند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾ [البروج: ۲۰]. «خداوند از پشت بر آنها احاطه [کامل] دارد [و راه فراری برای ایشان باقی نگذاشته است و کاملاً مراقب اوضاع و احوالشان است]».

۱۶- موسوی می‌گوید: «پیامبر ﷺ در واپسین لحظات حیات فرمودن: «برادرم را برایم صدا کنید». آنان علی را فراخواندند پیامبر فرمود: «به من نزدیک شو» علی به او نزدیک شد و پیامبر را به خود تکیه داد و با او صحبت می‌کرد تا اینکه روح مبارکش به ملکوت اعلی پیوست و مقداری از آب دهان مبارکش بر بدن علی افتاد». و در حاشیه مراجعه شماره ۳۴ صفحه ۱۴۳ آن را به طبقات ابن سعد نسبت داده است و نام صاحب کنز العمال را نیز ذکر کرده است مؤلف کنز العمال نیز این جریان را ذکر کرده و آن را به ابن سعد نسبت داده است و درباره آن گفته است: «سند آن ضعیف است»^۱. این امری است که این رافضی کنیه‌توز، عبدالحسین این امر را پنهان کرده است. خداوند او را به سزای عملش برساند. این حدیث پر از اشکال است. ابن سعد حدیث را از طریق واقدی روایت کرده است^۲ که او متروک است و چندین تن از علما او را تکذیب کرده‌اند. به علاوه این حدیث دارای انقطاع در سند می‌باشد محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب پدر بزرگش علی علیه السلام را ندیده است. همچنین آنچه درباره وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت رسیده است این است که ایشان در حجره ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها از دنیا رفتند^۳. اما این گروه شیعه قصد دارند همه فضایل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از بین ببرند.

۱۷- موسوی این عبارت را که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده است نقل می‌کند: «مکتوب علی باب الجنة لا إله إلا الله محمد رسول الله، علی اخو رسول الله ... حدیث». «بر

۱- کنز العمال (ح: ۱۸۷۹۰).

۲- الطبقات الكبرى (۲/۲۰۲).

۳- البخاری کتاب الجنائز حدیث شماره ۱۳۸۹.

در بهشت نوشته شده است: لا اله الا الله محمد رسول الله، علی برادر رسول خداست». و در حاشیه مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۱۴۳ آن را به نقل از کنز العمال و منتخب کنز^۱ به طبرانی در الأوسط و خطیب در المتفق و المفترق نسبت می‌دهد. موسوی کینه توز آنچه را که بر ضعف آن دلالت می‌کند از آن حذف کرده است. متقی هندی در کنز العمال و المنتخب آن را به ابن الجوزی در الواهیات نسبت داده است که این امر واهی و ضعیف بودن حدیث را نشان می‌دهد. به گونه‌ای که آن را در زمرة صحاح (احادیث صحیح) تخریج نکرده‌اند بلکه آن را جزو احادیث واهیات (ضعیف) دانسته‌اند. به همین دلیل سلطان دروغگویان، موسوی اقدام به حذف این امر کرده است. دروغگویی و فریبکاری که موسوی که یکی از بزرگترین علما و رهبران شیعه است غیر قابل اعتماد و دروغگو بودن آنها را ثابت می‌کند.

۱۸- موسوی می‌نویسد: «زید بن ارقم می‌گوید: هر کدام از یاران پیامبر از راه مخصوصی به مسجد وارد می‌شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همه این درها به جز در علی را ببندید. مردم در این باره زبان به اعتراض گشودند. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و خداوند را ستایش کرد و فرمود: اما بعد من به بستن این درها به جز در علی مأمور شدم. عده‌ای از شما [در اعتراض به این امر] سخن گفتید. به خدا قسم من هیچ دری را نبسته و آن را باز نکرده‌ام اما به من دستور داده شد کاری را انجام دهم من هم از آن پیروی کردم». و در پاورقی مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۱۴۵ آن را به امام احمد در مسندش^۲ و به الضیاء به نقل از کنز العمال نسبت داده است. امام احمد آن را از میمون ابی عبدالله از زیدبن ارقم روایت کرده است این اسناد ضعیف است میمون بصری غلام عبدالرحمن بن سمره بوده است. حافظ در التقریب درباره او می‌گوید: ضعیف است^۳. چندین تن از علما او را

۱- کنز العمال حدیث شماره (۳۳۰۴۳) و المنتخب (۳۵/۵).

۲- المسند (۴۱/۳۲) ارتزوط می‌گوید: اسناد آن ضعیف و متن آن منکر است.

۳- التقریب (ص ۹۹۰) بیوگرافی شماره (۷۱۰۰).

ضعیف دانسته‌اند. امام احمد درباره او می‌گوید: احادیث او منکر هستند^۱. این سخن ثابت می‌کند که بر خلاف گمان بعضی نادانان روایت شدن حدیث او توسط امام احمد در مسندش هرگز به معنی قبول او و استناد او به احادیثش نمی‌باشد. ابن الجوزی در الموضوعات می‌گوید: «همة این احادیث توسط رافضی‌ها جعل و ساخته شده‌اند تا به وسیله آن با حدیث صحیح و متفق علیه مشهور مقابله کنند که پیامبر فرمود: «سُدُّوا الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ»^۲.

۱۹- موسوی می‌گوید: «حدیثی که بزاز آن را تخریج کرده است مانند آن است. که در آن روایت کند که پیامبر ﷺ دست علی را گرفت و فرمود: «موسی از خداوندش خواست تا مسجدش را به وسیله هارون پاک و مطهر گرداند. و من از خدایم خواسته‌ام که مسجدم را به وسیله تو پاک گرداند». آنگاه به ابوبکر دستور داد که در [مخصوص خودش در مسجد] را ببندد. وی گفت: سمعاً و طاعة (به روی چشم) آنگاه به سوی عمر فرستاد. سپس به سوی عباس فرستاد و به آنها نیز دستور داد چنین کنند. سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «من درب‌های شما را نبستم و درب علی را باز نگذاشتم بلکه خداوند در او را باز گذاشت و درهای شما را بست». و در پاورقی مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۱۴۷ به وجود این حدیث در کنز العمال اشاره می‌کند اما متن تخریج آن توسط مؤلف کنز العمال، متقی هندی را ذکر نمی‌کند. زیرا این امر به معنای اثبات ضعف حدیث است. مؤلف کنز العمال این حدیث را ذکر کرده و آن را به بزاز نسبت داده است و گفته است: «در سند آن ابو میمونه وجود دارد که مجهول است»^۳. ذهبی در بیوگرافی ابو میمونه در المیزان سخن دار قطنی درباره او را ذکر می‌کند که «مجهول است و حدیث او کنار گذاشته شود»^۴.

۱- التهذیب (۲۰۰/۴).

۲- الموضوعات (۳۶۶/۱).

۳- کنز العمال (۳۶۵۲۱).

۴- المیزان الاعتدال (۴۳۴/۷).

وی فردی غیر از الفارسی ثقه و مورد اعتماد است و همچنین هیشمی در مجمع الزوائد به ضعف این حدیث اشاره می‌کند و می‌گوید: «در اسناد آن کسی وجود دارد که من او را نمی‌شناسم^۱». شیعیان به علم و صداقت موسوی بنگرند و دروغها و فریبکاری‌های او را مشاهده کنند.

۲۰- موسوی در مراجعه شماره ۲۰ صفحه ۱۵۱ حدیث علی علیه السلام را ذکر می‌کند که گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله به من گفت: «از خداوند خواستم به تو ۵ چیز را بدهد که از میان آنها ۴ چیز را به من داده است و یکی از آن ۵ چیز را به من اعطا ننمود. از او خواستم که تو را اولین کسی قرار دهد که در روز قیامت از قبر برانگیخته می‌شود و تو همراه من باشی و پرچم ستایش در دست تو باشد و تو آن را حمل کنی و به من چنین اعطا کرد که تو پس از من ولی مؤمنان باشی». این حدیث ساختگی است و این امر را از تخریج آن توسط مؤلف کنز العمال در می‌یابیم. وی درباره تخریج آن می‌گوید: «ابن الجوزی آن را در الواهیات ذکر کرده است^۲». موسوی خائن این مطلب را عمداً حذف و از ذکر آن خودداری کرده است تا چنین القا کند که حدیث صحیح است. چنانکه گذشت نویسنده کنز العمال نسبت یافتن حدیث به بعضی از کتابها و نویسندگان را برای اثبات ضعف آنها کافی می‌داند. این حدیث یکی از این نوع احادیث است. در اینجا سوالی مطرح می‌شود و آن این است که چرا شیعه به ازای هر کدام از فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله یک فضیلت مشابه آن را برای علی علیه السلام قرار می‌دهند؟ بلکه حتی علی علیه السلام در بعضی از ویژگی‌ها و فضایل بر پیامبر نیز برتری یافته است؟! اگر وی این منزلت را بدین علت به دست آورده‌است که وی داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است باید گفت که افراد دیگری نیز داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند اگر این فضایل و شأن و منزلت بدان علت است که وی از خویشاوندان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. باید گفت که افراد فراوان دیگری نیز از اقوام و نزدیکان ایشان بوده‌اند اما ما

۱- مجمع الزوائد (۱۱۵/۹).

۲- کنز العمال (۳۶۴۱۱).

مشاهده می‌کنیم که آنان برای پیامبر ﷺ به اصل و اساسی قائل نیستند تا به خاطر آن و خویشاوندی با پیامبر علی ﷺ مورد تکریم و بزرگداشت قرار گیرد. بلکه آنان حتی به پیامبر ﷺ را به خاطر خویشاوندی و محبت او نسبت به علی ﷺ احترام می‌گذارند و او را بزرگ می‌دارند. به همین دلیل کسی که از نزدیکان علی بوده باشد و او را مساعدت و یاری کرده باشد و جزو شیعیان و پیروان او باشد، او برتر و افضل است نه افراد دیگر. اگر این قاعده را بر همه روایت‌های شیعه تطبیق کنید، آن را صحیح خواهید یافت والله المستعان.

۲۱- موسوی در مراجعه شماره ۴۸ صفحه ۱۶۲ می‌نویسد: «پیامبر ﷺ در حالی که بازوی علی را گرفته بود، فرمود: «این فرد پیشوای نیکوکاران. و قاتل گنهکاران است. کسی که او را یاری کند. مورد کمک و یاری واقع می‌شود و کسی که او را ناامید کند یا شکست دهد، ناامید می‌شود و شکست می‌خورد آنگاه [این عبارات] را با صدای بلند [بر مردم] خواند». حاکم آن را تخریج کرده است و در کنز العمال به او نسبت داده شده است که این حدیث مکذوب و دروغین است. در اسناد آن ابوجعفر بن عبدالله بن یزید وجود دارد که فردی کذاب و دروغ‌گوست و حدیث جعل می‌کرد. ابن عدی [درباره او] می‌گوید: «وی در سامرا بود و حدیث جعل می‌کرد»^۱.

موسوی با نقل تصحیح حاکم و عدم ذکر رد این حدیث توسط ذهبی به خوانندگان خیانت کرده است. ذهبی می‌گوید: «من می‌گویم: به خدا قسم این حدیث موضوع است و احمد کذاب است. تو علیرغم معلومات گسترده چقدر جاهل هستی^۲». به موسوی می‌گوییم: چقدر دروغگو و بی‌عقل هستی و دین و امانت‌داری‌ات چه اندازه کم است؟! شیخ البانی در السلسله الضعیفه (۵۳۲/۱) حدیث شماره ۳۵۷ آن را ساختگی دانسته است.

۱- میزان الاعتدال (۲۴۹/۱).

۲- المستدرک مع التلخیص (۱۴۰/۳).

۲۲- موسوی این روایت را از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «زمانی که در معراج مرا به آسمان بردند پروردگارم به من درباره علی سه امر را وحی کرد: او سرور مسلمانان امام پرهیزگاران و رهبر بی‌مانند است». و آن را به حاکم نسبت داده است و در پاورقی مراجعه شماره ۴۸ صفحه ۱۶۳ آن را به کنز العمال نسبت داده است. حاکم با آوردن این حدیث و تصحیح آن خودش و کتابش را لکه‌دار کرده است موسوی یک بار دیگر حاشیه ذهبی بر این حدیث و بیان کذب آن را کتمان کرده است بلکه حتی تعلیق نویسنده کنز العمال بر آن را نیز که بر گرفته از نظر سه تن از علمای بزرگ درباره رد این حدیث است ذکر نکرده است وی می‌نویسد: «ابن حجر [درباره آن] گفته است این حدیث بسیار ضعیف و منقطع است ذهبی گفته است آن را ساختگی می‌دانم ابن عماد گفته است این حدیث بسیار منکر است و چنین به نظر می‌رسد که توسط بعضی از شیعیان غالی جعل شده باشد. این صفات فقط از آن رسول خدا ﷺ است نه علی [یا هر کس دیگر]»^۱.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: «کسی که کمترین بهره‌ای از علم حدیث داشته باشد آن را ساختگی می‌داند و نسبت دادن آن به پیامبر ﷺ جایز نیست. و ما جز پیامبر ﷺ کسی را «سید المرسلین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین» نمی‌دانیم...»^۲ علامه البانی نیز در السلسلة الضعيفة شماره ۳۵۳ آن را ضعیف دانسته است.

۲۳- موسوی می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «آگاه باشید که من شما را به سوی چیزی راهنمایی می‌کنم که اگر بدان چنگ بزنید، پس از آن هرگز گمراه نخواهید شد: [آن] این علی است. به همان اندازه که مرا دوست دارید او را دوست داشته باشید و به همان اندازه که به من احترام می‌گذارید به او احترام بگذارید. زیرا جبرئیل مرا بدان چیزی امر کرده است که از سوی خداوند ﷻ آن را به شما گفتم» و آن را به طبرانی در الکبیر نسبت داده

۱- کنز العمال (۳۳۰۱۰).

۲- المنتقى (ص ۴۹۷).

است. این حدیث باطل و منکر است. اسناد آن بسیار واهی و بی‌اساس و دارای اشکالات فراوانی است. موسوی این حدیث را از کنز العمال نقل کرده است اما تعلیق مبنی بر ضعیف و منکر بودن آن را از خوانندگان پنهان کرده است. متقی هندی در آنجا درباره آن می‌نویسد: «ابن کثیر [درباره این حدیث] می‌گوید: این حدیث منکر است^۱». آنگاه موسوی با سخافت و پستی هر چه بیشتر که شایسته اوست، جهل و نادانی خود را آشکار می‌کند و در مراجعه شماره ۴۸ صفحه ۱۶۴ می‌نویسد: «ببینید که [رسول خدا ﷺ] چگونه گمراه نشدن آنها را به چنگ زدن به علی [و پیروی از او] مشروط کرده است. این بدان معنی است که کسی که به او تمسک نجوید گمراه است». آیا نگفتیم که رافضی‌ها علی را بیش از پیامبر ﷺ بزرگ می‌شمارند؟! و امت را تکفیر و تضلیل می‌کنند؟! به علاوه آیا آن چیزی که باید بدان تمسک جست و از آن پیروی کرد، علی ﷺ، قرآن، سنت، یا رسول خدا ﷺ است؟ کدام یک از اینها مراد است؟ خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ﴿فَأَسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ ۖ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ۝﴾ [الزخرف: ۴۳]. «بدان چیزی که به تو وحی شده است [محکم] چنگ بزن [زیرا] تو قطعاً بر راه راست قرار داری * و آن [کتاب یعنی قرآن] مایه بیداری تو و قومت است و از شما [درباره این برنامه الهی] پرسیده خواهد شد». یا اینکه دین خداوند فقط براساس یک مرد بنا می‌شود که او کسی نیست جز یکی از مسلمانان؟ پس پیامبر چه جایگاهی دارد؟ منزلت قرآن چیست؟ پیامبر ﷺ در حدیث صحیح می‌فرماید: «ترکت فیکم ما إن تمسکتُم به لن تضلوا بعدی أبداً کتاب الله وسنتی»: «من در میان شما چیزی بر جای گذاشته‌ام که اگر بدانها چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد: آن چیز کتاب خدا و سنت من است». به این دو فرقه [اهل سنت و شیعه] نگاه و از میان آن دو یکی را انتخاب کن که حقیقت از باطل مشخص شده است.

توجه: موسوی حدیث را به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی شیعی نسبت می‌دهد. ببینید چگونه علیه ما به کتابهایشان استناد می‌کند. آیا بالاتر از این جهلی وجود دارد؟! شاعر در این باره سروده است:

قال الطانزون له فقیه فصعّد حاجیه به و تاها
طنز پردازان او را فقیه نامیدند ابرویهایش را بالا انداخت و مغرور شد و به خود بالید
أطرق للمسائل أی بآئی ولا یدری لعمرك ما طحاهها
در جواب سوالها سکوت پیشه کرد بدین معنا که من [چنین هستم]. و به جان تو
سوگند آن چه را که گفته شده بود نمی‌دانست.

۲۴- نمونه دیگری از حیلها و فریبکاری‌های موسوی در مراجعه شماره ۴۸ صفحه ۱۴۸ حدیث ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ابوبکر می‌فرماید: «دست من و دست علی در عدالت با هم برابر هستند». و آن را به کنز العمال نسبت می‌دهد بدون اینکه از تخریج مؤلف کنز العمال سخنی بگوید. زیرا باعث رسوایی و دروغین و ساختگی بودن حدیث آشکار می‌شود. مؤلف کنز العمال، متقی هندی آن را به ابن الجوزی در الواهیات نسبت می‌دهد که این تخریج - بنا به گفته خود متقی هندی - برای اثبات ساختگی و دروغ بودن این حدیث کافی است. آیا شیعیان بعد از این بی‌دینی و تحریف کلام، همچنان عبدالحسین موسوی را امام و رهبر خودشان می‌دانند؟! «وقالوا ربنا إنا أطعنا سادتنا وكبرائنا فأضلونا السبيل». «و می‌گویند پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده‌ایم و آنان ما را از راه به در و گمراه کرده‌اند...».

۲۵- این زندیق رافضی نسبت به عایشه محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله طعن وارد و او را به هوی و اغراض بی‌ارزش یا حرام متهم می‌کند و می‌گوید: «عاطفی و احساساتی عمل کردن او در روزی که اسماء بنت نعمان را به عروسی برای پیامب صلی الله علیه و آله آوردند، هرگز فراموش نمی‌شود وی [عایشه] به او [اسما] گفت: پیامبر دوست دارد زمانی که بر زنش وارد می‌شود، وی خطاب به پیامبر بگوید: «أعوذ بالله منك...». تا آخر سخن باطلش

لعنت خداوند بر همه کسانی باد که ام المؤمنین علیها السلام را دشنام می‌دهند. موسوی در پاورقی مراجعه شماره ۷۶ صفحه ۲۳۲ این داستان خیالی رابه حاکم و ابن سعد به نقل از حدیث ابی اسید انصاری نسبت می‌دهد چنانکه ذهبی در تلخیص می‌گوید اسناد آن بی‌اساس است^۱. عبدالحسین این امر را عمداً از خوانندگان مخفی کرده است. این روایت از طریق هشام بن محمد بن السائب الکلبی است که دارقطنی درباره او می‌گوید: «متروک است»^۲. ابن عساکر درباره او می‌گوید: «رافضی و غیر قابل اعتماد است». ذهبی می‌گوید: «به او اعتماد نمی‌شود»^۳. اگر به گمانهای او مراجعه کنی در می‌یابی که گوینده آن یا عایشه است یا حفصه چگونه عبدالحسین یقین پیدا کرده است که گوینده این سخن عایشه است؟ در اسناد دیگری که ابن سعد آن را ذکر کرده است آمده است که گوینده این مطلب یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و معلوم نشده که کدامیک از همسران ایشان چنین حرفی زده است. اما اسناد آن نیز بی‌اساس و واهی است. زیرا از طریق کلبی به نقل از پدرش روایت شده است که پدرش به دروغگویی متهم است. این امر موجب می‌شود یقین پیدا کنیم که این قصه از اساس باطل و دروغ است و الحمدلله هیچ دلیلی در آن وجود ندارد.

۲۶- موسوی بارها گمان و ادعا کرده است که ابوبکر جزو سپاه اسامه رضی الله عنه بوده است که در صفحات پیشین این ادعای او را پاسخ دادیم و بطلان آن را ثابت کردیم. آنچه در اینجا می‌خواهیم بدان بپردازیم دروغگویی عالم بزرگ رافضی‌ها موسوی است که گمان می‌کند درباره خروج ابوبکر همراه لشکر و سپاه اسامه رضی الله عنه اجماع وجود دارد. اگر قصد او اجماع رافضی‌هاست، بله صحیح است اما این اجماع در نظر ما ارزشی ندارد. اما اگر قصد او اجماع کسانی است که کلام آنان ارزش استناد کردن را دارد، وی دروغ گفته

۱- المستدرک مع التلخیص (۳۹/۴).

۲- التهذیب (۵۷۰/۳).

۳- میزان الاعتدال (۱۵۹/۶-۱۶۱).

است. وی در مراجعه شماره ۹۰ صفحه ۲۵۶ در میان آن کتابهایی که آنها مصادر و منابع می‌نامد. سیره حلبی را ذکر کرده است. اما او براساس عادت همیشگی‌اش اقدام به فریب و نیرنگ نموده و سخن حلبی در این باره را نادیده انگاشته و آن را از خوانندگان پنهان داشته است حلبی می‌گوید: «پیامبر ﷺ ابوبکر را [از میان اصحاب خویش] مستثنی کرد و به او دستو داد برای مردم [به عنوان امام] نماز بخواند یعنی بین این گفته که ابوبکر ﷺ جزو سپاه بوده است و اینکه از آن تخلف ورزید منافاتی وجود ندارد. زیرا وی در ابتدا جزو سپاه بود اما زمانی که پیامبر ﷺ به او دستور داد امامت نماز مردم را بر عهده بگیرد از آن تخلف ورزید. بدین ترتیب بطلان ادعا و سخن رافضی‌ها مبنی بر تخلف ابوبکر ﷺ از سپاه و طعن نسبت به او را در می‌یابیم به ویژه زمانی که بدانیم که وی به دستور پیامبر ﷺ برای به عهده گرفتن امامت نماز جماعت از سپاه جدا شد و از آن تخلف ورزید^۱». احمد زینی دخلان نیز در سیره‌اش دقیقاً نظری مشابه نظر حلبی دارد^۲. موسوی به کلام هر دوی آنها استناد کرد، و آن را جزو مصادر و منابع خود اعلام کرده است. اما وی این قسمت از سخن ایشان را که ردی بر شبهه رافضی‌هاست، حذف کرده است. اما بر دشمن نباید ایراد گرفت.

۲۷- موسوی در مراجعه شماره ۹۰ صفحه ۲۶۸ می‌نویسد: «... چنانکه شهرستانی در مقدمه چهارم کتاب الملل و النحل آورده است پیامبر ﷺ فرمود: «جهزوا جيش اسامه، لعن الله من تخلف عنه». «لشکر اسامه را تجهیز کنید خداوند کسی را که از آن تخلف ورزد لعنت کند». بدون کمترین تأمل می‌توان هدف موسوی از ذکر این حدیث باطل را دریافت زیرا قصد او را حقیقت به طور مخصوص ابوبکر و عمر رضی الله عنهما است.

اما حدیثی که آن را ذکر کرده است همانند باد بی‌اساس است. چه زمانی شهرستانی جزو مصادر و منابع تخریج حدیث و نسبت داده آن به او بوده است؟ ما به کسی که علم

۱- السيرة الحلبية (۲۰۸/۳).

۲- جلد ۲ صفحه ۳۶۳.

کاهنان را به ارث برده است می‌گوییم: «گم شو که کسی برای تو ارزشی قائل نخواهد شد». شهرستانی آن را به کسی اسناد نداده است^۱ و برای آن اسنادی ذکر و آن را تصحیح نکرده است. بلکه فقط لفظ آن را ذکر کرده است. حلبی در سیره‌ای که موسوی کمی پیشتر بدان استناد کرد و روایاتش را بدان نسبت داد می‌نویسد: «سخن این رافضی مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ کسی را که از لشکر و سپاه اسامه تخلف کند لعنت کرده مردود است. زیرا اساساً در احادیث لعن نیامده است».

ابن دحلان نیز در سیره‌اش همین مطلب را ذکر کرده است که موسوی کمی پیشتر بدان استناد کرده بود اما در اینجا از ذکر آن و السیره الحلبیه خودداری می‌کند. زیرا در آنها راهی برای سخنان باطل و نیات پلیدش نیافته بود.

۲۸- چنانکه گذشت موسوی در مراجعه شماره ۹۰ صفحه ۲۶۹ ادعا می‌کند که هدف پیامبر ﷺ از فرستادن سپاه اسامه این بوده است که: «آنها در مرکز حکومت نباشند و پس از آن کار برای امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب در آرامش و اطمینان به پیش برود. تا اینکه زمانی که آنها بر می‌گردند عهد خلافت تثبیت و عقد آن برای علی محکم شده باشد و به دور از منازعه و اختلاف باقی بمانند...» در جواب موسوی و قومش می‌گوییم: اگر پیامبر ﷺ می‌خواست علی را خلیفه و آنان را از مدینه دور کند، او را به جای ابوبکر به امامت نماز منصوب می‌کرد؟ چگونه ممکن است او ﷺ بخواهد آنها را از مدینه دور کند تا امر حکومت برای علی آسان گردد، در حالی که به ابوبکر دستور می‌دهد امامت نماز را به عهده بگیرد؟! آیا عقل ندارید. بی‌تردید این کار پیامبر ﷺ بدین معنی است که فرد مورد نظر برای خلافت و رهبری مردم ابوبکر است. این نظر همه کسانی است که منصفانه و به دور از تعصب در این امر اندیشیده‌اند. حتی دحلانی که موسوی در نقل‌هایش بسیار به او اعتماد و مراجعه کرده است - در سیره‌اش چنین گفته است. اما زمانی که قسمتی از نوشته‌های او را پسندیده است از نقل آنها خودداری و چشم پوشی

۱- الملل والنحل (۳۰/۱).

کرده است. به طوری که وی (دحلانی) در خلال موضوع سریه اسامه و مستثنی شدن ابوبکر برای امامت نماز می‌نویسد: «این امر اشاره به این نکته است که او - ابوبکر - خلیفه بعد از پیامبرست^۱». اما موسوی چه بسیار نصوص و متون نقل شده را به بازی می‌گیرد و چه زشت آنها را تقطیع می‌کند!!! اگر هدف پیامبر از ارسال و فرستادن آنها، اعلام حکومت علی بود، بی‌تردید ضعیف‌تر از آن بودند که از انجام فرمان ایشان علیه السلام سرپیچی کنند. زیرا او فرستاده خداوند بود که از سوی پروردگار جهانیان حمایت و پشتیبانی می‌شد. چگونه انسان عاقل می‌تواند تصور کند که گروهی از انسانها که فاقد رهبر و قدرت و تاییدی از سوی پروردگار قوی غالب هستند بر او چیره شوند؟!؟ به علاوه اگر خلافت از آن علی علیه السلام و حق او بود و آن را می‌خواست، وی ابزارهای مادی مورد نیاز به دست آوردن آن را در اختیار داشت. ای کاش رافضی‌ها کمی عقل‌هایشان را به کار بیندازند. آنها را داور و حاکم قرار دهند و از تقلید موسوی و امثال او خارج شوند و از آنها برائت جویند. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأُ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا﴾ [البقرة: ۱۶۷]. «[در این هنگام] پیروان می‌گویند: این کاش بازگشتی [به دنیا] می‌داشتیم تا از آن بیزاری جویم، همانگونه که آنان [امروزه] از ما بیزاری جستند [و ناآشنایمان نامیدند]».

آنگاه موسوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش را به زشت‌ترین شیوه به تصویر می‌کشد و می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسامه را که جوانی هفده ساله بود بدین علت به فرماندهی آنان منصوب کرد تا با مخالفت گروهی مقابله و سرکشی آنها را سرکوب نماید. همچنین ایشان از این امر نگران بود که در صورتی که یکی از کسانی را که با یکدیگر رقابت می‌کنند به خلافت برگزینند در آینده با یکدیگر اختلاف و نزاع پیدا خواهند کرد. چنانکه می‌دانیم آنها تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دریافتند به همین نسبت به فرماندهی اسامه اعتراض و در حرکت به همراه سپاه او سستی کردند...». چه طعنی و نیرنگ را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می‌دهد که این امر شایسته دروغگویان دجال صفتی مانند رهبران رافضی‌هاست نه

پیامبران فرستاده شده‌اند از سوی خدا آنها راستگوترین، با وفاترین و صریح‌ترین انسانها هستند. اما دروغ، فریب و نیرنگ از جمله صفات رافضی‌هاست که بدان عادت کرده‌اند. آنها نسبت به همه مردم حتی پیامبران بدگمانی می‌کنند و آنها را به این صفات متهم می‌نمایند. پس باید گفت: إنا لله و إنا إليه راجعون! آیا باید خدواند را که راستگوترین راستگویان است، تصدیق کنیم که می‌فرماید: «رحماء بینهم»: «نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوز هستند». سورة فتح آیه ۲۹ یا موسوی و رهبران دیگر شیعه را تصدیق کنیم؟!.

۲۹- موسوی دروغ می‌گوید و ادعا می‌کند که عده‌ای از اصحاب از بیعت با ابوبکر خودداری کردند: «از جمله آنچه در کتاب الاحتجاج امام طبرسی به نقل از کلام خالد بن سعید بن عاص اموی و .. وجود دارد». و در پاورقی مراجعه شماره ۱۰۶ صفحه ۲۹۲ آن را به طبقات ابن سعد نسبت می‌دهد. و قسمتی از روایت را که با ادعای او همخوانی دارد ذکر و آن قسمت را که با آن تناقض دارد حذف می‌کند روایتی را که موسوی آن ذکر کرده است، قابل ثبوت نیست زیرا ابن سعد آن را از طریق واقدی و او هم از طریق جعفر بن محمد بن خالد بن زبیر بن عوام آن را ذکر کرده است^۱ و سند آن را هم آورده است که این سند کاملاً بی‌اساس است. حدیث واقدی که استاد ابن سعد بوده است متروک است و احادیث جعفر نیز منکر هستند^۲. به علاوه در این روایت که ضعیف بودن سند آن را مشاهده کردیم - چیزی جز تأخیر خالد در بیعت با ابوبکر به مدت سه ماه وجود ندارد که خالد پس آن با ابوبکر بیعت با رضایت از او اطاعت نمود. قسمتی از متن آن چنین است: «خالد سه ماه از بیعت کردن خودداری کرد. روزی ابوبکر برای دیدار او به خانه‌اش رفت و بر او سلام کرد خالد به او گفت: آیا دوست داری با تو بیعت کنم؟ ابوبکر گفت: دوست دارم در صلحی که مسلمانان در آن داخل شدند وارد گردی. خالد گفت: موعد ما امشب [نماز عشا] با تو بیعت می‌کنم. زمانی که ابوبکر روی منبر بود وارد شد و با او

۱- الطبقات الکبری (۷۳/۴).

۲- المجروحین (۲۵۰/۱) و میزان الاعتدال (۱۴۶/۲).

بیعت کرد. ابوبکر نسبت به او نظر خوبی داشت و او را گرمی می‌داشت^۱. این امری است که این رافضی کینه‌توز عبدالحسین آن را که قسمتی از متن روایت است از خوانندگان مخفی کرده است زیرا علیرغم استناد او بدان با خواسته‌های او مطابقت ندارد. اگر صحت و ثبوت آن را بپذیرد باید آنچه را که در آن است و ادعاهای او و همه شیعیان را ابطال می‌کند بگوید. اما استناد کردن موسوی به طبرسی رافضی جهلی است که بر جهلهای دیگر موسوی افزوده شده است. چه زمانی کتابهای رافضی‌ها منبع احتجاج علیه اهل سنت بوده‌اند؟

خلق الله للحروب رجالاً ورجالاً لقصعه وثرید
 «خداوند مردانی [انسانهایی] را برای جنگیدن خلق کرده است و گروهی دیگر را برای کاسه و ترید [آبگوشت] آفریده است».

سپاس خدایی را که ما را توفیق داد که حقیقت را ظاهر و دروغین بودن باطل و پیروان آن را کشف کرد و مار از آنچه آنان بدان گرفتار شده‌اند حفظ کرد.

فصل هفتم: مواضعی که با مطالب همان کتاب (المراجعات) تناقض دارد

وی در مواردی ادعایی را مطرح می‌کند آنگاه در جایی دیگر همان ادعا را نقض می‌نماید یا فردی را ستایش می‌کند و سپس از مدتی به او طعن وارد می‌کند.

۱- وی در مراجعه شماره ۱۲ صفحه ۳۹ می‌نویسد: «آیا [ولایت آنها] همان نعمتی نیست که خداوند درباره آن می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸]. «سپس بی‌تردید در آن روز از شما درباره نعمت سوال خواهد شد.»؟ وی قبل از آن درباره ولایت ائمه گفته بود: «آیا ولایت آنها همان امانتی نیست که خداوند درباره آن می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ [الأحزاب: ۷۲]. «ما امانت [اختیار و اراده] را بر آسمانها و زمین و کوهها [و همه جهان خلقت] عرضه داشتیم و [انجام وظیفه اختیار همراه با مسئولیت و انجام وظیفه اجباری بدون مسئولیت را بدیشان پیشنهاد کردیم جملگی آنها اجبار را بر اختیار برتری دادند]. و از پذیرش امانت خودداری کردند واز آن ترسیدند و حال اینکه انسان [این اعجوبه جهان] زیر بار آن رفت [و دارای موقعیت بسیار ممتازی شد اما برخی از] آنان [پی به ارزش وجودی خود نمی‌برند و قدر این مقام رفیع را نمی‌دانند و] واقعاً ستمگر و نادانند ...». به این تناقض در استنادهایش دقت کنید یک بار می‌گویید که امامت امانت است، بار دیگر می‌گویید نعمت است. تو را خدا از شما یک سوال دارم بدان جواب دهید و اگر ولایت آنها نعمت است پس چرا آسمانها، زمین و کوهها از قبول تحمل آن خودداری کردند و از آن روی گردانند و ترسیدند؟؟!! با علم به اینکه خداوند سبحانه و تعالی این امر را بر ایشان خرده نگرفت و آنها را توبیخ و سرزنش نکرد. اگر چنانچه ولایت آنها نعمت بود، عدم قبول آن از سوی آنها به معنای جهل آنها و سرزنش خداوند می‌بود.

بلکه حتی زمانی که انسان تحمل بار این امانت را قبول کرد خداوند او را با صفات جهل و ظلم توصیف کرد. اگر آن امر، ولایت آنها که نعمت است؟؟؟ می بود، آیا صحیح است که خداوند انسان را که نعمت را قبول کرده است با صفت جهل و ظلم وصف نماید؟! ببینید که جهل چه بلایی بر سر جاهلان می آورد و چگونه آنها را رسوا می کند!!.

۲- موسوی به تناقض گویی می پردازد یک بار ادعا می کند که بخاری نه تنها به رجال شیعه بلکه به کسانی استناد کرده است که غالی بوده و به رافضی بودن و بغض ابوبکر و عمر رضی الله عنهما متهم بوده اند وی می گوید: «در میان اساتید بخاری رجال شیعه وجود دارند که به رافضی بودن و بغض و کینه [نسبت به شیخین] متهم شده اند در نظر بخاری و دیگران این امر موجب خدشه دار شدن عدالت آنها نشده است. به طوری که با خیال راحت در صحاح به آنها استناد کرده اند...» مراجعه شماره ۱۴ صفحه ۵۰ وی در جای دیگری از کتاب ادعا می کند. که بخاری نسبت به اهل بیت و پیروان آنها کینه و بغض در دل دارد و از آنها روایت و فضایل آنها را ذکر نمی کند!! مراجعه شماره ۲۲ صفحه ۱۲۵ اگر چنانچه موسوی می گوید بخاری آنگونه می بود، از آن کسانی که بدانها اشاره شد حدیث روایت نمی کرد، بلکه بابهایی از کتابش را به ذکر فضایل علی و افراد دیگری از اهل بیت رضی الله عنهم اختصاص نمی داد^۱.

۳- موسوی در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۶۴ در بیان بیوگرافی حسن بن حی، عبارت ابن سعد درباره او را نقل می کند که گفته است: «وی ثقه و دارای احادیث صحیح و فراوانی بود، همچنین وی شیعه مسلک بود». موسوی چرا به نظر ابن سعد مبنی بر ثقه بودن حسن بن صالح استناد می کند؟ آیا وی به ابن سعد طعن وارد نمی کرد و نمی گفت که او نسبت به شیعیان و رجال آنها ظلم می کند، اگر آنگونه که موسوی می گوید: ابن سعد چنین باشد و دشمن شیعیان باشد چرا حسن بن صالح را ثقه می داند و چرا موسوی

۱- نگا: البخاری، باب مناقب علی، باب مناقب جعفر، باب مناقب العباس، باب مناقب قرابه رسول الله صلی الله علیه و آله

احادیث شماره ۳۷۰۱ الی ۳۷۱۶.

به قول او استناد می‌کند؟ و چنانکه موسوی در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۶۳ در بیوگرافی حارث أَعور او را متهم می‌کند و می‌گوید: «از جمله کسانی که با حارث دشمنی و مخالفت می‌کردند، محمد بن سعد بود. به طوری که در جلد ششم کتاب طبقات پس از ذکر بیوگرافی می‌نویسد: «او سخنان زشت و بدی دارد». و چنانکه عادت همیشگی او نسبت به رجال شیعه بود، به او ظلم کرد، حق او را نادیده گرفت. به طوری که در علم و عمل نسبت به آن انصاف پیشه نمی‌کند...» اگر موسوی راست می‌گوید، چرا ابن سعد حسن بن صالح را که شیعه بود به خاطر تشیعش تضعیف نکرد؟! برای اینکه خیال موسوی و پیروانش را آسوده کنیم باید گفت در سنن أبی داود^۱ حدیثی از حسن بن صالح روایت می‌کند که در آن اثبات مسح بر خفین وجود دارد و او یکی از رجال آن حدیث است. عموم شیعه به این امر اعتقادی ندارند و نشان می‌دهد که حسن، شیعه غالی نبوده است. کسی که به پاورقی‌های کتاب المراجعات نظری بیفکند در می‌یابد که بیشتر منابع آن کتاب طبقات ابن سعد است. موسوی چرا چنین تناقض گویی می‌کند؟!

۴- همچنین موسوی درباره بیوگرافی ابوالحجاف داود بن ابی عوف می‌گوید: «بعد از آنکه دو سفیان از او حدیث روایت کردند، دیگر نظر نواصب به او زیانی نرسانید». مراجعه شما ۱۶ صفحه ۶۷ منظور او از نظر نواصب کلام ابن عدی درباره داود بوده است که گفته است: «به نظر من او جزو کسانی نیست که به او استناد شود. او شیعی است و بیشتر آنچه روایت می‌کند در فضایل اهل بیت است^۲». عبارت موسوی نشان می‌دهد که موسوی داود بن ابی عوف را به علت تأیید او توسط سفیان، شقه و مورد اعتماد می‌داند. پس چرا موسوی با سفیان درباره راویان دیگری که سفیان آنها را تکذیب می‌کند هم عقیده و هم رأی نیست؟ یا علت این امر هوی و تعصب است؟!

یوم یهان إذا ما جئت من یمن وإن لاقیت معدیا فعدنانی

۱- سنن ابی داود مع عون المعبود (۱۸۰/۱) حدیث شماره ۱۸۰.

۲- میزان الاعتدال (۳۰/۳).

۵- موسوی در مراجعه شماره ۱۶ صفحه ۱۰۰ درباره بیوگرافی فضیل بن مرزوق می‌نویسد: «زید بن حباب در آنچه از او درباره حدیث تأمیر روایت کرده است به او دروغ بسته است». حدیث تأمیر که موسوی آن را تکذیب می‌کند عبارت از انتصاب ابوبکر و عمر و علی علیهم‌السلام به امارت است که زید بن حباب آن را از فضیل روایت کرده است. برای اینکه میزان جهل و حماقت موسوی را بدانید باید گفت زید بن حباب جزو آن ۱۰۰ راوی است که موسوی آنها را ذکر کرد و گفت آنها شیعه هستند و اهل سنت بدانها استناد کرده‌اند و در ردیف ۲۸ قرار دارد و قول ابن عدی درباره او را ذکر کرد که گفته بود: او جزو افراد صادق کوفه است که در راستگو بودن او نمی‌توان شک کرد. و موسوی او را جزو رجال شیعه بر شمرده بود. طبیعی است که ذکر او نشانه ثقه و مورد اعتماد بودن او نزد موسوی است. اما او از رای خود برگشت و او را تکذیب کرد. آیا این امر باعث نمی‌شود خوانندگان به موسوی بخندند و او را مورد تمسخر قرار دهند؟! آیا شایسته‌تر نیست او را به همان صفتی وصف کنیم که در میان علما رواج دارد که او از الاغ خانه‌شان گمراه‌تر است؟ می‌گوییم: بله چنین است.

۶- موسوی درباره بخاری می‌گوید: «کسی که از نیات درونی بخاری نسبت به امیر المؤمنین و سایر اهل بیت اطلاع داشته باشد، می‌داند که کتاب او خالی از نصوص ارزشمند آنهاست و قلم او از بیان خصائص آنها خودداری می‌کند...» همچنین می‌نویسد: «بخاری و مسلم و امثال آنها بدین علت آن را تخریج نکرده‌اند زیرا می‌دانسته‌اند که با نظر آنها درباره خلافت تناقض دارد. این دلیل رویگردانی آنها از بسیاری از نصوص و متون صریح بوده است. آنان از بیم اینکه این مطالب مانند سلاحی در دست شیعیان باشد آن را کتمان کردند در حالی آن را می‌دانستند». مراجعه شماره ۲۲ صفحه ۱۵۲. موسوی در اینجا ادعایی را مطرح می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز چنین ادعایی نداشتند و آن دانستن نهان و ضمیر انسانهاست. موسوی چگونه از نیات درونی بخاری اطلاع پیدا کرده است؟ همچنین او سخن خودش را نقض کرده است وی در مراجعه شماره ۱۴ صفحه ۵۰ ادعا

کرده بود که بخاری از گروهی از رافضه که نسبت به ابوبکر و عمر کینه داشتند، حدیث تخریج کرده است. این عادت همیشگی پیروان اهواء و فرق است که هدف آنها رد حق و راندن آن است. حتی اگر این امر دارای تناقض آشکاری باشد. منظور موسوی از حدیثی که بخاری و مسلم آن را تخریج نکرده‌اند حدیث الدار می‌باشد که یک حدیث بی‌اساس و واهی است. در صفحات پیشین از تخریج فضایل علی و سایر اهل بیت علیهم‌السلام توسط بخاری و علمای دیگر اهل سنت سخن گفتیم. اما چنانکه شاعر سروده است:

أصعبُ ما في الأرض إرضاء حاسدٍ وعيشُ ذكِيٍّ بين قومٍ بهائمٍ
«سخت‌ترین و مشکل‌ترین کار روی زمین این است که حسودی را راضی گردانی یا اینکه فرد باهوش و عاقل در میان گروه چهارپایان زندگی کند»!

۷- موسوی می‌گوید: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روز عرفات در حجه الوداع فرمود: «علی از من است و من از علی هستم و کسی جز من و علی [دین را] ابلاغ نمی‌کند» و در پاورقی مراجعه شماره ۴۸ صفحه ۱۶۵ می‌نویسد: «کسی که به این حدیث در مسند احمد مراجعه کرده باشد در می‌یابد که این حدیث بی‌تردید در حجه الوداع گفته شده است...» این سخن و کلام عبدالحسین بود. سپس در همان پاورقی می‌نویسد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این مطلب را زمانی فرمودند که علی را فرستاد تا به ابوبکر ملحق شود و او را باز گرداند و سوره براءت را با خود برد تا آن را به جای ابوبکر [به مردم] ابلاغ کند. به اتفاق همه اهل سیر و اخبار این امر در سال نهم هجری و یک سال قبل از حجه الوداع و زمانی روی داد که ابوبکر رضی‌الله‌تعالی‌عنه امیر الحاج بود. واقعاً امر عجیبی است. شیطان چگونه پیروانش را بازیچه خود قرار می‌دهد و چگونه دیدگان آنان را کور و به اعمال زشت دچار می‌کند. شاعر چه خوب سروده است:

أعمى يقود بصيراً لا أبالكُم قد ضلَّ من كانت العميان تهديه
«او فرد نابینایی است که افراد سالم را راهنمایی و رهبری کند. کسی که راهنمای او کور و نابینا باشد قطعاً گمراه می‌شود».

۸- موسوی در مراجعه ۸۲ صفحه ۲۴۹ می‌نویسد: «آیا عمل کردن به نشانه‌های ترس از قبیل شمشیر کشیدن یا آتش زدن، ایمان به عقد بیعت محسوب می‌شود؟!». این حرف او اشاره به این امر دارد که کسانی که با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند و علی هم جزو آنها بود بعد از اینکه به وسیله شمشیر یا آتش تهدید شدند فقط به خاطر ترس از جانشان بیعت کردند. که این کلام با مطلبی که پیشتر گفته بود تناقض دارد وی در همان مراجعه ۸۲ صفحه ۲۴۶ می‌نویسد: «چنانکه مشهور است علی و ائمه معصومین به پشتیبانی از حاکمان حکومت اسلامی پرداختند...» این در نظر هر انسان عاقلی بدین معناست که علی رضی الله عنه به اراده خودش بیعت کرده است پس چرا موسوی در آخر همان مراجعه ادعا می‌کند که او از ترس کشته شدن یا سوزاندن خانه‌اش بیعت کرد؟! آیا شما از حجم فراوان دروغها و حیل‌های موسوی تعجب نمی‌کنید؟! گویی موسوی در آخر مراجعاتش، مطالب قسمتهای اول آنها را فراموش کرده است!.

۹- موسوی درباره نوشته‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست در اواخر عمرش بنویسد، می‌گوید: «گفتند شاید عمر از آن بیم داشت که منافقان به علت نوشته شدن آن در زمان بیماری پیامبر نسبت به صحت آن نوشته طعن وارد کنند و این امر موجب فتنه شود». آنگاه آن را بعید می‌شمارد و می‌گوید: «این امر با وجود سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «لا تضلوا» گمراه نمی‌شوید، محال است زیرا نصی بر این نکته است که آن نوشته موجب در امان ماندن شما از گمراهی است. پس چگونه ممکن است که به علت طعن منافقین موجب فتنه گردد؟!» مراجعه شماره ۸۸ صفحه ۲۶۳. اما او در مراجعه شماره ۸۶ صفحه ۲۵۸ می‌نویسد: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین علت از نوشتن منصرف گردید که سخن آنها یعنی هجر: هدیان گفت که او را به وسیله آن غافلگیر کردند، او را وادار به انصراف کرد. زیرا پس از آن برای نوشتن آن نتیجه و اثری جز فتنه و اختلاف باقی نماند» آنگاه کلام خودش «چگونه ممکن است به علت طعن و سرزنش منافقان موجب فتنه گردد». را فراموش کرده است. این سفسطه‌ها و تناقض‌گویی‌های موسوی بیشتر به کلام آدمهای

مست و لایعقل شبیه است تا به تحقیق علمی. این امری است که به علت تناقض شدید و نزدیکی و تشابه دو نظر نه تنها بزرگان که کودکان را نیز می‌خنداند. برای توجه این امر در حالت بیشتر متصور نیست. یا این فرد - موسوی - بسیار احمق بوده است یا بسیار دروغگو و فریبکار و مکار که هر دو احتمال بسیار تلخ است. اما به هر حال خداوند او را رسوا کرده است.

۱۰- موسوی در مراجعه شماره ۱۱۰ صفحه ۳۰۵ در تناقضی صریح می‌نویسد: «پس از آن یعنی مصحف فاطمه که موسوی ادعا می‌کند علی آن را تألیف کرده است کتابی را دربارهٔ دیه‌ها تألیف کرد و آن را الصحیفه نام نهاد» و علی علیه السلام این امر را که پیامبر صلی الله علیه و آله از میان صحابه فقط به او چیزی را اعطا کرده باشد، انکار می‌کند. این امر دلیلی علیه شیعه می‌باشد. علاوه بر آن این متنی است که عبدالحسین آن را روایت می‌کند: «به خدا ما کتابی نداریم که آن را بخوانی جز کتاب خداوند تعالی و این صحیفه ...» که حجتی علیه او در ابطال ادعایش دربارهٔ مصحف فاطمه و کتابت قرآن توسط علی است که شبیه تفسیر آن بوده است و این امر از تناقضات واضح و رسوایی موسوی است.

فصل هشتم: مواردی که در آن طعن در یکی از صحابه به تنهایی یا عامه ایشان باشد:

۱- موسوی با افکار سبأی خود نسبت به بهترین مخلوقات پس از پیامبران، یعنی اصحاب پیامبر ﷺ طعن وارد می‌کند و در مراجعه شماره ۸ صفحه ۲۳ می‌نویسد: «در اینجا به کلام پیامبر ﷺ که بدان اشاره کردیم، دقت کنید زمانی که در میان جاهلان و غافلان فریاد کشید و ندا داد: ای مردم من در میان شما چیزی از خود بر جای می‌گذارم که اگر بدان تمسک جوید، هرگز گمراه نخواهید شد...» این امر بی‌احترامی او نسبت به صحابه - رضوان الله علیهم - را نشان می‌دهد و نشان دهنده اعتقاد و مذهب آنان درباره اصحاب پیامبر است که همه آنها به جز علی جاهل و غافل هستند. سخنی که آنان درباره یاران پیامبر این امت می‌گویند یهود و نصاری آن را درباره یاران پیامبرانشان نگفته‌اند. این امر طعن ورزیدن به اصحاب خواه ناخواه به بی‌احترامی به پیامبر ﷺ می‌انجامد. چنانکه بعضی از علمای سلف معتقدند که: «آنان به یاران پیامبر ﷺ طعن وارد می‌کنند تا چنین القا کنند که پیامبر آدم بدی بوده است و یاران بدی داشته است و اگر فرد صالح و نیکوکاری بود، دوستان و یاران نیکوکاری می‌داشت».

ارتباط و ملازمت پیامبر ﷺ و یاران با وفایش رابطه‌ای ناگسستنی است. آن پیوندی است که وحی درباره آن نازل شده است و پیامبر ﷺ آن را با شاگردانش ﷺ به وجود آورده است. و در آن جایی برای منافقان و پیروانشان وجود ندارد!

۲- موسوی در پاورقی مراجعه شماره ۸ صفحه ۲۶ می‌نویسد: «... و چگونه او در خلافت عامه و نیابت از پیامبر، برادر و دوستش را که کسی جز او دین را به نقل از او ابلاغ نمی‌کند، کنار می‌گذارد سپس فرزندان وزغ را بر فرزندان پیامبر ﷺ مقدم می‌دارد؟!...». آیا کینه‌ای را که این گمراه و گمراه کننده نسبت به یاران پیامبر ﷺ در دل

دارد و سموم آن را در اینجا منتشر نمود مشاهده می‌کنید؟ خداوند درباره این گونه افراد به درستی فرموده است:

﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾ [آل عمران: ۱۱۸]. «دشمنی از دهان آنان آشکار است و آنچه در دل دارند بزرگتر است». بی‌ادبی انسان‌های پست فطرت و فرومایه به کرامت بزرگان زیانی نمی‌رساند، زیرا آب به مقدار قلتین رسیده است:

ولقد أمر على السفية يسبني فمضيت ثمت قلت لا يعنني
دشمن به انسان سفیه و کودن دستور دارد تا مرا دشنام دهد. پس از آنجا گذشتم و گفتم به من ربطی ندارد این گفته او کینه و بغض درونی او نسبت به اصحاب علیهم‌السلام را نشان می‌دهد و اگر قرار باشد کسی سزاوار این اوصاف باشد، ان موسوی و کسانی هستند که رهبری او در دین را قبول دارند و با او هم رأی هستند. اما چنانکه شاعر سروده است:

هل يضر البحر أمسي زائراً أن رمى فيه صبي بحجر
آیا اگر کودکی در دریایی پر آب سنگریزه‌ای بیندازد، بدان زیانی می‌رساند؟!.

۳- موسوی در مراجعه شماره ۱۰ صفحه ۳۴ نسبت به خلفای سه گانه بی‌ادبی کرده و می‌نویسد: «تا جایی که درود فرستادن بر آنها را جزیی از صلوات واجب بر همه بندگان قرار داده است و بدون آن درود فرستادن بر هیچ کدام از جهانیان صحیح نیست، خواه صدیق باشد یا صاحب یک یا دو یا چند نور ذانور أونورین أو أنوار...».

بی‌تردید این منحنی مخیفی که این رافضی بدان رسیده است، ساخته دست ابلیس و یارانش است وی این بار در اینجا بدون تقیه از نیات درونی‌اش سخن می‌گوید. اما چنانکه پیشینیان می‌گویند: فرد به اندازه دردش فریاد می‌کشد. سوالی که در اینجا پیش می‌آید این است: چه چیزی باعث خشم و غضب موسوی و قومش از این افراد شده است؟ آیا این امری که موجب خشم آنها شده است بر پایی دین و انتشار اسلام در دوران خلافت آنهاست؟ یا رضایت خداوند و پیامبرش از آنها؟ یا سقوط حکومت ساسانی و روم و خاموش شدن آتش مجوسی‌ها در دوران حکومتشان آنها را به خشم

آورده است؟ لازم است دوستانان موسوی به این سوال‌ها پاسخ دهند ما خداوند را بر دوست داشتن آنها شاهد و گواه قرار می‌دهیم. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰]. «کسانی که پس از آنها [مهاجرین و انصار به دنیا] می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان آوردن بر ما پیش گرفته‌اند، بیاور و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی». بعد از ایمان به خداوند و فرستاده او به حب و دوست داشتن آنها بیش از هر عمل دیگری امیدواریم.

هاشم جدنا فان كنت غضبی فاملئنی وجهک (القبیح) خدوشا
«هاشم جد ماست. اگر از این امر خشمگین هستی صورت زشتت را پر از خراش و زخم کن».

۴- موسوی درباره معاویه رضی الله عنه می‌گوید: «معاویه رهبر فرقه باغیه (ستمکار) بود که با امیرالمؤمنین دشمنی و جنگ و بر منابر مسلمانان او را لعن کرده و آنها را به لعن او فرمان داد اما او علیرغم بی‌شرمی‌اش در دشمنی با امام علی حدیث منزلت را انکار نکرده است...» مراجعه شماره ۲۸ صفحه ۱۳۷. در حقیقت کمترین صفتی که شایسته موسوی است وقاحت و بی‌شرمی در سلسله‌ای از اعمال ناپسند اخلاقی است که شایسته اوست. در حقیقت معاویه رضی الله عنه کاتب وی و دایی مؤمنین برادر ام‌المؤمنین حبیبیه بوده است. وی در زمینه جنگ با علی اجتهاد کرده ولی حق با علی رضی الله عنه بوده است. پس اجر اجتهاد به او تعلق می‌گیرد. زیرا چنانکه مردمان دوران او شهادت داده‌اند او شایسته این امر بوده است و چنانکه در میان اهل علم معلوم است و اینکه معاویه و سپاهش فرقه باغیه (ستمگر) بوده‌اند به معنی کافر و فاسق بودن آنها نیست.

لعن فرستادن بر علی، برخلاف تصور موسوی در دوران معاویه وجود نداشت. بلکه چند سال پس از مرگ او در دوران مروان بن حکم به وجود آمد تا اینکه امیرالمؤمنین

عمر بن عبدالعزیز رحمته الله آن را برانداخت. در حدیثی که موسوی آن را ذکر کرد و در آن سخن معاویه خطاب به سعد آمده است که گفت: «چه چیزی موجب شد تا به علی دشنام ندهی؟» بدین امر تصریح نشده است که معاویه او را به دشنام دادن وادار کرد یا دستور داد. چنانکه نووی رحمته الله در شرح صحیح مسلم آن را بیان کرده است.^۱

۵- موسوی در مراجعه شماره ۶۴ صفحه ۲۰۷ می‌نویسد: «.. و کینه حزب فراعنه از نسل اول را در دل پنهان می‌کرد...» موسوی در اینجا به صدر اول تصریح می‌کند که اگر منظور او یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نباشند، بی‌تردید از حدود قرن اول که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را مدح کرده بود، خارج نمی‌شود. آنگاه این متحجر نادان آنها را دشنام می‌دهد و به آنها بی‌احترامی می‌کند. لعنت خداوند بر ظالمان باد. او با سخنانش عقیده خودش و رافضی‌ها درباره صحابه گرانقدر پیامبر اسلام را آشکار می‌کند و به کلام پروردگار جهانیان درباره مدح آنها بی‌توجهی می‌کند. بی‌تردید موسوی و قومش از برائت و پاکی اصحاب اطلاع دارند. اما روحیات فرعون‌ی مریض آنها مانع قبول حقیقت می‌شود که خداوند درباره آنها فرموده است: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾ [النمل: ۱۴]. «ستمگرانه و مستکبرانه معجزات را انکار کردند، هر چند که در دل بدانها یقین و اطمینان داشتند. بنگر سرانجام و سرنوشت تبهکاران چگونه شد؟ [مگر در دریا غرق نشدند و به دوزخ واصل نگشتند؟]». سپس موسوی می‌گوید: «تو می‌دانی که نصوص امامت و عهد خلافت از جمله اموری بودند که ظالمان از آن بیم داشتند که مبدا کاخهای آنها را ویران و حکومت آنان را ساقط نماید». در این سخن او و شامل بودن آن بر همه کسانی که خلافت اسلامی را بر عهده گرفتند از ابوبکر رضی الله عنه تا آخرین اشکال آن خلافت شکی نیست. اما باید از پیروان موسوی تعجب کرد که چگونه او را به رهبری و امامت پذیرفته‌اند در حالی که آنان این آفات را در مراجعات او می‌خوانند. پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- مسلم بشرح النووی (۱۷۵/۱۵).

می‌فرماید: «مريض را بر سالم وارد نکنید»^۱.

مجبور کردن فکر تجاوزگر او واجب است: «چنانکه علما گفته‌اند زیرا به کاربردن حجر برای مصلحت ادیان از مصلحت بدنهای انسانها ضروری‌تر است». بریدن، تقطیع کردن و تباه کردن قسمتی از امور برای بقا کل آن امر جایز است!!

ومن جعل الغراب له دليلاً يمر به على جيف الكلاب
«کسی که کلاغ را راهنمای خویش قرار دهد، او را به لاشه سگها خواهد کشاند».

۶- موسوی در حالی که تلاش می‌کند به شخصیت ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها بی‌احترامی کند می‌نویسد: «شاید او گمان می‌کرد از دیگران برتر است. اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این امر را تأیید نمی‌کرد». این پست فطرت بزدل در ادامه می‌نویسد: «وی [پیامبر] از دقت در رفتار و گفتار ام‌المؤمنین عایشه این امر را دریافته بود». مراجعه شماره ۷۲ صفحه ۲۲۴ در اینجا او تظاهر به ادب و سخنان شیرین می‌کند. آنگاه شمشیر چوبینش را بر می‌کشد تا به محبوبترین فرد در نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طعن وارد کند. عایشه رضی الله عنها خود را بزرگتر از آنچه استحقاق آن را داشت، نمی‌دید بلکه چنانکه عادت اهل فضل است آنها علیرغم داشتن مراتب عالی نفس خود را سرکوب می‌کنند وی نیز خود را کمتر از آنچه شایسته او بود، می‌دید. وی پس از آنکه خداوند او را در جریان افک تبرئه کرد و برائت او را آشکار ساخت، گفت: «به خدا قسم گمان نمی‌کردم درباره من وحی نازل شود تا تلاوت شود و بی‌تردید خودم را حقیرتر از آن می‌دانم که خداوند عزوجل درباره من سخنی بگوید که تلاوت شود^۲». موسوی کتابش را از سخنان پوچ و واهی پر کرده است او در نهان و آشکار به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دشنام می‌دهد و به آنان طعن وارد می‌کند. اما در مقابل انسانهای فرومایه، طعنه زننده و هر شیطان ملعونی را مدح می‌کند و در ستایش آنان چنان

۱- البخاری، کتاب الطب، حدیث رقم (۵۷۷۴) و مسلم کتاب السلام حدیث شماره (۲۲۲۱).

۲- البخاری، در چندین جا این عبارت ذکر شده است از جمله حدیث شماره (۲۶۶۱) در کتاب الشهادات.

مبالغه می‌کند که گویی آنان از امهات المؤمنین و سروران متقین برترند! آیا میزان انصاف موسوی را مشاهده می‌کنید. در مراجعه شماره ۷۴-۷۶ و ... درباره او به نشر کاذب و بی‌احترامی به ام المؤمنین می‌پردازد و در آن به خود پسندی و انواع تخمین‌ها و گمان‌ها می‌پردازد. اگر موسوی مؤمن بود آنگونه می‌بود که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ﴾ ^(۱۶) یَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۷﴾ [النور: ۱۶-۱۷]. «چرا نمی‌بایستی وقتی که آن را می‌شنیدید، می‌گفتید: ما سزاوار آن نیستیم که زبان بدین تهمت بگشاییم. سبحان الله این بهتان بزرگی است!»* خداوند نصیحتتان می‌کند که اگر مؤمن هستید مبادا چنین کاری را تکرار کنید [و خویشان را آلوده چنین معصیتی کنید. زیرا ایمان راستین با این امر تناقض دارد].

۷- این رافضی بی‌شرم، ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها را که گفته است، پیامبر در حجره او از دنیا رفت تکذیب می‌کند و به پیامبر طعن دارد و او را مسخره می‌نماید و می‌گوید: «اگر چوپانی در حالی که سر او بین گردن و سینه یا شانه تا چانه یا زانوی زنش قرار دارد، اما درباره چوپانی گله‌اش وصیتی نکرده است، از دنیا برود آن امر را ضایع کرده و به تأخیر انداخته است ...» آنگاه دچار تعصب و دروغ‌گویی می‌شود: «خداوند ام المؤمنین را عفو کند، ای کاش - زمانی که او تلاش می‌کرد این فضیلت را از علی بستاند - آن را به پدرش نسبت می‌داد. زیرا این امر از آنچه او ادعا کرد به مقام پیامبر سزاوارتر بود ...» مراجعه شماره ۷۶ صفحه ۲۳۷. این کلام حماقت و نادانی شدید موسوی را نشان می‌دهد و درد بی‌درمانی است که هیچ علاجی ندارد. در اینجا او پیامبر صلی الله علیه و آله را که کفار قریش به امانتداری او اعتراف کرده بودند بدون هیچ دلیل خاصی جز اینکه او در خانه‌اش در کنار همسرش از دنیا رفته است به ضایع کردن امانت الهی و گمراه کردن امتش متهم می‌سازد؟! و خداوند موسوی را رسوا کند، پس اگر فردی در خانه‌اش و در کنار خانواده‌اش از دنیا نرود قرار است در کجا وفات نماید؟! به علاوه این امر بدین معنی نیست که زمانی که پیامبر در حجره عایشه از دنیا رفت امتش را رها و آنها را دچار

سرگردانی کرد. زیرا می‌دانیم پیامبر ﷺ روزی که از دنیا رفت پس از اینکه خلیفه‌اش ابوبکر ﷺ را به امامت نماز مسلمانان که بزرگترین عبادت دینی آنهاست که خداوند او را برای آن منصوب کرده بود با اطمینان نسبت به امتش پس از خودش وارد خانه‌اش شد آنگاه موسوی انتظار دارد همچنانکه او همواره دروغ می‌گوید و دروغگویی در ذات و وجود او ریشه دوانده است، ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها نیز دروغ بگوید و این فضل را به پدرش نسبت بدهد. اما چنانکه در مثل آمده است درباره موسوی باید گفت «کافر همه را به کیش خود پندارد». راستگویی در نظر موسوی چنان منفور است که راستگویان را مجرم و گناهکار می‌پندارد. به رافضی‌ها به خاطر داشتن چنین عالمی تبریک می‌گوییم شاعری چنین سروده است:

أصبح الصدقُ سُبَّهً والأَكاذِبُ أَوْسَمَهَ

«راستگویی موجب بدنامی و دشنام شده است و دروغ‌ها به مدالهای افتخار تبدیل شده است».

کسی که کتاب موسوی را مطالعه کرده باشد کمترین چیزی را که در آن مشاهده می‌کند این است که این کتاب به دور از ادب نزاکت و بی‌طرفی در بحث است.

۸- این رافضی بی‌ادب به اصحاب پیامبر ﷺ طعن وارد می‌کند و می‌گوید: «... و بسیاری از این گونه سنت‌ها که بسیاری از اصحاب نه تنها به آنها عمل نمی‌کردند بلکه به خاطر پیروی از هوی و خواسته‌های نفسانی‌شان بر خلاف آن عمل می‌کردند». همچنین می‌گوید: «اما اغراض شخصی در نظر آنان بر هر دلیل دیگری مقدم بود». و می‌گوید: «بسیاری از اصحاب از علی متنفر بودند و با او دشمنی می‌کردند او را ترک کرده و آزار و دشنام می‌دادند و به او ظلم می‌کردند و با او دشمن بودند. و با او جنگیدند و در مقابل او و اهل بیت و یارانش شمشیر کشیدند چنانکه این امر در اخبار پیشینیان وجود دارد ...» مراجعه شماره ۱۰۰ صفحه ۲۷۹-۲۸۱ خداوند چنین اراده کرده است که موسوی آنچه در دل نسبت به اصحاب پیامبر مخفی کرده بود آشکار سازد: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم

مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَانَهُمْ ﴿٢٩﴾ [محمد: ۲۹]. «آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری [نفاق و کینه توزی نسبت به اسلام] وجود دارد. گمان می‌کنند خدا کینه‌ها و دشمنی‌های ایشان را [که از اسلام و مسلمین در دل دارند] ظاهر و بر ملا نمی‌کند؟». در اینجا نمی‌خواهیم به این مفتری کذاب پاسخ بدهیم اما یک سوال از او می‌پرسیم: پس شجاعت علی علیه السلام که درباره آن صدها روایت نقل می‌کنید چه شد تا چنین مصیبت‌هایی بر سر او نیاید؟ بلکه تاریخ شهادت می‌دهد که این شما (شیعیان) بودید که بر سر علی و اولادش چنین مصیبت‌هایی را آوردید این خطبه‌های اوست که از کتب شما نقل و روایت شده است که بر این امر گواهی می‌دهد وی خطاب به مردم کوفه فرمود: «.... خدایا من آنها را دچار ملال کردم آنها نیز مرا دچار ملال و خستگی کردند و مرا دل زده و رنجور کردند. من نیز آنها را دچار چنین حالتی کردم. پس به من به جای آنها گروه بهتری عطا کن و به جای من بر آنها انسان شرووری نازل کن. خدایا قلب‌هایشان را ذوب کن همچنانکه نمک در آب حل می‌شود^۱». همچنین می‌گوید: «.... شما را به خدا قسم آیا دین ندارید که شما را متحد کند و تعصب ندارید که شما را قوی کند یا اینکه جای تعجب ندارد که معاویه سرکشان ظالم را فرا می‌خواند آنها بدون طمع به عطا و کمک او را یاری می‌کنند ولی زمانی که شما را فرا می‌خوانم شما که باقیمانده اسلام و مردم هستید که به من کمک کنید از من متفرق می‌شوید و درباره من اختلاف می‌کنید؟...»^۲. حسن علیه السلام درباره موسوی و پیروانش می‌گوید: «به خدا قسم معاویه برای من بهتر از اینهاست. که گمان می‌کنند شیعه و پیرو من هستند اما می‌خواهند مرا بکشند و مالم را بگیرند»^۳. همچنین می‌گوید: «مردم کوفه و مصیبت‌هایشان را شناختم و از میان آنها کسی که فاسد است برای من مناسب نیست آنها

۱- نهج البلاغة (ص ۶۶-۶۷).

۲- همان (ص ۲۵۸-۲۵۹).

۳- الاحتجاج، طبرسی، (ص ۱۴۸).

هیچ وفایی ندارند و در قول و عمل آنها هیچ ضمانتی وجود ندارد...^۱. آیا اکنون برایتان مشخص شد چه کسانی پیرو هوی و اغراض شخصی‌شان هستند؟! بلکه ضرورتاً مشخص گردید که شما، منشا و مرکز، مکر، نیرنگ و ناپایداری در موضع‌گیری هستید یکی از رهبران شیعه، جواد محدثی می‌گوید: «مردم کوفه در طول تاریخ به خدعه و پیمان‌شکنی شهرت پیدا کرده‌اند به هر حال در تاریخ اسلام، دیدگاه خوبی نسبت به عهد و پیمان مردم کوفه وجود ندارد». همچنین می‌گوید: «از جمله ویژگی‌های روحی و اخلاقی مردم کوفه ... تناقض در رفتار، حيله‌گری، ناپایداری، سرکشی، فرصت طلبی، بد اخلاقی، حرص، طمع و امیال قبیله‌ای بوده است...^۲» حسین کورانی درباره آنها می‌گوید: «ویژگی‌های ایمان کوفیان را می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:

(۱) کمک نکردن به اسلام

(۲) مال‌پرستی

(۳) ناپایداری در موضع‌گیری‌ها.^۳

از انسان‌های عاقل می‌خواهیم داوری کنند اعتراف فرد علیه خودش قوی‌ترین حجت و دلیل است. آیا میزان دورگویی و تغییر و تبدیل واقعیت‌ها را در نزد موسوی مشاهده کردید که چه مذبوحانه تلاش می‌کرد. اگر در آنچه ادعا می‌کرد صادق بود، سخنانش را به اموری مستند می‌کرد که صحت و ثبوت آن را نشان می‌داد. ما آنها را به چالش می‌طلبیم تا برای اثبات ادعاهای شیطان‌شان عبدالحسین یک اسناد صحیح ذکر کنند. هرگز قادر به چنین کاری نخواهد بود.

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

۱- همان (ص ۱۴۹).

۲- موسوعه عاشورا (ص ۵۹).

۳- فی رحاب کربلاء (ص ۵۳).

«کسانی که بعد از آنها [مهاجرین و انصار به دنیا] می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیمارز و کینه مؤمنان را در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا تو دارای رأفت و رحمت فراوان هستی».

خواننده محترم .. بی‌تردید با مطالعه این کتاب میزان تناقضات و دروغ‌های موجود در کتاب (المراجعات) نوشته عبدالحسین موسوی را دریافتی. تناقضاتی که به طور کلی موجب از بین رفتن ارزش علمی کتاب می‌شود و آن را بی‌ارزش می‌سازد.

همچنین آنچه را که عبدالحسین از خوانندگانش مخفی داشته بود و میزان صداقت و امانت او را دریافتی که او سالیان درازی خود را به لباس صداقت و امانتداری ملبس کرده بود. اما این کتاب همانند عصای موسوی آنچه را به وسیله دروغ به وجود آورده بودند باطل و زایل می‌کند.

امروزه شیعه عمل یکی از رهبران‌شان و نوشته‌های او را مشاهده می‌کنند، گمان می‌کنی چه خواهند گفت؟

و چه عقلی را به داوری می‌طلبند؟ آیا دوباره دنباله رو رهبران و مراجع و علمای راهز نشان خواهند بود و کورکورانه از آنها پیروی و عقل‌هایشان را تسلیم آنان خواهند کرد؟! تا اینکه روزی این مراجع و علما از آنان برائت می‌جویند در آن روز دیگر وسیله و سببی وجود نخواهد داشت در این هنگام پشیمانی به سراغ آنان خواهد آمد! اما پشیمانی چه فایده‌ای دارد؟ یا اینکه آنان نظر دیگری دارند؟

﴿فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [القصص: ۵۰]. «پس اگر [این پیشنهاد تو را نپذیرفتند و] به تو پاسخی ندادند بدان که ایشان فقط از هواها و هوسهای خود پیروی می‌کنند! چه کسی گمراه‌تر و سرگشته‌تر از آن کسی است که [در دین] از هوی و هوس خود پیروی کند بدون اینکه رهنمودی از جانب خداوند [بدان شده] باشد؟! مسلماً خداوند مردمان ستم پیشه را [به سوی حق] راهنمایی نمی‌نماید. [زیرا کسی که به دنبال باطل برود به حق راهیاب نمی‌شود]».

وصلی الله علی محمد وعلی آله وصحبه أجمعین و الحمد لله رب العالمین ...